کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب زاد المسافرین

مؤلف محمد مهدی بن علی نقی الشریف

موضوع

شماره ثبت

شماره ثبت کتاب

۶۴۶۶۲

۳۴۳۳۲

بازدید شد ۱۳۸۲

۴۹۶۵۴

۴۶۰۵

۵۹۱۰

مجلس شورای ملی

بازرسی شد ۳۶ - ۴۷

۹

۲۶۴

۹

۹۳

۲۶۴

مجلس شورای ملی

بازرسی شد
۴۷ - ۳۶

۵۹۱۰

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: زاد المسافرین

مؤلف: محمد بن علی بن علی الشریف

موضوع: .... شماره: ....

شمارهٔ ثبت کتاب: ۱۶۹۹۲

۳۲۳۶۳

۵۵۶۹۴

خطی - فهرست شده

۴۶۰۵

۲۷

۲۱۸

زادُ المسافرین

(در طب)

مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

کتابخانه مجد الدین شد
نمره ۱۴۹۰ سنه ۱۳

۴۰

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس افزون از حوصلهٔ بیماران شفا و ستایش متجاوز از تشوق درد
مندان ملقاء نثار بارگاه طبیبی است جهان که زبان حال خسته دلان
بی نور ابقال وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ گویا و در دل مستمندان
نومید از دوا را نوید وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْعَالَمِینَ
مداوا فرموده است و درود نا محدود و صلوات نامعدود بر نسخهٔ دیباچهٔ
لطف رحمانه وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِیرًا وَنَذِیرًا و دستور شناس
بیمارستان وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا سید انبیاء
و ملاذ اهل ارض و سما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر سید اوصیاء و امام اتقیاء
معجون مادة الحیوة اولیاء و تریاق فاروق سعداء و شفیع قسیم
جنت و لظی ممدوح ملائکهٔ سما علی مرتضی و بر ذریه ابرار و اهل بیت اطهار
ائمه معصومین که هر یک در معالجهٔ بیماری ضلالت بیمان را از

صلوة

صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین یا راجع المریض الی الطبیب انس الحبیب الی
الحبیب و بعد چنین گوید گم گشتهٔ وادی سرگردانی دستگیر بی هیچ مدانی
الواثق بالله اللطیف محمد مهدی ابن علی تقی الشریف عفی عنهما که چون دوست
روحانی و جواد ایمانی صاحب نسب شریف و حسب منیف مستجمع کمالات
صوری و معنوی الصدیق الخلیل میرزا احمد اسمعیل حفظه الله العزیز الجلیل در این اوان
مقرون بفحص و جدمان از ذهن مألوف گریزان و اکثر اوقات را مصروف
بسیر در بلدان مینمود از این داعی خواهش نمود که رساله مختصر متعلق
بآنچه مفاد در حفظ صحت بدن در سفر و حضر در احتراز از خطر حدوث
و اشعار بعضی که بعضی از امراض که بمرض حضر و مراجعه بطبیب تشخیص آن
منعقد و تدبیر در دفع آن میسر است نماید و کیفیت بعضی از امراض
که اکثر اوقات مزاج شخص را انحراف از اعتدال بجانب آنها واقع
میشود در جمله بسطی دلخواه ذکر اسباب و علامات و معالجات آنها
اهتمام بلیغ نماید که بدون مراجعت بطبیب تدبیری تواند نمود لهذا با عدم
استطاعت و قلت بضاعت در این صناعت و تشویش خاطر
و توزع اسباب و وسائل بهر خوردن و خفتن زمان که هرگز نکرده دیباچه

نداده بمشیت آن نشان و منه المشتکی الی الله المنان امتثال امر ایشان
نموده تسوید اوراق چند نموده در خدمت شان نیاید اگر عذرم بپذیرند بعید نیست
که مشهور است المامور معذور در مامول از ناظران آنکه بعین اصلاح
ملاحظه فرموده بر غلطی که لازمهٔ طبع انسان خصوص تخیل این نادانست
مطلع شوند در اصلاح آن کوشیده و بعین انصاف پوشیده اکثر
آنها را از تاثیر ناسازگاری روزگار در جسم خود که کار و بار و اینند
و این رساله مشتمل است بر دو مطلب مطلب اول در تدبیر مسافر
در توابع حفظ صحت ایشان و تدابیر اموری که مسافر را غالبا
اتفاق می افتد مطلب دوم در معالجه مختصر چند از بعض امراض
که بدون مراجعت بطبیب میسر توان نمود مطلب اول
در آنکه مسافر باید قبل از حرکت اگر در بدن غلبه خون باشد فصد کند
و اگر اخلاط دیگر غالب باشد مسهل بیاشامد و بدن را از اخلاط
فاسده پاک کند بجهة آنکه سبب باشد که حرکت سفر تحریک اخلاط
فاسده نماید و در طی مسافت مرضی حادث شود که محتاج رجوع
بطبیب باشد و بدست نیاید لهذا قبل از حرکت باید بتجویز طبیب

بدن را از خلط فاسده تنقیه نماید و دیگر باید که قبل از حرکت خود را
عادت بآبها غریبه که در سفر از برای او میسر میشود و همچنین قبل از حرکت
مندرج بزحمات سفر از بیخوابی و تعب حرکت و اگر سفر در تابستان است
بگرما و اگر در زمستان است بسرما خود را عادت دهد تا آنکه هیچ یک
از اینها دفعة بر او وارد نشود اما تدبیر غذای در سفر باید که غذای
مسافر بحسب المقدور از اغذیه معتاده او و اخف باشد و چیزی چند
که غذائیتش غالب باشد از قبیل گوشت و تخم مرغ چرا که تحلیل
قوتها را ضعیف میکند لهذا باید که ما یتحلل بدل بحسب الواقع رسیده
باشد اما تدبیر آشامیدن آب باید که آب هر منزل را با آبها آمیخته
باشد با آب منزل دیگر ممزوج نموده بنوشند که دفع ضرر اختلاف آبها
باین نحو میشود و همچنین ممزوج نمودن آب با قلیلی سرکه دافع ضرر او است
و همچنین اگر مسافر قدری از خاک خصوص از بلد خود با خود
داشته باشد که در هر منزلی با آب آن منزل بر هم زده بعد از آنکه
ته نشین شود بیاشامد دفع مضار آن آب میشود و همچنین خوردن
پیاز و سیر و سرکه و گاه گاهی یکی دفع مضار آبهای ناگوار میشود

تدبیر غذا در سفر

تدبیر آب نوشیدن در سفر

٩

ودفع ضرر آن بمی لطا با سرکه و تغییر طعم و دفع ضررش هم بسکنجبین
و دفع ضرر و دفع طعم آب تلخ بمی لطا قدری شکر و اگر آب غلیظ یا بدبو
باشد دفع ضرر آن بجوشانیدن و بمی لطا با نمک و سرکه چنانچه مذکور شد
میشود اما تدبیر کم آب و دفع ضرر عطش بدانکه هرگاه در طریق خوف
کم آب باشد باید غذائی که احداث تشنگی کند نخورد از قبیل چیزهای
شور و تند و شیرین بلکه هر غذائی که میخورد کمتر از اشتها بخورد و دیگر آنکه
آب کم مخلوط بسرکه بدل آب خالص بسیار می‌تواند شد پس هرگاه آب
کم باشد قلیل از آنرا با سرکه مخلوط نموده بنوشند که کفایت مینماید و باید
که در جائی که خوف بی آبی باشد از هر چه باعث عطش میشود احتراز کند
از قبیل حرکت بسرعت و سخن بسیار گفتن خصوص باواز بلند و غذای
حار خوردن اما تدبیر دفع تشنگی بکند دوغ ترش و شیره خرفه که در دوغ خیسانیده
و شیره تخم خرفه با اندکی سرکه و در دهان داشتن آلوی کال را یا تمر هندی
یا قراقروط یا ناردان رافع تشنگی است و همچنین در دهان داشتن
بلور و یاقوت و نقره خالص و لبها را بهم گذاشتن که هوای خارج
داخل دهن نشود نیز رافع تشنگی است و بدانکه بعد از تشنگی مفرط

تدبیر کم آب و عطش

تدبیر رفع تشنگی

همینکه

٨

همینکه بر آب رسید دفعه بقدر سیراب شدن نیاشامد بلکه
اول مضمضه کند و دست و پا را در آب گذارد و صورت را بشوید
بعد از آن کم کم بیاشامد تا آنکه عطش بتدریج برطرف شود و اگر دفعه
بعد از عطش مفرط آب بسیار بیاشامد خوف هلاکت است
اما تدبیر گرما در سفر البته باید که سر و گردن را تمام بدن خصوصا سر را
از آفتاب بپوشاند و در پری معده حرکت نکند و اگر لابد باشد
غذای کم میرود بخورد البته ناشتا نباشد خصوص اگر صاحب بدن نحیف
لاغر باشد یا مزاجش حار باشد و در آب سرد سر و بدن را بشوید
و از میوه‌ها و ترشیها آنچه میسر شود بخورد و اگر یافت شود سر و سینه را
بروغن بنفشه بادام یا روغن تخم کدو چرب کند و قبل از حرکت
از منزل قدری آرد جو بو داده را با قدری نبات اگر باشد
با آب سرد بیاشامد مناسب است یا بذر قطونا با آب سرد
یا شیره جو هر یک که باشد و بعد از نزول بمنزل از میوه‌های بارده
و غذای ترش یا دوغ آنچه یافت شود میل نماید و در منزل باید
هر جا که مرتفع باشد در روی خیمه یا مسکن بطرفی که باد شمال میوزید

تدبیر گرما در سفر

باشد و خیمها از جسم حرار باشد و دواب و مراکب حسب المقدور در آن حوالی
نباشد و اگر در رباط فرود آیند قرار بیوتی باشد که باد شمال میوزیده باشد

در تدبیر احتراز از سموم

اما تدبیر احتراز از سموم آنست که در محلی که احتمال وزیدن سموم باشد
دهان و بینی را بدستمالی از سیر و سرکه آغشته باشند از آن بگذرند و حسب
المقدور استنشاق هوا نکنند و هر ساعت مضمضه باب سرد کنند و اگر
آب سرد باشد مکرر بیاشامند و سر و سینه را بروغن تخم کدو و بنفشه
بادام چرب کنند و سیر و سرکه ببویند و قدری بیاشامند و اگر قدری
روغن تخم کدو بیاشامند البته دفع ضرر سموم میشود و طریق گرفتن روغن تخم کدو
و بنفشه بادام در صداع مذکور میشود و اگر سرد بیاشامند نافع است و اگر
پیاز را در دوغ بخیسانند و قبل از حرکت بیاشامند البته دفع ضرر
سموم میشود و اگر در طی مسافت هوای سمی را قبل از ورود استنباط نمایند
و علاماتش تیرگی و شدت حرارت و بدبوئی هواست و سایر علاماتی
که مسافرین در هوای سمی بتجربه معلوم نموده‌اند باید که اگر از برابر باشد راه را بگردانند
دهان و بینی را ببندند و سیر را کوبیده با سرکه آغشته در پیش بینی بدارند
و اگر آب کف یکمشت خمیر در آب بیندازند یا آنکه بر روی زمین براه

بگذارند

بگذارند تا آنکه هوا بگذرد و اگر هوای مذکور بدماغ برسد و حال
متغیر شود و کرب و اضطراب و تپش و غشی حادث شود اگر تریاق
فاروق حاضر باشد بقدر نیم مثقال قبل از جدوار یا فادزهر معدنی فرو برد
و قدری سیر و سرکه یا کافور بخورد و کافور و صندل سفید ببوید و بر سینه
و بینی بمالد و دوغ سرد بیاشامد و باب سرد فرو رود و روغن تخم کدو
در بینی بچکانند و پا و دستها را باب سرد کنند و در مکان خنک
مقام کنند و غذای خنک و میوهای رطب و غذای ترش بخورد تا بحال

در تدبیر سردی هوا و برف

آید **اما تدبیر سردی هوا** و برف در سفر باید قبل از حرکت از منزل غذای
حاری بقدر اشتها بخورد و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن منتشر شود
حرکت کند و بینی و دهن را بسته دارند و اگر در طی مسافت سرما شدت
کند قدری افیون فرو برد و اگر قبل از حرکت غذائی که گرم و سیر
و پیاز باشد یا شیر و روغن داشته باشد بخورد دفع ضرر سرما میشود یا آنکه
قبل از حرکت عسل را شربت کرده با اندکی فلفل بیاشامد رفع ضرر
سرما میشود لا بعد از فرود آمدن بمنزل دفعتاً نزدیک آتش نرود
بلکه اول بهوای ایوانی یا خیمه که فرود آمده گرم کند و بعد از سکون شدت

سرما نفوذ نکند آتش نیفروزد و چون از پوستین بیرون شود دست و پای را با آب گرم بگذارند و در زیر جامهای بسیار خواب کنند تا بحال آید و در هوای سرد باید که نرد آن در دهن نهانی کرده در باطن دهان نهند واگر در خیمه باشد رو بجنوب و شرق و خیمها نزدیک هم و مرکب و چهارپایان نزدیک بخیمها باشند اما تدبیر حفظ چشم از ضرر سرما و برف آنست که پارچه سیاهی با خود داشته باشد و نظر بآن میکرده باشد واگر نقابی که از دم اسب سیاه مهیا کنند و مانع دیدن روی برف باشد داشته باشد و در طی مسافت در برف بر روی کشند البته چشم را هیچ ضرر نمیرسد و سرمه سنگ نیز بچشم کشیدن مانع ضرر برف است اما تدبیر وجع و درد چشم که باعث آن سرما و در چشم بهم رسد باید که کاه گندم را جوش دهند و سر و چشم را به بخار آن مداومت کنند که باصلاح می آید و سر و چشم را گرم بپوشانند و حسب المقدور دیگر در سرما حرکت نکنند تا چشم بحال آید واگر درد چشم معالجه بنحوی که مذکور خواهد شد بنمایند اما تدبیر ترقیدن پاها و دستها در سرما باید که پا را قبل از سوار شدن از منزل بروغن چاروی مثل روغن زیتون یا روغن مغز گردو یا روغن بادام تلخ یا روغن دنبه که زهره چرب کنند

تدبیر حفظ چشم در برف

تدبیر وجع و درد چشم

تدبیر ترقیدن پاها و دستها در سرما

دمابی

دمابین انگشتان را بقدم یا پهنا را به پشم نرم بپیچند و جوراب نرم در پا کرده در منزل کنند واگر روغنهای مذکور نباشد بقطران آلوده کنند و دیگر حسب المقدور نکنند که منزل تر شود واگر تر شود موزه اگر تر باشند آنچه از موزه و جوراب تر شده باشد تبدیل کنند هرگاه در طی مسافت شدت سرما اثر کند قدری مسافت را پیاده طی کنند و پا را از جوراب بیرون کرده قدری بمالند و باز براه افتند اما تدبیر آنچه از سرما بعضو رسد همین که اثر بردن سرما ظاهر شد علامتش آنست که حس عضو کم شود و رنگش متغیر گردد و ورم کند و درد پوستش عضو را تبدیل کنند و در میان آب گرم کذارند و بمالند و کاه گندم را بجوش دهند و عضو را در میان آن گرم کذارند یا انکه شلغم یا قمربیت یا بابونه یا تخم شنبلیله یا بذر کتان را پخته گرم ضمادی بندند و مکرر در پیش آتش مداومت کنند یا کنه قطرانی بمالند واگر عضو میل بسبزی یا سیاهی کرده باید الموضع را با تیغ بزنند و در میان آب گرم بگذارند تا خون مرده دفع شود و پس گل ارمنی را با سرکه حل نموده طلا نمایند واگر عضو سیاه و فاسد شده باشد و نزدیک بافتادن انگشتان

تدبیر آنچه سرما بعضو رسد

باشد باید که برگ کلم و برگ اسفناج را بروغن گاو پخته ضماد نمایند
تا آنکه گوشتهای فاسد شده بیفتد یا آنکه برگ خطمی و خبازی با شیر
گاو پخته ضماد نمایند تا گوشتهای فاسد بیفتد یا گل خطمی را با شیر گاو
پخته ضماد نمایند و اگر بعد از ضمادات گوشتهای فاسد شده بجای خود
نیفتد جراح صاحب وقوف باید که گوشتهای فاسد شده را قطع
کند مبادا سرایت کند فساد آن بگوشتهای صحیح برسد و بعد از رفع
گوشتهای فاسد شده مرهم سیاه که صفت آن اینست استعمال نمایند
مرداسنگ ۵ ۴ درم مثقال زفت رومی ۵ انزروت مثقال ۱
علک البطم ۴ مثقال روغن زیتون ۹ مثقال موم ۲ مثقال
اجزا را با هم بگدازند و مرداسنگ را نرم صلایه کرده با هم
مخلوط نمایند یا مرهم خل که صفت آن اینست خصوص
بعد از آنکه چند روز مرهم سیاه را استعمال کنند مرداسنگ ۱۰ ده
مثقال نرم صلایه کرده با ده مثقال موم روغن زیتون ... مثقال
سرکه ۳ مثقال مرهم سازند بعد از استعمال این مرهم مرهم
سفیداب که صفت آن در سوختگی آتش مذکور میشود خصوص هرگاه

مرهم سیاه

مرهم خل

دراز

قدری مرداسنگ اضافه نمایند استعمال نمایند و بالجمله هر یک از این
مراهم که مذکور شد نافع و مصلح جراحات است نهایت اگر باین
ترتیب که مذکور شد استعمال نمایند اولی است صفت مرهم دیگر که
در این جراحات نافع است که گوشت میرویاند و قرحه را بزودی
باصلاح می آورد و معروف و مشهور است بشنافتی سفیداب قلع
و موم از هر یک سه مثقال دم الاخوین و انزروت که عبارت
از کنجیده است و صبر و مر که از هر یک ۲ مثقال روغن گل
سرخ و اگر نباشد روغن بادام یا روغن کنجد ده مثقال مرهم
استعمال نمایند و بدانکه هیچ را که سرما برده هر سال در سرما عود ا
ورم میکنند و درد هم میرسد مغز سر کلاغ زنگی تر آن عضو سرما
جبهه بکرد طلا نمایند در وقتی که ورم و درد عود نکرده باشد رفع میشود
و دیگر عود نمیکند اما تدبیر سفر دریا باید که مسافر دریا قبل از سوار شدن
بکشتی چند روز غذا کم میل نماید و در روز اول سواری کشتی باب
دریا نظر نکند و ریشه به یا سیب یا انار یا ریباس با خود داشته باشد
که بخوردن آنها مداومت نماید و اشیاهای ترش مثل آش سماق

صفت مرهم دیگر

در همه جراحات صحیح

تدبیر سفر دریا

و تا رو دلینی مسهل میسر کرده باشند و اگر اسپیجان نخورد مانع تشنج کند اوّل
که معده از اخلاط ردیّه پاک کنند و بعد از آن این ربوب و اشربهٔ
مذکوره میچشانیده و طریق این ربوب در بیاض مذکور میشود
اما تدبیر دفع تولد جوشش از بدن و جا به جا که در زیر جامه جا به جا پوشیده
میشود و اگر کتان باشد منع تولد جوشش میکند و اگر جیوه را با آب
دهن وضو بکشند و بر کیسه‌ای بمالند و بر کمر آویزند جوشش را میکشد
و دیگر متولد نمیشود و اگر جامه‌ها را بدود کنند جوشش با ترس که ناسخی
عبارت از باقلای مصری [illegible] باشد و باقلای هندی بداز اند و چون بجوشند
یا آنکه یک جزء زهره را کوبیده با یک روغن مثل روغن بادام
مخلوط نمایند و بر بدن بمالند مانع تولد جوشش میشود و مالیدن آب نمک
در حمام بر بدن مانع تولد جوشش میشود و مجرب است **اما تدبیر آنکه**
بشره از باد و آفتاب سیاه نشود آنست که در وقت حرکت
کثیرا و نشاسته و صمغ عربی و لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا
مجموع یا بعض از اینها را با سفیدهٔ تخم مرغ بصورت بمالند و بعد از
فرود آمدن بمنزل بشویند **اما تدبیر رفع آن** هرگاه حادث شد

از

دفع تولد جوشش

طریقه
کشتن جیوه آنست
جیوه و چهار [illegible]
در ظرفی کنند و آب دهن
با آن آمیخته و انقدر بهم زنند
که از جیوه اثری نماند
(۵)

آنست که پیه مرغ را با موم بگدازند و با آرد نخود بصورت بمالند و با آب
گرم بشویند **اما تدبیر ریش شدن بدن** از سواری و موزه آنست که
چنین که اثر ریش شدن ظاهر شد علامتش حرارت و سوزش و سرخی
آن عضو است اول باید که کتانی را با آب بسیار سرد و یا گلاب سرد
کرده تر کنند و بر عضو مکرر بگذارند تا آنکه سوزش و حدت فرو نشیند
پس مرداسنگ با گلاب و اگر نباشد با آب سایند و بمالند **اما تدبیر نفاخات**
که از موزه و کفش در پا افزار بهم رسد که آنرا بفارسی آبدل گویند باید
که آنها را با خاری تیز کافته بعد از آن مازو را با آب سرد بسایند
و بمالند یا کنف را نرم کوبیده بر رو بپاشند **اما تدبیر رفع ترکیدن**
دستها و پایها که بعلت اختلاف هواها و آبها و گردها و غبارها
که از برای سفر اتفاق می‌افتد باید که اول از چرک خوب پاک
کنند و ساعتی در آب گرم بگذارند بعد از آن کتیرا و اشق و صمغ عربی
برابر بسایند و از گرد و چرک شدن محافظت نمایند و اگر از این
تدبیر نشود پیه بز را بگدازند و مازو و اشق و غبار سنگ ساییده برابر
مخلوط نمایند و گرم کرده میان ترکیدگیها را از آن پر کنند و هرگاه

تدبیر ریش شدن از موزه

تدبیر نفاخات که از موزه و کفش

تدبیر ترکیدن دست و پا

قرص شده باشد بسند و پس از آن سرشته با روغن نرگس گرم شده
تا سنگ غلیظ شود و گرم گرم در میان تر گیند اکتفا نمایند تدبیر افتادن
از سر کوب یا بلندی یا صدمه بعضوی رسیدن مثل لگد چهارپا یا ضربه
سنگ یا چوب و امثال آنها بدانکه اگر از آفات بعضوی شریف
مثل سر و آشکاه و معده رسیده مگر آنکه آن عضوی که رسیده
بشدت باشد فصد باید کرد که مواد بدن میل آن عضو ماؤف ننماید
و منعقد عظیمتر نشود و پس آن موضع را باین ادویه ضماد نمایند
آش مقشر گل ارمنی اقاقیا صبر سقوطری آب برگ مورد و اگر
موضع مرضوض ورم کرده باشد گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی شیاف
مامیثا صندل سرخ فوفل با گلاب ضماد نمایند و اگر این ادویه
یافت نشود آب برگ مورد را با زرده تخم مرغ ضماد نمایند
یا نخ علیم را با زرده تخم مرغ یا زیره کشیز و صبر سقوطری و مر مکی با زرده
تخم مرغ یا یکی از این دواها را با زرده تخم مرغ و اگر هیچیک نباشد
زرده تخم مرغ و آش مقشر را و اگر یکی از این ادویها یافت
شود اهم خوب است و اگر یافت نشود قدری موم میانی مصدی دو درم

الو

[illegible]

و بر عضو ماؤف طلا نمایند و غذا ماش مقشر یا آش عدس و اسپس
ماش و آش آبدار میل نمایند و اگر تب بهم رسیده باشد از جماع
احتراز نمایند و بعد از آن از خشکیها و ماست و دوغ و آب سرد
پرهیز کنند و عضو را از هوای سرد محافظت نمایند و اگر کسر کوفتگی
در کیسه که بر عضو ماؤف بر بندند و حسب المقدور ترک حرکت کنند
تا تمام باصلاح آید و اگر بعد از این تدبیر وجع باقی باشد زفت رومی را
گرم کنند و بر کرباسی گسترده و بر او بچسبانند که تمام باصلاح آید انشاء الله
تدبیر جراحات که از آلات جارحه مثل کارد و شمشیر و امثال آنها بر بدن
واقع شده باشد اینمرهم مجرب و از اسرار است و جراحت را
ملتئم میسازد و حاجت بهیچ دوای دیگر ندارد روغن چراغ است مثقال
زرده تخم مرغ عدد مردار سنگ نیم مثقال موم الاصل سه مثقال
همه را درهم کوبیده با روغن و زرده تخم مرغ ممزوج نموده استعمال نمایند
دوای دیگر دوای دیگر سهل المأخذ و از اسرار است و در کتب طبیه
مذکور نیست برگ درخت سنجد بر جراحت ضماد نمایند جراحت را
بچرک آوردن و پاک میکند و ملتئم میسازد و بهیچ مرهم دیگر محتاج نیست

تدبیر جراحات

دواء مجرب

دواء دیگر

و مکرر به تجربه رسیده است و اگر برگ تازه نباشد خشک شده آن نیز
مشمول است تدبیر خشکی عضوی از آتش یا آب گرم یا روغن گرم
آنست که پیش از آنکه عضو آبله کند سفیده تخم مرغ بر وی بمالند و لته
را با آب یخ و برف سرد کرده بر آن وضع کند یا آنکه مورد را بمالند
یا عدس را پخته ضماد نمایند یا آنکه گل ارمنی و سرکه و آب طلا نمایند
یا آنکه سفیداب قلعی و مرداسنگ با سرکه بمالند یا سفیداب قلعی و گل
ارمنی و سفیده تخم مرغ بمالند و اگر جمع کرده و مجروح شده باشد
وجع و سوزش زیاد داشته باشد اگر ممکن باشد فصد کند و از خوردنیها
روغن و شیرینی اجتناب کند مرهم سفیداب که صفت آن نیست استعمال
نمایند سفیداب قلعی و موم کافوری از هر یک دو مثقال روغن گل
سرخ هفت مثقال و اگر نباشد روغن بادام شیرین موم را در روغن گداخته
و سفیداب را نرم کوبیده اضافه نمایند و استعمال کنند مرهم [illegible]
که معروف به مرهم نوره و در سوختگی آتش مجرب است آهک [illegible]
در این باب آهک را در میان آب باقدری که بگذرد ولی بایستد بگذارند
خوب برهم زنند و چند ساعت ته نشین شود و در ساعت گذشت آن آب را

تدبیر خشکی

مرهم سفیداب

مرهم نوره

[illegible]

برهم زنند و بگذرد تا آب کشیده شود و باز برهم زنند و بعد از بیست ساعت باز بگذارند که ته نشیند
تا هفت مرتبه پس آن آهک را خشک کنند با روغن گل سرخ و اگر نباشد
روغن بادام شیرین مخلوط نموده استعمال نمایند و اگر موم کافوری
در این مرهم نیز اضافه نمایند شاید و اگر مرداسنگ را نرم ساییده
با پیه بز سرشته استعمال نمایند نافع و مجرب است نهایت استعمال مرداسنگ
در این صورت جایز نیست زیرا که اثر سیاهی در جلد مدتی باقی می‌باشد
که زایل نشود تدبیر خستگی در سفر هرگاه مسافر از حرکت بسیار خصوصا
پیاده خسته شود و در حرکت شتاب نمایند پاها را از زهره روغنی که
اهل سفر چرب کنند دفع آن بکند و در هوای گرم پاها را تا زانو در آب سرد
گذارند نشستن و شستن و در هوای سرد در آب گرم نافع است و دافع خستگی است
بکند که بعد از آن به قدری که خواسته باشد حرکت تواند کرد تدبیر [illegible]
[illegible] هر چند خارج موضوع این رساله است نهایت چون
مسافر را بسیار ضرور است بتحقیق ذکرش لازم است بدانکه در آخر هر گاه
از حرکت وا مانده باشند و دیگر قدرت بر رفتار نداشته باشند
قدری افیون که اقل آن یک مثقال و الا نیم مثقال باشد باید تحلیل کرد

تدبیر خستگی در سفر

[illegible]

که توانائی رفتار را هم نرسد و مسافت بسیار را بیکار طی کنند و این نوع هم
از اسرار مکتومه است و دانستن بسیاری از آن اسباب مفید است

مطلب چهارم در معالجه صنفی چند از بعض امراض که بدفع آن حاجت
بطبیب حاذق معالجه الحق **صداع** هرگاه از اسباب مسمیه خارجه از بدن
اتفاق افتاده باشد مثل نشستن یا راه رفتن در آفتاب یا نزدیک
آتش بسیار در مقام گرم یا غذاء یا دواء گرم بالقوه یا بالفعل خوردن
یا در حمام بسیار ماندن و بالجمله آنچه از خارج سبب حرارتی زاید بر حرارت
بدن شود یا بسیار استنشاق دود دماغ و اعضای سر را سبب صداع کرده علاجش
دوری جستن از اسباب مذکوره و تقدیم یکی از اغذیه و مفردات ملطف سرد خشکی
انداز و در روغن دستمالی و صندل کافور گوش و تخفیف یافتن صداع از
استعمال مبردات بالفعل یا بالقوه و عدم تسکین درد سر و اشتداد آن
در سایر حالات مثل **علاج آن** بوئیدن صندل و گلاب و گل بنفشه
و گل نیلوفر و آغشتن دستمال در گلاب و بوئیدن سرکه و گلاب و مالیدن
روغن گل سرخ با سرکه بر سر و روغن بنفشه یا بادام یا روغن تخم کاهو
و روغن تخم خشخاش و مالیدن تخم کاسنی کوبیده با گلاب و خلطه

صداع

علاج

[illegible]

از گلاب

از گلاب و سرکه و صندلین و آب کشنیز و آب خیار و کافور و تر شده کرده
و خیار و مالیدن هسته هلیله زرد با گلاب و مالیدن قرص مثلث
با آب کشنیز و مالیدن با بهار و با شوره یا گلاب گرم و اما مکیدن
آب انار میخوش و آب ریباس و آب غوره و آب آلوچه و نحو آنها
یا عرق بید یا عرق کاسنی یا عرق نیلوفر یا آلوی گیلان و زرد آلوی
خشک را خیسانیده و صاف کرده با شیرخشت یا با شیرخشت یا ترنج
سرد کرده هر یک از این ادویه و اشربه مذکوره که یافت شود **غذا**
انار و کشک جو و شوربای خیار و آلوچه و کیلاس و آلوی زرد و از بقول
کاهو و اسفاناج و خرفه و از حبوب ماش و عدس و از فواکه [illegible]
زرشک و تمر هندی و انار دان و آلو و سماق و لیمو و نارنج و ترنج و ریباس
و قره قروت و دوغ و قلیه کدو یا چلاو و بستی ماش یا چلاو دوغ و ریحان
هر یک از اغذیه مذکوره یافت شود **طریق ساختن روغن گل سرخ**
روغن کنجد را با برگ گل سرخ تازه بسیار ریخته تا چهل روز
در آفتاب گذارند و طریق گرفتن روغن تخم کدو و خشخاش
و بادام و امثال آنها است که هر یک از آنها را بکوبند و اندکی آب

غذا

طریق ساختن روغن گل سرخ

[illegible]

گرم برآورده باشند و بفشارند تا روغن بیرون آید و طریق روغن مغز
بادام اینست که مغز بادام مقشر را با گل بنفشه تازه در میان کرباس کهنه
مکرر می کنند و بعد از آن بطریق مذکوره روغن بگیرند صفت قرص
مثلث زعفران افیون هر یک مقدار بذر البنج پوست بیخ لفاح اجزا
مساوی کوفته با آب کاهو معجون کنند قرصهای مثلث بسازند که
با قرصهای دیگر شناخته شود و سائیدنش همان باشد ذکر سبب صداع
برودت باشد که از خارج اثر رسیده باشد مثل هوای سرد و نشستن
در آب سرد یا خوردن دوا یا غذای سرد و علامات آن نقیض همه
از اسباب مذکوره است و کند شدن حواس و میل به وجع به پیش
سر و سکون درد از استعمال مسخنات و بسیار باشد که باین نوع از
صداع مزمن شده باشد یا آنکه بعد از نوازل اثر رسد علاج آنست که سبوس
گندم را با سیاه تخمه یا نمک یا گل سرخ یا خاکستر را گرم کنند و در کیسه
کرده بر سر بندند و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و گل سرخ
و اسطوخودوس بعضی از اینها یا مجموع را جوشانیده سر را بدان بکار آنها
بلا فاصله و بوئیدن مشک و عنبر نافع است و غرغره کم سبب می باشد

صفت قرص مثلث

صداع از برودت

علاج

وقیمه

و قیمه شوربا ها با دارچینی و مویز ترش و زیره مصلحها خورند و از هوای سرد و آب
سرد دور باشد و از بوهای گرم احتراز نمایند ذکر سبب صداع
از غلبه خون اینست علامت آن سرخی چشمها و رخسار و روی باشد و سنگینی
سر و جستن رگهای جهنده سر و میل بخواب و پری رگهای بدن و سرخی
و غلظت بول و آمدن خون از راههای زده اینها یا بواسیر و خوار و بول
علاجش فصد و حجامت و شربتی طبع دادن و جلوه کف خون ای
سرخ در پیش چشم بیند آنکه در فارغ دماغ گرمائی داشته باشد و در خواب
چیزهای سرخ بسیار دیدن علاج فصد قیفال کنند یا حجامت
بین الکتفین و از حرارت و غذاها آنچه در نوع اول صداع مذکور
شد خصوصا آنکه رشتن سرخ سپیدی بد و بعد از فصد این علاج آنچه
نمایند عناب سپستان از هر یک ده دانه آلو بخارا بیست دانه
تمر هندی بیست مثقال شیر خشت و ترنجبین از هر یک ده مثقال
پوست هلیله زرد مثقالی ذکر ضماد سرکه و روغن بادام یک اوز
فاصله ها زهرچین علاج صداع می جنبد ذکر سبب صداع غلبه صفرا
باشد علامتش این علامات که در نوع اول صداع مذکور شد

علاج سبب صداع غلبه خون

علاج

علاج صداع غلبه صفرا

سوای اعتدال در سایر حالات بدن با بودن خشکیها و حرارت و تلخی
دهان و التهاب و خشونت زبان و بیخوابی و بی اشتهایی و زردی
و رقت بول و متخیل چیزهای زرد و شعلهای زرد و در خواب دیدن
شعلهای زرد یا آتش علاج مجموع آنچه در نوع اول صداع مذکور شد
و این علاج را علاوه عناب سپستان از هر یک ده دانه تخم کاسنی
شاهتره تخم کاهو از هر یک دو مثقال تخم کشنیز یکمثقال شیرخشت
ترنجبین از هر یک ده مثقال و بعوض شیرخشت و ترنجبین [illegible]
بنفشه و نیلوفر از هر یک چهار مثقال داخل جوشانده کرده [illegible]
[illegible] از هر یک از انها را جوشانیده و صاف
نموده با [illegible] شکر صاف بقوام آورده و روز بعد این مسهل
[illegible] گل نیلوفر شاهتره تخم کاسنی خیار [illegible]
از هر یک دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه آلوی بخارائی
هفت دانه پوست هلیله زرد سه مثقال اجزا را جوشانیده صاف
نموده شیرخشت و ترنجبین [illegible] خیارچنبر از هر یک ده مثقال
روغن بادام شیرین یکمثقال [illegible] بنوشند واگر از یک مسهل رفع

علاج

علاج

نشود همان علاج اول را دو روز بعد و بعد از آن باز مسهل را تا قلع ماده
بشود و با هر یک از انواع مذکوره صداع که تب [illegible]
لازم [illegible] دهند واگر سبب صداع بلغم باشد علامتش سنگینی سر است
و میل مزاج به پیش سر و خفت وجع و سفیدی رنگ در رخسار و [illegible]
دهان و عدم تشنگی و کسالت و سفیدی و غلظت بول و بسیاری
خواب و تخیل چیزهای سفید و در خواب دیدن چیزهای سفید و آبها و برفها
و باران و برف و یخ و سنگین شدن اعضا خصوص زبان در خواب
علاج خوردن گلقند آفتابی است بقدر چهار مثقال با هفت مثقال
سکنجبین سه روز و در روز چهارم آخر شب سه مثقال اطریفل صغیر [illegible]
میخورانند و در شب چهارم بقدر سه مثقال حب [illegible] بخورند و در عقب آن
اندک آب گرم بنوشند واگر به یک مسهل رفع نشود دو روز در میان این علاج
و حب [illegible] را [illegible] تا رفع علت شده صحت حاصل شود
و غذا در روز مسهل نخود آب و در سایر ایام نان و [illegible]
[illegible] و [illegible] صفت حب [illegible]
صبر سقوطری دو مثقال [illegible] مثقال پوست هلیله زرد [illegible] مثقال

صداع بلغمی

علاج

درق گل سرخ و مصطکی از هر یک دو مثقال سقمونیا سه مثقال و زعفران
نیم مثقال اجزا را نرم کوبیده حب سازند و این حب را حب الذهب گویند
و در انواع صداع نیز نافع است و اگر تنقیه نهجی که در ابتدای بلغمی مذکور
خواهد شد کنند نیز خوبست و اهم شاید و باقی صداع بلغمی نهجی است
که در نوع دوم صداع مذکور شد و اگر سبب صداع غلبه سودا باشد
علامتش تیرگی زبان و رخسار است و بسیار فکر و وحشت و خوف
بی سبب ظاهر و تیره‌دلی و خشکی دهان و تخیل چیزهای تیره و سیاه و دیدن
خوابهای چیزهای سیاه و مهیب و ترسیدن در خواب علاجش
نهجی است که در صداع بلغمی مذکور شد و اگر باین صداع دفع نشود
علاجش تنقیه بدن و دماغ است از ماده سوداوی و بعد از آن
اصلاح مزاج دماغ و طریق آن نهجی است که در ضعف قلب مفصلا
مذکور خواهد شد یا بدستوری که در تب ربع مذکور است مصالحی نمایند
جمعی کثیر که مبتلا بصداع مزمن بودند و اکثر آنها سوداوی بودند و طبابت
انواع مسهلات کرده بودند و نفع نشده فقیر بعد از مسهل معجون حب النشاط
که در ربع مذکور می‌شود علاج کردم چنانچه روز بروز بعد از تکرار خوردن میدادم

علاج صداع سوداوی

صداع

تا دفع علت شده و بعد از آنکه اکثر از عوارض شدند ترک کرده و در صداع
بلغمی بعد از تنقیه نهجی که مذکور شد اگر تنقیه از او باشد شربت اسطوخودوس
نافع است بطریقی که روز اول پنج مثقال و روز دوم شش مثقال
و سیوم هفت مثقال و بعد دیگر هر روز هفت مثقال از او و از شیره
تخم کاسنی و بادیان از هر یک یک مثقال بنوشند یا آنکه با عرق بید
مشک و گلاب بالمناصفه و عرق بادیان یا عرق گاوزبان بنوشند
تا دوازده روز و اگر بیش از دوازده روز میل نمایند شاید و طریق
ساختن شربت اسطوخودوس اینست اسطوخودوس ده مثقال عود صلیب
بادیان بیخ بادیان گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان از هر یک
پنج مثقال پوست بیخ کرفس تخم کرفس تخم خطمی بنفشه گل سرخ
از هر یک سه مثقال عناب سپستان از هر یک بیست دانه اجزا را
بجوشانند و بگذارند و صاف نمایند و با بیست مثقال شکر
یا قند سفید بقوام آورند و اگر بعد از شش روز از خوردن شربت
اسطوخودوس ایارج فیقرا یا حب شبیار میل نمایند اهم شاید و اگر سبب
صداع بخارات معده باشد و علامت آن اینست که شدت و ضعف

شربت اسطوخودوس

صداع تابع حالت معده است و اگر قوتهای معده بر حال خود است صداع
تخفیف دارد و اگر ضعف از هرم یا سایر قوتهای معده است شدت
مینماید و بالجمله هر گاه ناخوشی در معده است صداع بهم میرسد یا شدت
مینماید و هر گاه حال معده بر مجرای طبیعی است ساکن باشد علاج آن
خوردن اطریفل صغیر است بقدر سه مثقال با ماء التفاح و اگر خواب
خوردن آمله پرورده با شیر یا مصطکی مناسب مزاج و اگر هضم
بسیار ضعیف باشد بقدر یکمثقال نوشدارو هندی بعد از غذا
میل نماید و مراعات حال معده نماید و اگر خلط غالب در معده باشد
بقدر یکمثقال و نیم ایارج فیقرا با سه مثقال اطریفل صغیر میل نماید
و اگر محتاج مکرر باشد یکروز در میان این اسهال دستور میل نماید و برای
ساختن اطریفل صغیر است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله مقشر هلیله سیاه اجزا را برابر کوبیده و به روغن
بادام شیرین چرب کرده با دو برابر مجموع عسل کف گرفته بقوام
آورده سرشته شود صفت معجون مفرح الشاد که پیش اطبا معروفست
بمعجون مفرح اینست ورق گل سرخ شش مثقال سعد کوفی

ساختن اطریفل صغیر

ساختن معجون مفرح

مثقال

بمثقال قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب دارچینی از هر یک سه مثقال
فاقله صغار و کبار زرنب بسباسه جوزبوا قرفه زعفران از هر یک
دو مثقال آمله مقشر لوز مقشر قند و عسل از هر یک ششصد مثقال
آمله را در شیر گاو بجوشانند و در آب بخیسانند تا پخته شود پس از پوست
قربان بیرون کنند و قند و عسل را بقوام آورده و ادویه کوفته
و بیخته با آمله مخلوط نموده سرشته شود تا طریق دیگر از آن مصطکی سلیخه
دارچینی سنبل الطیب عود بلسان اسارون زعفران از هر یک
یکمثقال اجزا را کوبیده آمله مخلوط نماید اینست آنچه در معالجه [illegible]
از انواع صداع بیان میتوان نمود و دیگر انواع را رجوع بطبیب است
زکام و نزله که عبارت است از فرود آمدن فضول رطبیه دماغ
از درون بینی یا حلق یا ریختن الفضول با عضای مجاوره مثل سینه
و گوش و چشم و غیر آنها اگر سبب آن یکی از اسباب مسخنه خارجه
باشد از قبیل نشستن در آفتاب یا نزدیک در آتش و غیر آنها
از آنچه در نوع اول صداع مذکور شد علامتش تقدیم یکی از اسباب
مذکوره است و خارش و سوزش اندرون بینی و حدت و رقت

صفت قسم دیگر [illegible]

حب [illegible]

صبر سقوطری [illegible]

زکام و نزله

آنچه سیلان بلغم بود و سرفه خشونت و سایر علامات که در نوع اول
صداع مذکور شد علاج اگر اکثر علامات غلبه خون باشد چنانچه
در صداع دموی مذکور شد فصد قیفال بکند یا حجامت بنشانند
و اگر علامت غلبه صفرا باشد چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد
هر روز این معجون را میل نمایند عناب سپستان از هر یک ده دانه
بهدانه دو مثقال شیره تخم کاهو دو مثقال شیره تخم کشنیز یک مثقال
خاکشی سه مثقال شربت بنفشه سه مثقال و اگر بهمین منضج و ادویه مسهل
مسهلی چند با ضعف دهند تا سه روز از شیر خیز و چربی و آب سرد و ترشی
احتراز نمایند و اگر خواهند از خوردن گوشت هم احتراز نمایند
و غذا آش عدس یا اسفناج باشد و چلو و زرده تخم مرغ نیمبرشت
و اگر ماده باشد مسهلی از حقنه ملو فرو غلیظ خیار شنبر کاسنی
شاهتره از هر یک دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه
ترنجبین شیرخشت از هر یک سه مثقال ملوس خیار چنبر ده
مثقال روغن بادام یک مثقال مسهلی چند و بعد از چهار روز
شربت خشخاش با حب النقرس با افیون مسهلی چند

مجرب

صفت شربت خشخاش نافع است که صد دانه خشخاش با پوست و تخم ریزه ریزه کنند
و بعد از دو روز بجوشانند و صاف نمایند و با یک صد و ده درم قند سفید بقوام
آورند و صفت حب نافع خوب است نشاسته صمغ عربی رب السوس تخم خشخاش
افیون از هر یک نیم مثقال کثیرا بهدانه از هر یک دو مثقال زعفران نیم
مثقال با لعاب بهدانه قطونا حب سازند نسخه دیگر که بسیار مجرب است نشاسته
رب السوس صمغ عربی بیخ تفاح تخم کاهو بنفشه افیون زعفران بذر البنج
از هر یک مساوی حب سازند نسخه دیگر حب نافع که مجرب است نشاسته صمغ عربی رب
السوس تخم خشخاش افیون از هر یک نیم مثقال کثیرا بهدانه بوده تخم
از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال حب سازند و نسخه معمول حب سرفه
دوای نافع مذکور است و در نزله حار بعد از چهارم خوردن ترشی جایز است
و در رفتن حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر نافع است
و چرب کردن مغز سر با روغن بنفشه و روغن کدو و روغن تخم
کاهو و روغن خشخاش و روغن بنفشه بادام هر یک که باشد مناسب است
و اگر علامات غلبه خون و صفرا نباشد تدبیر همان است که مذکور شد
سوای فصد و مسهل و اگر سبب نزله برد خارجی باشد مثل رسیدن هوای

صفت شربت خشخاش

صفت حب نافع

حب نافع دیگر

حب نافع دیگر

و در فصل اول در آب سرد علاجش تقدیم یکی از اسباب مذکوره است
و کدورت حواس و انقطاع از مستمعات بالفعل و عدم حدت
ماده و عدم سوزش اندرون چشم علاج علتی که در نوع اول
مذکور شده سبب می‌نماید و پرهیز را مثل نوع اول نگاه دارند
و سر را بیشتر بپوشانند و اگر سبب کندم کرم را دیگر که در سر
به نمودند مناسب است و در این نوع اگر آنچه دفع حرکر بسیار غلیظ باشد
در رفع نمی‌شده به پوشیدن سیاه جمجمه در سر که حنی شود مناسب است
و اگر تطول کشد در این نوع تولد مخلول ایارج فیقرا با اطریفل
مناسب است خصوص هرگاه علت رطوبت با مزاج و دماغ و معده
یا تمام بدن باشد و خلوله اطریفل صغیر در انواع تولد نافع است

علاج [illegible]

درد چشم که آنرا الطرف طلب رمد گویند و آن عبارت است
از ورم طبقه ملتحمه که طبقه محروسه از طبقات چشم است یعنی آن
گوشت سفیدی که در چشم ظاهر است ورم که میشود هرگاه ورم کند
آنرا رمد گویند و غالبا پلکهای چشم نیز همراه است ورم میکند
سبب آن گرمی باشد علامتش سرخی چشمها و بزرگی ورم و

درد چشم

بهمنها

و چند کار کمان بسیار حرکت آمدن و سایر علامات غلبه خون چنانکه
در صداع دموی مذکور شد علاج فصد قیفال از جانب چشم علیل
چنانچه در شرح اسباب تصریح نموده و حجامت ساقین و بر نقره
و اندا اخدعین زلو بر پشت [illegible] عند الفقره و فصد شریانها که در شقیقه
ملیا باشد نیکو نیز در علاج شده و حجامت در میان شانه و خوردن
مبردات مثل شیره تخم کاهو و مقدار [illegible] شیره تخم کشنیز تکمثقال
شیره عناب ده دانه گلاب ده قطره تکمثقال خاکشی سه مثقال
شربت نیلوفر یا شربت نیلوفر از هر یک سه مثقال و اگر درد و ورم
و جمع شدت داشته این مطبوخ را میل نمایند شاهتره عنب الثعلب
بیخ کاسنی گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک دو مثقال عناب سپستان
از هر یک ده دانه آلو بخارا بیست دانه پوست هلیله زرد دو مثقال
تمر هندی ترنجبین از هر یک ده مثقال و اگر احتیاج مسهل از حقنه
باشد همین مطبوخ را مسهل میل نمایند و هر یک شب [illegible] حب و در
وقت خواب سه مثقال اطریفل صغیر و زرده و غذا آش برنج
و آش عدس و ماهی [illegible] و حلوا و بادزرده تخم مرغ [illegible] که ورم

علاج درد چشم

و وجع سکون تمام پیدا کند و دوا این است صندل سرخ نوشادر زعفران
حضض مکی افیون با عنب الثعلب و آب کشنیز سبز و کوکنار و آب
خیار هر یک که باشد سود و در چشمها بخور که باز درون چشم نرود و
دمالیدن قرص که حقیر از آن قرص مبارک نام کرده ام با آب کشنیز سود و در چشم
مناسب و مجرب است و حقیر بسیاری از رمدها را که چندان نشدی
بمالیدن این قرص سود در چشم بهبود داده دیگر علاج کرده ام **قرص مبارک**
صبر زرد و اقاقیا حضض مکی شیاف ماميثا عدس مقشر از هر یک مثقال
نیم افیون صندل سرخ جلنار زرد از هر یک دو مثقال زعفران
یک مثقال اجزا را نرم کوبیده با آب کشنیز قرص ساخته و بعد از هم
همین ادویه [illegible] زعفران زیاده نمایند و زرده تخم مرغ
شبها در پشت چشم ضماد نمایند و چیزی باز درون چشم در نمی شد
مگر سفیده تخم مرغ و بهدانه باید قطره قطره بکشند و صاف
آنرا در چشم مکرر بچکانند و اگر شیر دختر باشد به تنهائی یا با سفیده
تخم مرغ و بهدانه در چشم بچکانند و بعد از چهار دهم روز شیاف
کشنیج که آنرا در عرف طب شیاف چشم گویند هر سه هم که باشد

صفت قرص مبارک

[illegible]

تخم مرغ را بجوشانند و صاف نمایند و با سفیده تخم مرغ در شیشه
کرده بر اسم آتش نهند و نیم گرم در چشم بچکانند که در تسکین وجع
مجرب است و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی را
با سفیده تخم مرغ و شیر دختر اگر باشد در چشم بچکانند **و طریق ساختن**
شیاف ابیض سفیداب قلعی هشت مثقال صمغ عربی سه مثقال افیون
و کتیرا از هر یک یک مثقال اجزا را نرم کوبیده با سفیده تخم مرغ سرشته
خشک نموده به اندازه که خواهند با مقراض بچینند و بعد از سکون
وجع و کم شدن سرخی این ذرور را استعمال نمایند **صفت ذرور**
ابیض انزروت چشم مقشر شسته شده قطره ها اجزا را
مساوی و بعضی بدل قطره ها در بستان نبات سفید میکنند
و این ذرور را از ذرور ابیض و چهار دارو و دوای سفید چنان
و طریق استعمال آن چنان است که قدری از ذرور را به دو انگشت
ابهام و سبابه بگیرند و در پلکها بپاشند و چشمها را بهم گذارند
و بعد از آنکه آب آمدن تمام شد چشمها را بگشایند و اگر به سبب
صفرا باشد علامتش آنست که ورم و سرخی و آمدن چرک

دختر

صفت شیاف ابیض

صفت ذرور ابیض

در یکیش آب کمتر است و درد و سوزش و التهاب بیشتر است
و سایر علامات غلبهٔ صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد
موجود است علاج همان چیز است که در درد دموی مذکور شد
غیر آنکه در درد دموی فصد را از جانب مخالف میکنند و در صفراوی
از جانب وجع زیرا که در دموی غالبا محتاج بفصد دیگر میشوند
و آن فصد دویم را از جانب وجع باید کرد و در صفراوی یکفصد
کافیست و احتیاج باشامیدن مسهل در صفراوی بیشتر است
و همچنین احتیاج بمبردات است و اگر قرص بنفشهٔ مسهل یافت
در درد صفراوی بقدر دو مثقال با شیرخشت ده مثقال و آب گرم
بعد از یک مسهل که در دموی مذکور شد مناسب است صفت قرص بنفشه
گل بنفشه ده مثقال ورق گل سرخ پنج مثقال رب السوس کثیرا
از هر یک دو مثقال تربد بروغن بادام چرب کرده و پوست آنرا
تراشیده پنج مثقال سقمونیا که در میان به گذاشته و بخمیر جو
گرفته و در زیر خاکستر گرم یا آتش ملایم گذاشته باشند که تا
که پخته شود پس سقمونیا را برآورند و آنرا سقمونیای مشوی گویند

صفت قرص بنفشه

دو مثقال اجزا را کوبیده قرص سازند و سایر تدابیر همان نحو است که
در دموی مذکور شد و اگر سبب درد بلغم باشد علامتش شدت ورم است
با کمی سرخی و بسیاری چرک و بسیاری ریختن آب و چسبیدن پلکها در وقت
خواب و سنگینی و سایر علامات غلبهٔ بلغم چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد
و نبودن علامات دموی و صفراوی علاج خوردن اطریفل صغیر است
با ایارج فیقرا بدستوری که در صداع بلغمی مذکور شد با حب شبیار
بهمان دستور و اگر باشد که محتاج به یکفصد باشد یک فصد قیفال
بکنند و حلبه را با نصف وزن او آب بخیسانند و خوب بشویند و با ده
برابر آن آب صاف بجوشانند تا بنصف برسد و صاف کنند و صاف
آنرا با لعاب بزرک نیم گرم در چشم بچکانند و چشم را بآبی که اکلیل الملک
در او جوشانیده باشند بشویند و حضض مکی و صبر زرد و قرنفل و اقاقیا
و زعفران با آب عنب الثعلب سوده در چشم بمالند و بعد از سکون ورم
و وجع ذرور احمر در چشم بکشند و پرهیز و سایر تدابیر بلغمی است
که در دموی مذکور شد و اگر سبب درد سودا باشد علامتش تیرگی
رنگ چشم است و خشکی و نبودن چرک یا کمی آنها و سایر علامات

درد گوش

سوداء چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد علاجش منقی ماده صفراویست
و تدبیر بیشتر باید کرد و ماء الشعیر با شربت بنفشه بسی نافعست
و سایر تدابیر از فصد و غیره مانند صفراویست درد گوش که
اگر سبب آن خون باشد علاماتش جمیع علاماتیست که در صداع
دموی مذکور شد فصد قیفال و حجامت میان کتف
و چکانیدن شیر دختر و سفیدی تخم مرغ و لعاب بهدانه و آب
بذر قطونا در گوش و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی را
با سفیده تخم مرغ سوده بچکانند و یا اندکی افیون را با آب
حل کرده بفتیله کتان آلوده کرده در گوش دارند و صندل سرخ
و حضض مکی و پوست در ضماد و شیاف مامیثا و کافور با آب کشنیز
سبز یا کاهو یا خیار یا کاسنی یا گل کنار یا عنب الثعلب یا بنفشه بر دور گوش
بمالند و اگر صفراوی باشد علاماتش آنچه در درد صفراوی مذکور شد علاجش
بدستور درد گوش دموی است مگر آنکه در اینجا احتیاج بتبریدات
و تسهیل بیشتر است و اگر وجع بسیار شدید نباشد احتیاج بفصد
نیست و سایر تدابیر از چکانیدنها و مالیدنها بنحوی که در درد گوش

دموی

علاج درد گوش که از صفرا بود

دموی و دوا و غذا همانست که در درد صفراوی مذکور شد و در انواع درد
گوش روغن گل سرخ را با سه جزو سرکه بجوشانند تا سرکه برطرف
شود و روغن بماند و آن روغن را در گوش بچکانند نافع است و اگر
سبب آن بلغم باشد علاماتش عدم علامات دموی و صفراویست
و خفت وجع و سنگینی سر و سایر علاماتی که در صداع بلغمی مذکور شد
و علاجش بدستور علاج صداع بلغمی و در این نوع درد گوش چکانیدن
آب مرزنگوش در گوش مجرب است و روغن بادام تلخ هم با آب
ترب نافع است و مجرب است و اگر سبب آن سودا باشد علاماتش
همان علامات بلغمی است سوای سنگینی سر و رطوبت و ان علاجش
نیز همان دستور است مگر آنکه در این نوع چکانیدن روغن بادام
شیرین در گوش مناسبست و شیر گاو بر سر ریختن بسی نافعست
و اگر علامات غلبه حرارت باشد چنانچه در صداع دموی و صفراوی
مذکور شد و در سن یا ضعف قلب سوداوی مذکور خواهد شد فصد
قیفال و در این نوع از درد گوش باید کرد و علاج طنین و دوی که آنرا
رناف گویند بعرف اطبا و در عرف که افراط برسد و از آمدن خون

علاج درد گوش بلغمی

علاج درد گوش که از سودا بود

علاج طنین و دوی گوش

ضعیف هم رسد و از عهده مرض علاج نیاید پس اگر سبب آن
حدت خون باشد و علامتش علامات غلبه صفراست چنانکه در
صداع صفراوی مذکور شد و حدت حرارت مزاج و رقت خون
علاج فصد قیفال و خوردن مبردات چنانکه در نوع اول صداع
مذکور شد از دوا و غذا و بعد از فصد و غیره هرگاه باز خون بافراط
می آمده باشد تحقیق آب بسیار سرد بر سر ریختن و بستن برف و یخ بر پیشانی
سر و جبهه بقدر طاقت و بستن بازوها و رانها نافع است
و آب نعناع تر با آب سرگین الاغ با کافور یا بی کافور در بینی
چکانند یا آنکه مازو و کهربا و کندر و صبر و دم الاخوین شب
یمانی مساوی هم را ساییده در پنبه یا فتیله کرده در بینی نهند یا آب [illegible] را
با آب گشنیز تر در بینی بچکانند یا گل خطمی را با سرکه را بر سر ضماد
نمایند و نوشیدن آب بسیار سرد و نشستن در آب بسیار سرد
اگر هوا بسیار سرد نباشد نافعست و اگر سبب رعاف بسیاری
خون در بدن باشد علامتش علامات غلبه خون است چنانکه
در صداع دموی مذکور شد و با فراط آمدن خون علاجش فصد قیفال

وحجامت

درد دندان

وحجامت میان شانه و سایر تدابیری که در نوع اول مذکور شد
و خوردن مرغ و ترشی بسیار نافع است و در این نوع احتیاج
بفصد و حجامت بیشتر است و در نوع اول حاجت بمبردات
درد دندان باید آنکه شخصی که خواهد دندان و لثه او از آفات محفوظ ماند
باید که مراعات چند چیز بکند اول آنکه احتراز کند از آنکه غذا در معده
فاسد شود دویم آنکه از خاییدن چیزی که دندان را بچسبد خصوص
شیرینی مثل انجیر خشک را احتراز کند سیوم آنکه از هر چیز که دندان را
کند میکند مثل میوه های نارس و از هر چیز بسیار سرد باشد خصوصا
بعد از چیزی که بسیار گرم باشد و بالعکس احتراز کند چهارم آنکه
آنکه چیزهای صلب را بدندان نشکند پنجم آنکه همیشه دندانها را
پاک داشته باشد چنانکه بعد از چیزی خوردن بزودی بشوید و خلال
کند ششم آنکه بکثرت مسواک کردن مراعات کند که بشدت نباشد
که دندان حرکت کند یا بن دندان متألم شود و مبالغه در مسواک
نکند بحدی که آب دندان برطرف شود بلکه هر روزه مسواک کند
برفق بقدری که چرک دندان پاک شود و بهترین چوبها برای

سواک چوب اراک است و اگر نمک ترکی را سوخته سائیده با عسل خمیر کنند
و روزی دو بار بدان دندانها بمالد در حفظ صحت دندان و لثه بسیار
نافع است پس بدانکه اگر سبب درد دندان حرارت باشد
علامتش علامات غلبه صفرا است و سایر علامات غلبه حرارت
چنانچه در انواع صداع مذکور شده و دیگر وجع با آب سرد در دهان
گرفتن ساکن میشود و دیگر حالیا بن دندان با ورم باشد و اگر ورم
نباشد یا سرخی و حرارت بن دندانها باشد علاجش فصد قیفال
و حجامت و بعد از آن فصد چهار رگ و تبرید بمبردات دوائیه
و غذائیه چنانچه در صداع مذکور شد و اگر محتاج باسهال شوند مسهلی
که در صداع صفراوی مذکور شد نافع است و سرکه و گلاب را بهم
ضم می‌بندد و در دهان نگاه دارد و اگر وجع شدید باشد اندک کافور
نیز با سرکه و گلاب ضم می‌بندد و اگر محتاج بادویات مسکنه باشد اندک
افیون را در سرکه سائیده با روغن گل سرخ ضم نموده در دهان نگاه دارد
و اگر سبب درد دندان غلبه رطوبت بلغمیه باشد علامتش خفت
وجعست و تسکین یافتن باشیاء حاره و آنکه سرخی و ورم گوشت بن دندانها

نباشد

نباشد و سایر علامات غلبه حرارت مفقود باشد علاجش خوردن اطریفل
صغیر است با ایارج فیقرا و مضمضه کنند که پودنه و عاقرقرحا در آب
جوشانیده باشند و صاف کرده باشند و اگر فلفل را بجوشانند و صاف
نمایند و آب او را در دهن نگاه دارند و همچنین مویزج را با سرکه
بجوشانند و مضمضه کنند یا پوست انار را با سرکه بجوشانند مضمضه کنند
و اگر سبب درد دندان تعفنست و تعفن آن باشد یعنی سوراخ
شدن و تهی شدن میان دندانها علاجش آنست که عاقرقرحا و افیون
و کندر را با شیر مخلوط کرده میان آن را پر کنند یا حب سیاه دانه
با عسل معجون کرده در میان دندانها نگاه دارند یا سوراخ دندان را
بعفص و مازو و زاج یا مازو یا مصطکی و صمغ البطم پر کنند و کافور را
شیخ الرئیس مجرب نقل کرده با مویزج و حلتیت و بوره ارمنی
یا بوره ارمنی و بزرالبنج از هر دو جزو عاقرقرحا فلفل از هر یک یک جزو
افیون سه جزو اجزا را نرم کوفته با عسل خمیر نموده میان نقبه
دندان را پر کنند و مضمضه سرکه که در وی بیخ کبر را جوشانیده
باشند کردن که نصف سرکه بکلی رفته باشد نافع است و مضمضه

بسیار که مفید است که برگ مورد و گلنار در شب بخیسانند و در او جوشانیده باشند
منع زیاد شدن آن میکند و گاه است که بسبب سوراخ دندان
کرم در میان آن بهم میرسد و وجع از آن جهت است علاجش آنست که
مضمضه بآب برگ شفتالو و قدری زراوند طویل کوبیده و اگر باین
دفع کرم نشود علاج البته تخم تره از هر یک چهار مثقال تخم پیاز
دو مثقال و تخم انجره را نرم کوبیده با پیه بز سرشته حبها سازند
و در وقت حاجت یک حب را در آتش انداخته قیفی یا نیچه را
بجانب دندان نصب کنند که دود آن بدندان کرم دار برسد و داروها
که در سوراخ شدن مذکور شد برای کرم زده نیز نافع است همچنین

علاج کند شدن دندان

دندان که اطبا ضرس و در عرف کند شدن دندان گویند و اکثر
آنست که از خوردن ترشی بهم رسد علاجش خائیدن سماق و تخم
خرفه و همچنین خائیدن مغز بادام مقشر و مغز فندق و همچنین نان
و پنیر نان گرم و زرده تخم مرغ گرم کرده [illegible] تخم
خرفه هر یک از اینها نافع و مجرب است و اقوی از مذکور صعتر
و نمک است و اگر با عسل ضم شود اقوی است ورم بن دندان

ورم بن دندان

اگر علامات

اگر علامات غلبه خون باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد علاجش
فصد قیفال و حجامت و فصد چهار رگ و تبرید بمبردات دوائیه
و غذائیه و خلط آن مسهل صفرا چنانچه در صداع مذکور شد دیگر
انفع از ورم کثیرا تخم مورد مغز بادام شیرین مقشر از هر یک دو مثقال
پوست بیخ جو به سر بیش بیخ جیم گل خطمی بعض یا مجموع اینها را نرم
کوبیده بپاشند و اگر هسته تمر هندی را با اینها ضم نمایند زود تر
منفجر میشود و بعد از قطع ماده کاغذ کبود را اگر نرم بکوبند و بر ورم بن دندان
بپاشند زود منفجر میشود رفتن گوشت بن دندان اگر علامات غلبه خون باشد چنانچه
مذکور شد علاجش فصد قیفال و حجامت میان دو شانه و فصد چهار رگ
و تبرید بمبردات دوائیه و غذائیه و خلط آن مسهل صفرا چنانچه مذکور شد
در صداع صفراوی و اگر علامات غلبه خون و صفرا نباشد احتیاج بفصد
و مسهل نیست سماق را در گلاب خیسانیده مکرر مضمضه نمایند
و پوست مازو و فوفل هر یک را نیم سوخته نرم کوبیده توتیای هندی
کلان از مثل این مجموع را با آب گشنیز یا آب کاسنی یا آبی که سماق در او
خیسانیده باشند مکرر دندانها بشویند و شب در وقت خواب

رفتن گوشت بن دندان

علاج

این دوا را بر آنها پاشند طباشیر تخم گشنیز گلنار فارسی دم الاخوین
کندر فوفل تخم گل پوست بیخ درخت زرشک تخم خرفه گرد سماق ورق
گل سرخ کات هندی صبر زراوند سوخته و اگر نباشد بیخ مرجان سوخته و اگر جمیع
این ادویه یافت نشود بعضی از آنها کافیست و اگر بآنها علاج نشود و گوشت
بن دندان فاسد شده شق کند زراوند مدحرج دم الاخوین کرسنه ایرسا
بیخ بنفشه چینی هست این اجزا را نرم کوبیده بسرکه عنصل خمیر نموده قرصها
ساخته در وقت حاجت بجای دندانها بپاشند و طریق ساختن سرکه عنصل
که پیاز عنصل را با کارد چوبینی ریزه کنند با ده برابر سرکه خوب در ظرفی کرده
تا چهل روز و الا اقل تا چهل روز در آفتاب گذارند پس صاف نموده استعمال
نمایند و اگر سرکه عنصل بهم نرسد همان ادویه بسرکه خمیر سازند یا سرکه
که زیره کرمانی در او خیسانیده باشند چه در تصحیح نسخه هر که بهترین چیزها برای
سرشتن ادویه از سرکه است که زیره کرمانی در او خیسانیده باشند و همچنین
مضمضه بهتر از همه چیز است و اگر فساد کند تا کامل رسیده باشد این
سنون را استعمال نمایند که مجربست بیخ سوسن که در عرف بیخ بنفشه
گویند قاقله قرنفل از هر یک یک مثقال شب یمانی کندر مازو گل سماق

صفت سرکه عنصل

از هر

از هر یک سه مثقال نرم کوبیده بجای دندانها بپاشند شخصی را گوشت
بن دندانها فاسد شده بود و دندانها سیاه و باریک و ضعیف و متعفن
و اکثری مشرف بر افتادن بود اطبا بسی علاج کرده بودند و نفعی
نکرده بود بالتفصیل رجوع کرد فقیر بعد از فصد و تنقیه باین سنون علاج
کردم و صحت کامل حاصل شد باذن الله تعالی و اگر عفونت و آکل
لثه دندانها مستور باین ادویه رفع نشود سنون مورکیان استعمال نمایند
و صفت سنون عفونت آنکه از زرنبش و شیرین از هر یک سه مثقال
مازو و کندر شب یمانی و کاغذ سوخته قاقله قرنفل از هر یک ده مثقال
گرد سماق پانزده مثقال نمک هندی و نشادر از هر یک پنج درم اجزا را
را نرم کوبیده با سرکه سرشته حب سازند و در وقت حاجت از کوبیده
بجای دندانها بپاشند و بعد از لحظه با آب گشنیز سبز یا سرکه مضمضه کنند
و اگر شدت فساد گوشت بیخ دندان بحدی باشد که باینها علاج نشود
بقلافیون که صفت آن در ابواب مذکور خواهد شد علاج کنند
و طریق استعمال آن اینست که قدری از آن دوا بجای دندانها بپاشند
و لحظه صبر کنند و بعد از آن بآب سرکه و آب گشنیز بشویند و مضمضه کنند

صفت سنون عفونت دندان

و انگشت را فکم بمالند تا گوشت فاسد شده رفع شود و اگر بعد از استعمال
آن وجع شدید بهم رسد بروغن گل سرخ مضمضه نمایند تا وجع و سوزش
فرو نشیند و بعد از برطرف شدن گوشتهای فاسد ادویه که بجهة پاشیدن
در شب در وقت خواب مذکور شد استعمال نمایند خناق که از او ورم
و درد گلو میشود عبارتست از ورم اجزای اندرونی یا بیرونی حلق سبب
این ورم اگر خون باشد علامتش سرخی رنگ و درد و گرمی و کمال شیرینی طعم دهان
و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد علاجش فصد قیفال
از جانب مخالف و ترک شیرینی و حیوانی و خوردن مبردات
و اشربه و اغذیه چنانچه در صداع دمویه مذکور شد و بعد از فصد منضج بهمه
بنحوی که در صداع صفراوی گذشت و اگر یک فصد کفایت نکند
اعاده فصد از جانب موافق بکنند یا حجامت میان شانه و اگر بعد از
فصد احتیاجی موافق این نسخه بکنند نسبت خوردن مسهلی است
عنب الثعلب خیارین بیخ کاسنی مقشر نیلوفر دانه سفید خطمی از هر یک
دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه شیره جو مقشر آب برگ
چغندر از هر یک هفت مثقال شیرخشت ترنجبین ملوس خیارچنبر

خناق

ازهریک

از هر یک ده مثقال روغن بادام شیرین پنج مثقال نمک طعام نیم مثقال
در سه دفعه بعمل آورند دفعه اول آب نمک و قدری روغن بادام و
دفعات دیگر سایر اجزا و آب چغندر را در دفعه آخر و در ابتدا غرغره
بسرکه و گلاب و آب گشنیز سبز یا آب کاسنی سبز یا آب توت سیاه و
عنب الثعلب و عدس و جو مقشر و گلنار فارسی و پوست خشخاش
و تخم کاهو و تخم گشنیز و سماق هر یک که یافت شود مناسب است
و بعد از فصد و اندک سکون ورم و وجع ترشیها را از اجزای غرغره اخراج
و ملوس خیارچنبر اضافه نمایند و از خارج ضماد گشنیز تر کوبیده مناسب است
و اگر ورم از خارج ظاهر نشود و بعد از فصد معلوم شود که ورم جمع و منفجر نشود و
غرغرهای مذکوره را بعمل آورند و گشنیز تر و اسفناج تازه را نیم گرم ضماد نمایند
یا انجیر خطمی بنفشه برگ سفید تخم خطمی و کتیرا اجزای یا شیر گاو و آب اسفناج یا آب
برگ چغندر بکوبند نیم گرم ضماد نمایند و هر گاه قریب بانفجار رسد تخم هسته تمر
هندی را کوبیده اضافه ضمادات نمایند تا منفجر شود و بعد از انفجار همین
اجزا را استعمال نمایند تا از چرک پاک شده ملتئم گردد و اگر سبب ورم بلغم باشد
علامتش کمی وجع و سفیدی رنگ ورم و دشواری خوردن و فرو بردن و بسیاری

لعاب در دهن و دشواری آن و سفیدی رنگ و درد و تهیج صورت و سایر
علامات بلغم علاجش آنست که اول احتقان کنند از عنب الثعلب کاوزبان
اکلیل الملک بابونه پنج ماه و یان پنج کاسنی سناء مکی اصل السوس از هر یک
ده مثقال عناب سپستان انجیر زرد مویز منقی از هر یک بیست دانه کافته
پنج مثقال آب برگ چغندر ده مثقال سبوس گندم پنج مثقال تخم خبازی
خیار چنبر از هر یک ده مثقال بوره ارمنی یک مثقال نمک طعام نیم مثقال روغن
بادام تلخ دو مثقال در پنج دفعه بعمل آورند و اگر چیزی بگلو فرود رود عنب الثعلب
کاوزبان تخم خطمی پنج کاسنی از هر یک ده مثقال عناب سپستان از هر یک
ده دانه ترنجبین هفت مثقال بنوشند و غرغره در این نوع از خناق
جهت جوز بهترین ادویه است و صفت آن آنست که پوست سبز
گردکان را بکوبند و بفشرند و آب او را بگیرند و بجوشانند تا نصف بماند
مساوی نصف مجموع آب پوست گردکان شکر اضافه نمایند تا بقوام
برسد و بجوشانند و کف آنرا بگیرند و از روی آتش بردارند و در وقت
حاجت استعمال نمایند ملا نفیس در شرح اسباب میگوید که غرغره برب جوز
قوی تر و بهتر از هر چیز است هر چند در حین ابتدای اورام حلق است فقیر را

صفت رب جوز

گمان

گمان آنست که در خناق دموی و صفراوی هرگاه بسیار شدید باشند
هم نافعست چنانچه ظاهر کلام نفیس هم دلالت دارد و اگر رب جوز
یافت نشود غرغره باب توت یا سکنجبین عسلی یا عسل یا آبی که در او
فرصاد و مویز پخته باشند و عسل و اندکی زعفران جوشانیده باشند غرغره کنند
یا آبی که حلبه و دانه بادیه و عاقرقرحا جوشانیده باشند غرغره کنند و بعد از
سه روز انجیر را بجوشانند و اندکی بوره در او داخل کنند و غرغره کنند
و از ادویه که در خناق اطفال بسیار مجرب متفق علیه اطباست خرء عصفور
و بتجربه رسیده است سرگین سگ است و طریق اخذ و استعمال او
آنست که سگ را سه روز سوای استخوان غذا نداده باشند و روز چهارم سرگین
او را جمع کنند و خشک کنند و غرغره بآن نمایند و آلودن انگشت
یا پر مرغ بآن و بورم مالیدن و از بیرون طلا کردن و با سکنجبین قلیل
از او را حلق طلا کردن و اندک اندک فرو کشیدن تمامی را از این شقوق
نافعست و بسیار از خناقهای صعب که بچیزی دیگر علاج نشده باین
رفع شده و در انواع خناق شکافتن شکم خروس و گرم گرم از خارج
ضماد کردن و فقیر تجربه کردم و بسیار نافع بود و شکافتن شکم وزغ

دیگر ضماد لعوق هم نافع است و این یکی از اعاظم دارو در باب حول را خناق
خناق دموی بسیار صعب عارض شده و بعد از فصد و غرغرها بسیار
شبی یکی را تنفس بسته بود شده که هلاکت مقرون از نصف شب
تا صبح ده خرد بس را کشته و شکافته هر نصف را یک طرف گلو
ضماد میکردم تا صبح بهتر شده که تنگی نفس هیچ نبود و نفس با سهولت
میکشید و نهایت قادر بر چیزی خوردن نبود بعد از آن غرغره با شیره
وکل خطمی و انجیر بلاد در او جوشانیده با فلوس خیار چنبر کردم و تا شب انقضای
شده و قلیلی ماء الشعیر خورده بود و بار دیگر بهتر از پیش علاجها کردم تا رسته و پستی
رسیده که انفع دارها که باشند برگ صاحب خناق نافع و مجرب است
و در خناق بلغمی غرغره مربی بعضی بزبان فارسی آب گرفته و عسل بسیار نافع است
و همچنین غرغره سکنجبین عنصلی و آب [illegible] قرقره و مویزج و خردل
دو را و آخر که ماده نضج یافته باشد منفجر نشود زنگار و روبوده در مری
در پنجه کرده در حلق برسند و زود منفجر شود و مری بزبان فارسی آب
آب گوید میگویند هر گاه با شیر تربیت کنند گویند میگویند و در صفحات
تربیت کرده باشند با سرکه و صفت آن است که آرد جو و آرد گندم

بانمک

با نمک و خمیر مایه در آب خمیر کنند و در برگ انجیر پیچیده در سایه گذارند
تا خشک شود پس یک جزو از این را با مثل آن نانی که در آرد جو بوده
پخته باشند و هم وزن آن نمک و ربع آن زرنیخ از مایه مجموع را کوبیده با آب
خمیر کرده در تابستان چهل روز در آفتاب گذارند و هر روز باسم زنند
و آب تازه جدا در ریزند و باز بر باسم زنند و بعد از چهل روز بردارند و خشک
کنند و این مایه را هر گاه با سرکه تا چهل روز در آفتاب گذارند آنرا ابکامه
میگویند و اگر با شیر تربیت دهند معروف است بکومه و آنچه در سرکه باید باشد
لا اقل جو بر باشد و بیشتر باسم می‌شود و شیر همچنین باید و آنچه در غرغره
خناق میباید مقصود از نجا است آن مایه است نهایت اگر تربیت یافته
با سرکه هم باشد نافع است و صفت سکنجبین عنصلی که سرکه عنصل از صفت
آن دارو قسمت کوشت بن [illegible] مذکور شد بقدری که چاشنی شود و با عسل
کف گرفته بقوام آرند و ضبط کنند و اگر سبب خناق سودا باشد علامتش
تیرگی رنگ رخسار و صلابت ورم و خشکی زبان و سایر علامات غلبه سودا
چنانچه در صداع سوداوی مذکور شد علاج مثل علاج خناق دموی
و صفراوی است و در غرغره خناق سوداوی رب جوز بسیار نافع است

در دوا و غرغره لعاب حلبه و آب انگور زرد که پخته باشند و فلوس خیار چنبر و سایر
علاجها مثل دموی است غرغره دیگر که جهت خناق دموی و صفراوی آب انار
ترش که با پیه افشرده باشند با رب توت و آب کشنیز سبز و بدستور
و آب برگ تمشک و آب عنب الثعلب و آب مطبوخ سماق و بعد از چند روز
که ماده نضج یافته باشد انگور زرد و حلبه و تمر هندی و اصل السوس جوشانیده
صاف نموده با فلوس خیار چنبر غرغره نمایند و اگر درد گلو باقی باشد
غرغره بعد اسوس و تمر هندی و گل سرخ و تخم مرو که جوشانیده و صاف نموده
باشد با رب توت نافعست و اگر سبب ورم صفرا باشد علامتش شدت
وجع و عطش و خشکی دهان و سایر علامات غلبه صفرا است چنانکه در صداع
صفراوی مذکور شد علاج همان علاج خناق دموی است سوای آنکه
یکفصد در این نوع کافیست و احتیاج بمبردات و مسهلات صفراوی در این
نوع بیشتر است و خوردن سکنجبین و ماء الشعیر با شربت نیلوفر مناسب است
و طریق ساختن ماء الشعیر که ده مثقال جو پوست کنده را با [illegible] مثقال آب
بآتش نرم ملایم بجوشانند تا شصت مثقال آب بماند پس صاف نموده
بیست مثقال آن را با ده مثقال سکنجبین ساده و با ده مثقال شربت نیلوفر

ماء الشعیر

باهشت

با هشت مثقال شیر خشت بنوشند و مبردات و منضج و مسهل و غرغره
و سایر تدابیر همچنیست که در دموی مذکور شد و در ورم خارج گلو اگر خواهند
منفجر شود مالیدن فلوس خیار چنبر و روغن بادام تلخ و ورم بلغمی خناق
که از طرف طبع از سبب بلغمی باشد و آن حرکتیست از سینه و شش که سبب آن
دفع نمودن از خود کنند سبب آن اگر ماده حاده باشد که از دماغ و شش
در اعضای سر که رفته باشد علامتش خشکی سرفه است یعنی سرفه خشک و دفع نشده
باشد و دیگر سرفه در شب بیشتر باشد و سوزش با خارش گلو و اعضای سینه
علاجش آنکه منضج نزول ماده بشربت خشخاش نمایند و از شیر خشت و چرب
و ترشی و آب سرد احتراز نمایند و اگر شربت خشخاش را با لعاب بهدانه
بذر قطونا و شیره تخم کدو و شیره تخم کاهو و سفوف سعال میل نمایند بهتر است
و طریق ساختن سفوف سعال تخم خشخاش شکر یک مثقال از هر یک چهار مثقال نشاسته
صمغ عربی از هر یک دو مثقال و نیم رب السوس نبات سفید از هر یک
یکمثقال و نیم اجزا را نرم کوبیده سفوف سازند و هر روز سه مثقال از شربت
خشخاش با یکمثقال از این سفوف با لعابها و شیرها که مذکور شد میل نمایند
و اگر شربت خشخاش میسر نشود هر روزه طرف آفتاب بقدر یک ماش

سرفه

سفوف سعال

افیون فرو برند و در شب وقت خواب این حب را دو دانه نگاه دارند
نشاسته کتیرا صمغ عربی باقلی ارمنی از هر یک دو مثقال مغز بادام شیرین
باقلای مقشر تخم خشخاش پوست خشخاش از هر یک یک مثقال اجزا را نرم
کوبیده با لعاب بهدانه قطونا حبها ببندند بقدر نخود که ساخته مکرر در دهان
نگاه دارند و حبی که در نزله مذکور شد اول در این نوع نافع و مجرب است
حب دیگر که در این نوع و بسیاری از سردردها نافع و مجرب است و فقیر سردردهای
مزمن و قریب بسیل را بعد از این حب علاج کرده ام و در اسرار است
صفت آن کتیرا نبات سفید نشاسته باقلای مقشر مویز بسته پر دو کرده
تخم خشخاش سفید پوست خشخاش بهدانه باقلی ارمنی از هر یک دو مثقال افیون
سه مثقال اجزا را کوبیده با لعاب بهدانه حب سازند و بدستور در دهان گیرند
و نگاه دارند و لعوق خشخاش که این نوع سردرد و سایر انواع حمی بلغمی
خصوص بعد از تنقیه بسیار نافع و مجرب است صفت لعوق پوست خشخاش سی مثقال
خیس کنند و بجوشانند و صاف کنند و با صد و بیست مثقال قند بجوشانند
تا بقوام آید بعد از آن رب السوس مغز تخم کدو مغز بادام شیرین از هر یک
پنج مثقال کوفته با آن ممزوج نمایند قدر شربت تا ده مثقال هر روز دو وقت

حب مسکن

حب دیگر

صفت لعوق

روز اندکی اندک بلیسند که نافع و در انواع سردردها مجرب است و شربت [illegible]
در این نوع از سردرد بسی نافع و مجرب است صفت آن خشخاش سفید
با پوست و تخم بیست عدد تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی بهدانه از هر یک
پنج مثقال اصل السوس بیست مثقال [illegible] قطونا ده مثقال اجزا را دو روز در آب
باران خیسانند و بجوشانند و صاف کنند و با قند سفید از صد و هشتاد مثقال
تا دویست مثقال بقوام آورند قدر شربت تا ده مثقال آخر روز بلیسند
و اگر سبب سردرد حرارت مزاج تنش و غلبه خون باشد علامتش حرارت لمس است
و تشنگی و سرخی رنگ در رو و سایر علامات غلبه حرارت مزاج چنانکه در انواع
صداع مذکور شد علاج فصد باسلیق و خوردن هر روز ده مثقال ماء الشعیر
با ده مثقال شربت بنفشه و یک مثقال سفوف صندل مذکور و لعاب بهدانه
و بذر قطونا و اگر بفصد و تبرید رفع نشود هر روز در این منضج را بیاشامند
عناب سپستان از هر یک ده دانه خبازی بهدانه از هر یک سه مثقال شیره
تخم کدو و تخم کاهو از هر یک دو مثقال شربت بنفشه ده مثقال سفوف
صندل مذکور یک مثقال و روز سیم این مسهل را بیاشامند عناب سپستان
از هر یک ده دانه بنفشه نیلوفر تخم خطمی خبازی عنب الثعلب از هر یک دو مثقال

شربت [illegible]

شیرخشت ترنجبین از هر یک هفت مثقال آلو سیاه چهار جیر ده مثقال روغن
بادام شیرین یک مثقال و اگر محتاج بتکرار اسهال باشد مکرر نمایند غذا
آش تمیه شوربا و یا غلیه چلاو و چلاو دوازده تخم مرغ و بعضی آش مقشر
با شیره بادام و شیر خشخاش بش و بدانکه در این نوع و انواع اول سرفه
و با جمله سعفه که با حرارت مزاج باشد بعد از مسهلات مذکوره اگر سرفه
باقی باشد خوردن شیر الاغ چنانکه در تب دق مذکور خواهد شد نافع است
و اگر هر روز با شیر الاغ بقدر یک مثقال قرص خشخاش بخورد انفع است
قرص خشخاش گل سرخ صمغ عربی از هر یک چهار مثقال کثیرا
رب السوس از هر یک دو مثقال خشخاش سفید و سیاه از هر یک ده مثقال
طباشیر یک مثقال زعفران نیم مثقال با آب خالص قرص سازند قدر شربت
دو مثقال و اگر بعوض شیر الاغ ماء الشعیر که صفت آن در خناق مذکور
شد مناسب حال باشد و ماء الشعیر با شربت بنفشه و قرص خشخاش
هم نافع و مجرب است و اگر سبب سرفه ماده رطوبتی باشد پس مثل اکثیه
باشد علاج آن است که آنچه بسرفه دفع شود رطوبت غلیظ داشته
باشد و عدم علامات غلبه حرارت علاج خوردن شربت زوفا است

صفت قرص خشخاش

بالعاب

صفت شربت زوفا

بالعاب حلبه و بهدانه و دراک و طریق ساختن شربت زوفا زوفای یابس پرسیاو
شان اصل السوس از هر یک هفت مثقال بنفشه تخم خبازی از هر یک
چهار مثقال عناب سپستان از هر یک سی دانه انجیر زرد بیست دانه
بجوش دهند و صاف نمایند و با پنجاه درم شکر بقوام آورند و هر روزه پنج مثقال
یا هفت مثقال از این شربت را با لعابهای مذکوره میل نمایند تا ماده پخته
و دفع شود ذات الجنب ذات الصدر بدانکه ذات ورمی است در پرده
که از اندرون کشیده است بر استخوانهائی که آنها را بعربی اضلاع و بفارسی
دنده و بترکی قبرغه گویند و آنها چهار استخوان است از هر طرف هفت
و با اصطلاح اطبا آنها را اضلاع صدر گویند تا پرده که فاصله است
میان اعضایی که نفس کشیدن با آنهاست مثل شش و دل و پرده
سینه و میان اعضای غذا مثل معده و جگر و غیر آنها که این پرده
جوف را دو قسمت نموده پس هرگاه ورم در یکی از این دو پرده باشد
آن را ذات الجنب صحیح گویند و اگر ورم در پرده باشد که پایین از یک
از دو دنده است یا پرده که از بیرون بر استخوانهای دنده کشیده است
آن را ذات الجنب مغالطه و غیر صحیح گویند و اگر ورم در پرده باشد

خطمی

ذات الجنب و علاج

که کشیده است بر استخوانهای کردنده که سر آنها بهم رسیده است که
باصطلاح اطبا آنها را اضلاع خلف گویند و آنها ده استخوان است
از هر طرف پنج آنرا شوصه گویند و بعضی بر سبیل ترادف هر یک از آنها
را ذات الجنب و شوصه و برسام میگویند و بعضی خلاف اصطلاحات
کرده اند نهایت چون مناقشه در اصطلاح نیست و ثمره نزاع در
علاج ظاهر نیست بذکر آنها نپرداخت بنا بر اصطلاح مشهور که آنست
ذکر شد ورم در پرده میباشد که سینه را بدو قسمت کرده پس اگر
در طرف باشد از پرده که متصل است باستخوانهای سینه آنرا ذات الصدر
گویند و اگر در طرفی باشد که متصل است بمهره های پشت آنرا ذات
العرض گویند ذات الجنب خالص هرگاه سبب آن [illegible] باشد علامتش
تب دایمی است و دردی از قسم آنکه گویا چیزی در عضو میخلد و تنگی
نفس و سرفه شدید با درد و نفس زدن بتواتر و سرخی رنگ
رخسار و پری رگها و جستن رگهای جهنده و اکثر اینست که تشنگی و خشکی
دهان و خشونت زبان و بیخوابی و هذیان نیز میباشد و اول
علامات درد و [illegible] ماده در ذات الجنب اینست که اکثر لرزه

و نفع میشود که اطبا از آن منع میکنند محفوظ [illegible] معین باشد علاجش فصد باسلیق
از طرف مخالف وجع بکنند و اگر قوت اقوی باشد خون بقدری
که تغیر رنگ کند بگیرند و الا کمتر بگیرند و فصد باید که در ابتدای مرض بعض اطبا
زیرا که در فصد اشتغال بنضج ماده ضرور نیست لهذا فصد را در اول مرض
میتوان کرد و صاحب خلاصة التجارب میگوید که منع فصد را در روز
دویم انفع از بسیار ایام یافته ام و در سیم و چهارم نیز بدینمنوال الا
و اگر از اول تا چهارم فصد بعمل آمده باشد در پنجم مسهل باید داد
الا در پنجم فصد باید کرد و در روز ششم مسهل باید داد و اگر در پنجم نیز بعمل نیامده
باشد البته فصد را از هفتم نگذرانند و اگر از هفتم بگذرد دیگر فصد از جانب
مخالف نباید بعمل آید بلکه از جانب وجع باید کرد و هر چند اطبا بعد از
چهارم را از جانب وجع فرموده اند بنا بر تحقیق تا هفتم هرگاه ماده در حرکت
باشد از جانب مخالف فصد کردن بسیار نافع یافته ام و هرگاه از جانب
مخالف قبل از هفتم بعمل آید فصد باسلیق دیگر از جانب وجع در هشتم
بعمل آورند و اگر در هفتم بعمل میاورند در نهم و الا در یازدهم و اگر بعوض
فصد از جانب وجع حجامت از میان شانه بکنند در حالتی که اعراض

مرض بسیار شدید باشد هم شاید و اگر بعد از فصد قلیل شدت اعراض مرض
باشد و باز محتاج بحکم که فصد ثانی باشد حجامت میتوان کرد و شیخ الرئیس
تجویز حجامت میان سینه کرده و اگر تا یازدهم هیچ خون نگرفته باشد
و باز اعراض مرض از شدت وجع و تنگی نفس بسیار آمدن خون باشد
در سیزدهم یا چهاردهم یا پانزدهم اگر هیچ خون گرفته نشده فصد باسلیق
از جانب وجع و اگر خون گرفته باشند حجامت میان شانه بکنند و اگر علامات
میل ماده به دماغ از هذیان گفتن بسیار و مدهوش باشد فصد صافن از جانب
وجع یا حجامت ساق از ان جانب بکنند هرچند این ذکر آورده از کثیر
منع از خون گرفتن بعد از پانزدهم کرده نهایت شیخ الرئیس با احتیاج تجویز
کرده اما اول منضج از عناب سپستان از هر یک پانزده دانه بهدانه یک مثقال
بجوشانند و صاف نمایند و با شیره تخم کدو مثقال و شربت بنفشه یا نیلوفر
هر یک باشد چهار مثقال قرص طباشیر ملین نیم مثقال میدهند و در آخر
روز لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا و خاکشی و عرق بید نیم گرم بدهند
و در نهم یا ششم مسهل بدهند باین دستور عناب سپستان از هر یک
پانزده دانه گل بنفشه نیلوفر تخم خطمی خبازی از هر یک ده مثقال ترنجبین

شیرخشت ملوس چهار چیز از هر یک ده مثقال روغن بادام شیرین دو مثقال
و همچنین مسهل را در هشتم و دهم و دوازدهم نیز میدهند و در شانزدهم
اگر تب شدت داشته باشد و وجع در صدر شدید باشد باز همچنین مسهل را بدهند
و در سایر ایام همان منضج را و اگر نفث مشکل باشد و باسانی برآمده باشد
در مسهل و منضج دو مثقال مذکور تا ان اضافه نمایند و بهترین دواها بعد
از مسهل اول ماء الشعیر است در این مرض که بعوض دوا و غذا و آب میتوان
داد هر گاه بعوض منضج مذکور سی مثقال ماء الشعیر را با چهار مثقال شربت
بنفشه و نیم مثقال قرص طباشیر بدهند میتوان داد یا انکه منضج مذکور را
بعد از مسطور بدهند و ماء الشعیر را بعوض آب هرچه تشنه شود بدهند و اگر شود
باشد از ماء الشعیر و برنج و اسفناج یا کدو و ترشک بدهند هم شاید
و غذا تا چهاردهم مقصور بر شوربای برنج ماش کنند و با اسفناج و کدو
و شیره بادام و اگر بسیار باشد شیره تخم خشخاش سفید نیز اضافه نمایند
و پختن ماش مقشر با شیره بادام طرف شام بدهند و بعد از چهاردهم
اگر وجع ساکن شده باشد و تب تخفیف یافته باشد خروس بچه بدهند و اگر
ضعف زیاده باشد بعد از چهاردهم هم با وجود تب میتوان داد و بعد

از چهارم تا هفتم اگر وجع و سرفه و تب باقی باشد اگر تب حدّت داشته باشد
منضج مذکور را تا دو سه روز و بعد از ان مسهلی دیگر بدهند و اگر تب خفیف داشته
باشد و سرفه و وجع باشد و نفث کم بر آمده باشد گاو زبان اصل السوس
از هر یک دو مثقال اضافه نمایند و قرص طباشیر را کم کنند و مسهل را با اضافه
اصل السوس و گاو زبان و پرسیاوشان از هر یک دو مثقال مویز منقی با تتمهٔ آن
بدهند و احتراز از آب سرد و میوه لازم دانند تا وجع و سرفه و تب رفع
شده صحت حاصل گردد و الا ضماد را باین نسخ استعمال نمایند که در ابتدا
آرد جو لعاب بهدانه تخم خطمی با روغن بادام شیرین استعمال نمایند و اگر قلیلی کتیرا
و موم کافوری نیز اضافه نمایند شاید و شیخ الرئیس ضماد را در ابتدا اکلیل الملک
و آرد جو و پوست خشخاش تعیین نموده و بعد از هفتم مرضی را اول اکلیل الملک
و تخم کتان و بعد از یازدهم این دوا ضماد را با آرد باقلا و بابونه استعمال نمایند
و در اواخر عوض روغن بادام روغن بابونه بکنند و صفت قرص طباشیر این است
طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی مقشر
صمغ عربی تخم خشخاش سفید کتیرا از هر یک یک درم با لعاب بهدانه سرشته
اقراص نمایند و اگر سبب ورم صفرا باشد علامتش نیز تب دائمی است

ضماد ورم ریه

صفت قرص طباشیر

و درد خلنده و سوزش در سرفه شدید و تنگی نفس و زردی بول و قلق
و اضطراب و در صفراوی تشنگی و خشکی دهان و خشونت زبان و [illegible]
و هذیان پیش از دموی می‌باشد و در دموی تنگی نفس بیشتر است
و زردی بول از اقوی علامات صفراویت ماده است علاجش بطوری است
که در دموی مذکور شد سوای آنکه در صفراوی اول باید مسهل داد و در پنجم
یا ششم فصد باسلیق از طرف وجع باید کرد و اگر وجع شدت داشته باشد
و تنگی نفس نیز حجامت میان شانه در نهم بکنند و بسا باشد که احتیاج
بحجامت نشود و سایر تدابیر تمام نهجی است که در دموی مذکور شد و شربت
در این نوع پیش از دموی باید کرد و مداومت بماء الشعیر در این نوع
از لوازم است و در منضج مذکور شیره تخم کاهو و اگر بیخوابی بسیار باشد
شیره تخم خشخاش اضافه نمایند و اگر سبب ورم بلغم باشد علامتش سبکی
تب است و خفت وجع و سپیدی بول و قلیل آن و بعضی علاماتی که در
دموی و صفراوی مذکور شد و از اقوی علامات بلغمی سفیدی نفث است
با آنکه سرفه علاجش قریب بعلاج دو نوع سابق سوای آنکه در این
نوع نیز یک فصد کافیست چنانچه در صفراوی مذکور شد و بسا باشد که حاجت

یک فصد سیم باشد چنانچه فقیر چند مکرر این نوع را بعد از فصد معالجه کرده‌ام
و در منضج مذکور و در دوای گاوزبان اضافه نمایند و در مسهل گاوزبان و حجر ارمنی بس
و بعد از دو روز سیم بر سیاه زبان با اجزای مذکوره و باقی علاج به دستور دموی است
و تبرید در این بسیار کمتر تعجیل باید آورند و اگر سبب ورم سودا باشد و این بد
ترین انواع است چنانچه اکثر اطبا گفته اند که این نوع قتال است علامتش
همان علاماتیست که در صفراوی مذکور شد و سیاهی روی زبان و از اقوا
علامات سیاهی نفث است و دیر بهم رسیدن نفث و بعد از آنکه بهم رسید
بسیار مشکل کنده می‌شود علاجش بنهجی است که در صفراوی و دموی مذکور شد
و تبرید در این نوع بیش از جمیع انواع باید کرد و فصد در این نوع در ابتدا
از جانب مخالف وجع و بعد از آن از جانب وجع بنحوی که در دموی مذکور شد
و در این نوع بعوض مسهل مشروب افتیمون ببعض آورند با این دستور که در هفتم
یا هشتم عنب الثعلب تخم خطمی خیارین گل بنفشه نیلوفر گل خطمی تخم کتان از هر یک
سه مثقال عناب سپستان از هر یک با خطمی دانه شیره جو مغز ده مثقال شیرخشت
ترنجبین ملوس خیارچنبر از هر یک ده مثقال روغن بادام شیرین بیست مثقال
آب برگ چغندر هفت مثقال رنگ طعام نیم مثقال اول آب برگ را با یک مثقال

روغن بادام

روغن بادام بریزند و سایر اجزا را یکجا بجوش آورند دفعه بریزند و آب
چغندر را در آب آفتاب حل نمایند و همچنین در هشتم نیز با این
دستور حقنه نمایند و در سایر انواع خصوصا در صفراوی بعد از یک
مسهل مشروب خصوصا اگر هذیان و تحیر و سبکی سر باشد بعضی را
بعنوان کفایت تعجیل آورند بهتر است و در این نوع سوداوی منضج بیاد
لام وضماد و مداومت ماء الشعیر و فصد و حجامت بنهجی است که در
دموی مذکور شد فقیر در این ایام ذات الجنب سوداوی را معالجه کردم
باین نحو که در هفتم بتغییر رجوع کرده منضج دادم و در هشتم مسهل مشروب
و در نهم فصد باسلیق از جانب مخالف کردم نفث در اول بسیار
زرد بود و در نهم سیاه شد و در هشتم حقنه فرمودم و در نهم اعاده فصد
از جانب وجع کردم و در دهم و دوازدهم بار حقنه فرمودم و در چهاردهم
حجامت میان شانه کردم اکثر امراض تخفیف یافت و منضج وضماد
بنهجی بود که در دموی مذکور شد و چهاردهم ماء الشعیر بعوض آب میدادم
بعد از چهاردهم چیزی اندک تسکین در صورت داشت کم رسیده بود و در عوارض
ذات الجنب ساکن نشده بود سیاهی نفث بر طرف شد ماء الشعیر را

٤١

ذات الجنب غیر صحیح

قطع کردم و در شانزدهم مسهلی مشروب که بدستور عه بود دادم و خورد و بحمد الله
وچون بقیه وجع و تب بود در بیستم نیز مسهلی مشروب دادم تب و وجع
بالمره رفع شد و صحت حاصل شد باذن الله تعالی ذات الجنب غیر صحیح
در اسباب و علامات و معالجات با ذات الجنب صحیح متحد است مگر اینکه
اعراضش از قبیل شدت وجع و حدت تب و بیهوشی و سایر ناخوشیها
و علامات از صحیح کمتر است و بسا باشد که غیر صحیح ورم در طرفین باشد
و انتفاع اضمده در غیر صحیح بیشتر است و نفث در این نوع بسیار کم است
و علامات و علاج هر یک در دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی بدستوریست
که در صحیح مذکور شد ذات الشوصه علاماتش همان علامتهاییست که در ذات
الجنب مذکور شد سوای اینکه در شوصه وجع در استخوانهای دنده هاست
که سر آنها بهم رسیده است و علامات دیگر آنکه علیل از شدت وجع
حرکت نمیتواند کرد و بهیچ شکل نمیتواند خوابید و نفث بسیار کم میباشد
علاجش نیز در هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی با ذات الجنب
متحد است مگر اینکه در شوصه ابتدا فصد نباید کرد بلکه در چهارم یا پنجم
یا ششم حقنه باید کنند بدستوری که در ذات الجنب صفراوی مذکور شد

شوصه

وبعوض

ذات الصدر و ذات العرض

وبعوض مسهلی مشروب در ایامی که باید مسهل داد احتقان لعاب آورند
و باقی علاج از فصد و منضج و تبرید و غذا و ضماد همان علاج ذات الجنب است
و نفع اضمده در شوصه کمتر از ذات الجنب است ذات الصدر و ذات العرض
علامات هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی همانیست که در ذات
الجنب مذکور شد سوای اینکه در ذات الصدر وجع در ابتدا تو گودی
گودیست تا آخر استخوانهای سینه و علیل از طرفین نمیتواند که سر را
بالا نمیتواند کشید و راحتش در آنست که بپشت یا پهلو خوابد و در ذات
العرض وجع در مهره های پشت میباشد و علیل به پشت نمیتواند خوابید
و در چپ و راست نظر نمیتواند کرد و هرگاه سرفه میکند از شدت وجع
مضطرب میشود و علاج انواع هر یک از اینها بعینه همان علاج انواع
ذات الجنب است سوای اینکه ضماد در ذات الصدر بر سینه و در ذات
العرض بر پشت باید بعمل آید و چون وجع در هر یک از ذات الصدر و ذات
العرض در وسط است و در جانب مخالف و موافق نمیباشد لهذا فصد را ابتدا
از طرف راست و بعد از آن از طرف چپ باید کرد و هرگاه بعد از بیستم
و در هر یک از امراض مذکوره سرفه و آمدن خلط غلیظ باقی باشد و تب

نهایت تکثیف داشته مزاج خصوصا در بلغمی و هر یک از امراض مذکوره شربت
زوفائی که در سرفه مذکور شد با شیره تخم کدو و لعاب بهدانه از چهار مثقال
تا هفت مثقال بدهند و دیگر از سفوف سعالها که بارد در سرفه مذکور است
بقدر نیم مثقال با شربت زوفا ملایم باید داشت و اگر بعد از هفتم هنوز
تب تکثیف نیافته خصوص در صفراوی و خلط چندان غلیظ نباشد اکتفا به شیره
تخم کدو و شیره تخم خیار از هر یک سه مثقال و شربت بنفشه چهار مثقال
لعاب بهدانه و نیم مثقال از سفوف سعال مع لؤلؤ بخورانند تا تب نهایت
تکثیف یابد بعد از آن اگر محتاج به شربت زوفا باشند به نحوی که مذکور شد
بدهند و آنچه مذکور شد بسایط امراض مذکوره بود و مرکب از دو و سه
و اینها هم میتوانند شد مثل جمع ذات الجنب و ذات الصدر و غیره
ذلک از تراکیب هرگاه مجموع یا اکثر اینها جمع شود علامت اجتماع
وجع اکثر یا جمیع مواضع مذکوره است علاج چنین بسیار مشکل است چنانکه
اکثر اطبا تصریح نموده‌اند به رجحان علاج مرکب به حسب آن علاج مفردات
با نهایت اهتمام و استعمال ضماد بر جمیع مواضعی که وجع دارد ذات الریه
ورمی است حار که در شش بهم رسد از خون یا صفرا یا بلغم شود مشتعل

ذات الریه

دگاه

دگاه هست که سبب آن نزله حاری است که از دماغ نازل و اکثر از انتقال
مادهٔ خناق پیدا شود و گاه از انتقال ذات الجنب و گاه از انتقال سرسام
بهم رسد در حالت یا دموی یا صفراوی یا بلغمی است پس اگر سبب آن خون علامت
خونی باشد علامتش تب دائم است و سرفه و تنگی نفس شدید و درد و گرانی در سینه
با سنگینی چنانچه گویا چیز سنگینی بر سینه گذاشته شود و اکثر اینست که درد از آخر
تا زیر کتف کشیده است تا آخر استخوانهای سینه و گاه به زیر کتف نیز میرسد
و گاه به زیر پستانها نیز می‌آید و سرخی رخسار خصوصا گونه‌ها چنانچه گویا ملاحظه
سرخی رنگ که و سرخی چشمها و ورم و برآمدگی تمام صورت خصوصا پلکها
و سنگینی حرکت چشمها و عطش شدید و خشکی زبان و کری نفس و سرخی زبان
در ابتدا و بعد از ابتدا سیاهی آن و سرخی بول با غلظت و با الجمله اکثر
از علامات در صداع دموی و ذات الجنب دموی مذکور شد و اگر سبب صفرا
باشد علامتش تب با حمی است در نهایت حدت و تنگی نفس و وجع اشد
از دموی و سرخی رنگ و رخسار و دیر و سرخی چشمها کمتر از دموی و خشکی
زبان و تیزی زبان و کری نفس و غلق و اضطراب و عطش و افراط و خشکی جمیع
همش از آنچه در دموی است و زردی یا سرخی بول و رقت و با الجمله مجموع

آنچه از علامات در صداع صفراوی و ذات الجنب صفراوی مذکور شد و اگر
سبب آن بلغم باشد علامتش تب دایمی خفیف است با علامتها که در تب
لازم بلغمی مذکور خواهد شد و سرفه و وجع خفیف و شدت تنگی
نفس و رطوبت زبان و سفیدی بول و غلیظی آن و همچنین علامتها که
در دموی و صفراوی مذکور شد اما فرق میانه انواع ذات الجنب و ذات الصدر
و ذات الریه بچند چیز است اول کیفیت وجع در ذات الجنب و ذات
الصدر وجع از عالم نخس است که گویا در عضو چیزی مثل سوزن و جوالدوز
میخلد و در ذات الریه وجع از عالم ثقل است که گویا چیز سنگینی بر سینه گذاشته اند
دوم فرق دیگر این است که در ذات الجنب و ذات الصدر بیخوابی گویا است
و در ذات الریه خواب بلغم زیاد و علامات خاصه ذات الریه سرخی
بسیار رخساره است بقدری که در اسم و رنگ در گونها چنانکه گویا گونها را برنگ
سرخی رنگ کرده اند و این در ذات الجنب کمتر باشد علی شیخ الرئیس میگوید
که علاج ذات الریه جاری مجری علاج ذات الجنب است مگر اینکه ضمادات
ذات الریه باید اقوی باشد و اهتمام تنقیه نفس از نفث بیشتر است
و با آنکه معالجات هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی جنبی که در ذات الجنب

مذکور شد

مذکور شد بعمل آورند و در ذات الریه ابتدا صندل سرخ و آرد جو و
برگ خرفه و قلیلی روغن بنفشه یا بادام و اگر نباشد روغن بادام ضماد نمایند
و بعد از چهارم آرد جو و گل بنفشه و تخم خطمی و روغن بادام و موم کافوری و اگر
کثیرا اضافه نمایند شاید و بعد از هفتم اکلیل الملک و تخم خطمی و آرد جو و
باقلا و بابونه و روغن بادام و شیخ الرئیس پیه مرغ خانگی و پیه اردک را ضماد ذات
الجنب و ذات الریه بعد از هفتم تجویز کرده و سایر معالجات از دوا و غذا
و فصد همان است که در اقسام ذات الجنب مذکور شد و تشخیص اینکه در کدام
جانب مرض است که فصد از جانب مخالف آن بکنند بچند چیز میشود
اول بیشتر سرخ شدن رخسار در جانب وجع دوم دیگر سنگینی زیاده در جانب
وجع سوم دیگر زودتر خشک شدن ضماد در جانب وجع و اگر در اینها هیچ
فرق در طرف راست و چپ نباشد اول از جانب راست و دوم چپ
بدستوری که در ذات الصدر مذکور شد بکنند و ذات الریه سوداوی
کم اتفاق می افتد مگر اینکه از اول تب دیگر باشد و آن ماده بلغمی
و سوداوی گردد و علامت سوداوی شدن ماده ذات الریه این است که
روز بروز تنگی نفس بیشتر شود و نفث کمتر گردد و حرارت بسیار کم شود

واستنشاق بوی بسیار مشکل شود علاجش آنست لعاب بزرک و بعد از آن
با حلبه یا روغن بادام بنوشند و روغن بادام و پیه مرغ و پیه مرغ آبی
و لعاب ریشه خطمی و تخم خطمی و حلبه و بزرک ضماد کنند ضعف قلب
باعتبار رسیدن بخار سوداوی بقلب و دماغ می‌تواند بود پس هرگاه
با حرارت مزاج و احتراق صفرا باشد علاجش علامات غلبه صفراست
چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد علاج خوردن شربت سیب و شربت
ترنج و شربت لیمو و شربت ریباس و شربت انار و شربت غوره
و دوغ گاو از طریق ساختن شربت مذکور آنکه آب هر یک از اینها را گرفته با
ثلث آن قند یا نبات یا شکر صاف نموده بقوام آورند و در غوره و ترنج
شیرینی اگر بیش از ثلث کنند شاید و مالیدن صندل سفید با گلاب
بر محاذی قلب و خوردن مفرحات بارده مثل مفرح که صفت آن اینست
و قلیل المقدار و کثیر النفع است تخم خرفه ده مثقال تخم کشنیز گل گاوزبان
از هر یک پنج مثقال صندل سفید طباشیر ورق گل سرخ از هر یک پنج مثقال
با شربت سیب و اگر نباشد شکر سفید یا قند دو برابر اجزا ادویه سرشند
و از دو مثقال تا چهار مثقال با عرق بیدمشک و تخم ریحان و قدری به

ضعف قلب

علاج ضعف قلب صفراوی

صفت مفرح بارده

[illegible]

یا به شهوانیه میلی نماید و طریق ساختنش مثل شربت به است که در بیضه
مذکور شد مفرح دیگر اقوی از مفرح اول همان اجزای مفرح اول را با اضافه
مروارید ناسفته کهربا ابریشم مقراض کرده زرشک چلانه تخم خشخاش
سفید از هر یک سه مثقال مغز هیل دو مثقال عود قماری
بهمن سرخ و سفید از هر یک نیم مثقال عنبر نیم مثقال ورق نقره یک مثقال
بدستور اول با دو برابر اجزا با شربت سیب یا نبات یا قند بقوام آورده
سرشته شود از یک مثقال تا سه مثقال میل نماید مفرح دیگر اقوی از دو مفرح
مذکور شود مفرح یاقوتی که اکثر اطبا اتفاق دارند که در تقویت قلب
و دماغ که با حرارت مزاج بوده باشد نظیر ندارد و صفت آن اینست مروارید ناسفته
شش مثقال زبرجد چهار مثقال یاقوت دو مثقال ورق طلا یک مثقال
لاجورد یک مثقال کهربا سه مثقال طباشیر هفت مثقال ورق گل سرخ چهار
مثقال بهمن [illegible] و اگر نباشد گل [illegible] دو مثقال کشنیز خشک سه مثقال
تخم گل سرخ سه مثقال ساذج هندی زرنباد درونج عقرب از هر یک یک مثقال
عود هندی سه مثقال پوست ترنج سه مثقال گاوزبان گیلانی سه مثقال
بادرنجبویه بهمن سفید از هر یک دو مثقال ریوند چینی تخم کاسنی از هر یک

صفت شربت سیب

مفرح دیگر

صفت مفرح دیگر

[illegible]

سه مثقال کافور عنبر اشهب از هر یک دو مثقال مشک نیم مثقال
ابریشم سه مثقال آمله مقشر پوست هلیله کابلی از هر یک پنج مثقال
قند سفید ده برابر اجزا گلاب شربت سیب آب انار شیرین شربت
از هر یک پنج مثقال شربت ها و قند را آب انار را بقوام بیاورند
و مفردات را بیده و کوبیده و بیخته با هم برسرشند و از یکمثقال تا دو مثقال
میل نمایند و اگر بدون تنقیه بدن این تدابیر نفع نکند اول معده را تنقیه
از صفرا بکنند بعد از آن مداومت باین مفرحات نمایند اما تنقیه بدن
باین نحو کنند در سه روز منضج از گاوزبان و بادرنجبویه هم کاسنی گل نیلوفر
سپستان شاهتره خشک از هر یک ۵ مثقال شیرخشت با ترنجبین
از هر یک ده مثقال میل نمایند و روز سیم قرص طباشیر یکمثقال و نیم غاریقون
نیم مثقال حب کرده فرو برند و از عقب آن همان منضج مذکور را با سه مثقال
پوست هلیله زرد و دو مثقال گل سرخ ده مثقال ترنجبین و پانزده مثقال
تمر هندی طبخ داده میل نمایند و غذا در روز مسهل کدو آب و در روز منضج
قلیه شوربا میل نمایند و اگر یک مسهل کفایت نکند مکرر میل نمایند تا بدن
از اخلاط فاسده پاک شده مقویات و مفرحات نافع افتد و اگر با حرارت

مزاج سابق باشد بلکه آثار غلبه برودت از بیاض قاروره و بیاض لون
بشره و انتفاع مسخنات ظاهر باشد علاج آنها شربت گاوزبان
و عرق بیدمشک و تخم فرنجمشک است و مفرحات غریبه معتدل
باشد مثل مفرح یاقوتی که در قسم اول مذکور شد و مفرح مشهور است
بدوا المشک حلو طریق ساختن شربت گاوزبان که گاوزبان گیلانی بیست
مثقال و گل گاوزبان و بادرنجبویه از هر یک ده مثقال در عرق
بیدمشک و اگر نباشد در آب یکجا بپزند و صاف نمایند و با یکمن و
دو من قند سفید بقوام آورند و اگر خواهند ورق طلا و نقره و عنبر اضافه
نمایند و اگر اجزا را در آب سیب یکجا نمایند بهتر است اما طریق ساختن دوا المشک حلو
از زرنباد و درونج از هر یک یکمثقال مروارید بسد ابریشم مقرض کهربا
از هر یک یکمثقال و نیم بهمن سرخ و سفید سادج هندی سنبل الطیب
قاقله قرنفل جدوار پسته رسته از هر یک چهار دانگ زنجبیل دارفلفل
از هر یک دو دانگ مشک یک دانگ و نیم اجزا را کوبیده و بیخته با سه برابر
اجزا عسل شهد که آتش ندیده باشد بسرشند قدر شربت از یکمثقال
تا دو مثقال دوا المشک خصوصا هرگاه ضعف قلب با رطوبت معده باشد

احتیاج ... مذکور از منضج ... میل نمایند
و منضج اول مذکور ... مذکوره میل نمایند
و بعد از تنقیه از مفرحات ...
و اگر ضعف قلب با حرارت ... اول ...

صفت شربت گاوزبان

صفت دوا المشک

صفت دوا المسک

بسد ناسفته صفت تریاق افسنتین و صبر سقوطری از هر یک
هشت مثقال ریوند چینی شش مثقال زعفران نانخواه تخم کرفس
از هر یک چهار مثقال بادیان سنبل هندی مشکطرامشیع از هر یک
دو مثقال جند بیدستر یکمثقال و نیم عسل صاف کف گرفته سه برابر ادویه اجزا را
نرم کوبیده عسل را بقوام آورده با اجزا بسرشند قدر شربت یکمثقال تا دو و در
نسخ بعوض بادرنجبویه سنبل است و هر یک مناسب است و در نسخه بعض
متاخرین مروارید دو مثقال اضافه است و در نسخه اصلی نیست و اگر
در این نوع احتیاج بمسهل باشد منضجی که در نوع سابق مذکور شد بعوض
نیلوفر اسطوخودوس و پرسیاوشان اضافه نمایند و بدان شیر خشت
و مسهل ایارج فیقرا یکمثقال و نیم غاریقون نیم مثقال حب کرده فرو برند
و از عقب آن همین منضج را با اضافه افتیمون مسهل نمایند و اگر احتیاج
بتکرار باشد مکرر نمایند تا قلع اخلاط فاسده شده مفرحات و مقویات
تاثیر بلیغ توانند کرد و اگر معجون نجاح یافت شود در قلع امراض سوداوی
خصوصا در تقویه قلب و دماغ بی عدیل است و در اکثر امراض نافع است باید که
دو روز مسهل قدر دو مثقال یا سه مثقال از این معجون را فرو برند و اندک

آبگرم

صفت معجون نجاح

صفت شربت بادرنجبویه

[illegible]

آب گرم از عقب آن بنوشند و صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله مقشر افتیمون از هر یک ده مثقال بسفایج
اسطوخودوس ترید سفید از هر یک پنج مثقال غاریقون سه مثقال
لاجورد حجر ارمنی از هر یک دو مثقال سقمونیا سه مثقال اجزا را کوبیده
و بیخته با سه برابر مجموع عسل صاف بقوام آورده بسرشند و بعد از شش ماه
مستعمل نمایند شربت بادرنجبویه که صفت این است تخم کاسنی تخم فرنجمشک
تخم بادرنجبویه از هر یک ده مثقال گاوزبان گیلانی گل گاوزبان رازیانه
بیخ بنفشه اصل السوس از هر یک سه مثقال پرسیاوشان بسفایج افتیمون
از هر یک پنج مثقال بادرنجبویه ده مثقال در گلاب و عرق بیدمشک و آب
سیب یک شب بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند با قند یا شکر صاف
کرده بقدر یکصد و پنجاه مثقال بقوام آورند و هر روز بقدر دو مثقال
با عرق گاوزبان تا چهل روز و مسهلی چند کنند نافع است بالجمله شربت بادرنجبویه
و معجون نجاح و مفرح یاقوتی نسخه اخری که در نوع اول ضعف قلب مذکور شد
در اکثر امراض و انواع ضعف قلب و دماغ نافع است و بعد از آنکه ماده تحلیل
که عبارت است از روده‌ها که از شیر بریده گیرند و جهة دفع مواد محرقه

و امراض سوداویه و تقویت اعضا و تفتیح سدد انتهت ملانفیس
در شرح اسباب میگوید که منافع ماء الجبن را هیچ مسهل دیگر ندارد
بجهت چند اول آنکه بسبب رقت قوام و لطافتی که دارد باعماق بدن
و بعضوی که مقصود است میرسد و دفع موادی که باید میکند دوم آنکه
فضلی که از او در بدن میماند غذای بدن میشود و طبیعت باعث شود
سیم آنکه شیر مرکب است از سه جزو آب و چربه و پنیر هرگاه پنیر
از او جدا شود باقی میماند دو جزو دیگر که یکی دهنیت است که مواد را نرم میکند
و نضج میدهد و جهت دفع میکند و دیگری مائیت است که بقوت مسهله
دفع میکند و این دو خاصیت باهم در هیچیک از مسهلات نمیباشد
تمام شد کلام ملانفیس لهذا در امراض سوداویه قلب و دماغ بعد از آنکه
فی الجمله منضج که گذشت مذکور شد بعمل آورده باشند اگر ماء الجبن بنوشند
بدستوری که مذکور خواهد شد بسی نافع و مجرب است و مکرر تجربه رسیده است
و طریق استعمال آن موافق آنچه ابن زکریای رازی در [illegible] فرموده
و معمول اکثر متاخرین است و فی الواقع بهترین دستور است چنانچه
که بز سرخ جوان صحیح المزاج را که چند روز یا اندک بیشتر از زائیدن

او گذشته

او گذشته باشد و او را تعلیف باسفناج و کاهو یا خیار و کشنیز تر و برگ
بید و قطف و مانند اینها بستره و تفصیل کرده باشند وقت غروب آفتاب مقدار
یکصد و هشتاد مثقال شیر او را بگیرند و در دیگ سنگ و اگر نباشد
مس تازه قلعی جوشانیده بعد از چند جوش از بار برداشته پانزده مثقال
سکنجبین ساده که خوب ترش باشد و یک مثقال سرکه در آن ریخته با
چوب انجیر تر که سر آنرا پوست کنده و ریشه کرده باشند برهم زنند
تا شیر بریده شود آنگاه در کرباس صافی کنند و آنگاه در آرند تا تمام
آن آب از شیر جدا شود و صبح زود آنرا باز چند جوش داده کف
آنرا گرفته از بار بردارند و بایکی از شربتهائی که مذکور میشود به کشش بکشند
هر کششی یک ساعت فاصله میان چند و بعد از هر دفعه که خالی میشود
بعد از سی چهل گام راه بروند و اگر مزاج در نهایت حرارت باشد
بهمان علامات که در صداع صفراوی مذکور شد در عوض با سکنجبین
ساده هفت مثقال بنوشند و اگر آثار احتراق صفرا بسیار ظاهر
نباشد با سکنجبین افتیمونی از سه مثقال تا هفت مثقال فقیر مکرر
با سکنجبین بزوری موافق نسخه که در جعلیات مذکور میشود داده ام

و بسیار نافع یافته‌ام و بعد از هر شش روز از خلطها ماء الجبن یکی از مسهلات
که در آن در ضعف قلب مذکور شد باید خورده شود و بحسب مزاج و اگر
مزاج شخص بحرارت نباشد حب افتیمون هم نافع است و اگر تمر
هندی و افتیمون را از هر یک سه مثقال شب در ماء الجبن خیسانیده
صبح روزی که مسهل باید خورد بنوشند و در اسهال تبدیل آن
و بدل مسهلات دیگر می‌شود و مدت خوردن چهل روز باید
باشد و اگر کمتر از این دفع مرض بالکلیه شود هم کمتر میتوان خورد و
مقدار شیر چنانچه مذکور شد صد و بیست مثقال است موافق [illegible] و
بعضی نود مثقال گفته اند و بعضی تعیین مقدار آب چکیده او را نود مثقال [illegible]
و لیکن فقیر این اختلاف لفظ با اختلاف افزوده است و اگر [illegible] تحقیق آب
تکمیل دو شام مثقال شیر را داشته باشد به دهند و اگر به معده گرانی میکرده باشد
و ترش می‌شده باشد کمتر از آن هر قدر که بار طبیعت نباشد به دهند و غذا
طرف چاشت نخود آب و قیمه شوربا و دراج و فاخته قلیه تیهو و قلیه زاغ
و طرف شب ترپلاو و قلیه پلاو و از لبنیات و ترشیهای مثل [illegible] و میوه‌ها
اجتناب لازم است و اگر شیر بز میسر نشود شیر گاو شتر و گوسفند مضر است

لیکن

لیکن شیر بز انفع است و ماء الجبن بز او عظیم النفع است در علاج امراض
سوداوی و مواد محترقه صفت سکنجبین بزوری که با ماء الجبن خلط نموده
بکار بست که فقیر مکرر تجربه رسانیده ام و معمول متاخرین اطبا شده
و بسی نافع یافته‌ام و صفت بنا افتیمون سنا مکی بیخ کاسنی بسفایج
از هر یک ده مثقال پوست سپستان رازیانه اسطوخودوس از هر یک
پنج مثقال شاهتره خشک بادرنجبویه از هر یک هفت مثقال قند سفید
دویست و چهل مثقال سرکه شد هشتاد مثقال اجزا را شکسته شبی خیسانند
و صاف کرده با قند بقوام آورند و اگر بدون شیر بعد از تنقیه از سه تا هفت
مثقال بنوشند هم مفید است و اگر با حرارت مزاج باشد با آب کاسنی
بیست مثقال و آب شاهتره با پنج مثقال [illegible] بنوشند و بعد از
هر شش روز یکی از مسهلات مذکوره را بکار برند و بکرات از تریاق کبیر
[illegible] که در [illegible] در قلب ذکر کرده و تمر هندی خیار و قرابادین
علاج ترتیب العلاج نقل کرده و شیخ فرموده که در امراض سوداوی قلب
و دماغ هر گاه ماده سوداوی بسیار باشد بسیار نافع بود در مدت ماه
روز که خورده شود دفع علت مینماید و فرموده که اگر ماده قلیل باشد شربت

صفت سکنجبین بزوری

بادآورد بگوید مستغنی از این جهت تمام شد کلام شیخ فقیر میگوید که شربت
بادآورد بگوید که شیخ فرموده همان است که در حین آنرا مذکور شد و با اجزای چنانکه
شیخ فرموده در مواد کثیره و غلیظه این شربت بسیار نافع است و نسخه اول
که اجزای تتمه اول است موافق اکثر افرجه و در اکثر اعراض [illegible] امراض سوداوی
بتجربه رسیده است و نسخه شیخ در افرجه فائده [illegible] جهت [illegible]
افتیمون ده مثقال بسفایج تربد هر یک شش مثقال گاوزبان [illegible] مثقال
عناب زوفا [illegible] پس از هر یک چهار مثقال [illegible] بادیان [illegible] مثقال تخم
بادآورد بگوید تخم بادروج تخم فرنجمشک [illegible] هندی [illegible]
از هر یک [illegible] تخم کشوث پس تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی از هر یک
ده مثقال بکوبند شکر مساوی مجموع اجزا را در سرکه [illegible] بجوشانند
[illegible] آب [illegible] تا [illegible] صاف کنند و بجوشانند اگر بسیار [illegible]
قوامی که [illegible] شود قند چند از [illegible] اضافه کنند و بقوام آورند و این [illegible]
جزء [illegible] حیوان استعمال [illegible] که در نسخه اول مذکور شد
در صفت حب افتیمون موافق نسخه که صاحب [illegible] ذکر کرده [illegible]
نسخه ترکیب خوب جهت [illegible] افتیمون ده مثقال ایارج فیقرا بسفایج

از هر

از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس سه مثقال [illegible] قاریقون [illegible]
نمک هندی یک مثقال [illegible] اجزا را کوبیده حب کنند قدر شربت تا [illegible] مثقال
با سکنجبین نوشند و چوب چینی که معروف است بچوب چینی در معالجه امراض قلب
و دماغ خصوصا سوداوی آن بسیار نافع است و از مجربات مشکوره است
و [illegible] نفع و طریقه استعمال آن مقام [illegible] است پس باید که چوب
چینی تا چندی پیش از این معروف نبود و در کتب طبیه ذکر آن نشده و
در اوایل طلوع نیر اقبال [illegible] سلاطین صفویه ادام ظلال جلالهم
الی یوم القیمه مردم را اطلاع بر آن حاصل شده و انتفاع یافته اند و دیگر
[illegible] بسیار [illegible] نفع آن [illegible] برده اند و از غرایب
آنست که مرضی که معروف است بآتشک و این [illegible] در ازاله آن [illegible]
نیز مقارن پیدا شدن این [illegible] در میان مردم شایع شده بهر حال
چوب چینی چنانکه قیاس و تجربه شده است مایل بحرارت است و در
یبوست و رطوبت آن خلاف بسیار است و قول باینکه [illegible]
یابس است و [illegible] آب [illegible] که [illegible] شربت آن [illegible] است
کسب رطوبت میکند و رطوبت فضلیه نیز در جوهر آن هست نزد فقیر

اقوی از سایر اقوال است و از منافع آن مقوی حرارت غریزی و مقوی
قلب و دماغ و کبد و معده و مقوی باه و پاک کننده دماغ و خون
از کثافات و سریع النفوذ و اطلاق بدن و ازاله قروح عفنه
و خبیثه و سموم و ادویه خصوصا [illegible] و در دفع آنکه مجرب
و در جمیع اورام صلبیه و امراض سوداویه مثل تب ربع و خنازیر و اوجاع
مفاصل و داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص سیاه و مالیخولیا
نافع و در دفع مواد نزلی و فرسودگی بدن و بروز [illegible] مواد از داخل
بدن بطرف جلد و دفع [illegible] اخلاط و سوداویه و قطع علامات [illegible]
و حصر و ازاله امراض و اوجاع مزمنه مجرب و در جمیع آنچه مذکور شد
بعد از یأس از سایر معالجات از استعمال آن نجح تمام حاصل شده
و بتجارب کثیره رسیده و از خیرت که میگویند پرورش او را از آ
ب حیوان است و مؤید این معنی است که مشهور است که این نوع را
از جوانب ظلمات می آورند و بالجمله چون مفردی باین عموم النفع
در آن مشاهده نشده که علاوه از نوال نفع باشد که یک قسمی از اقسام
استعمال آن در تن نافع نباشد و هرگاه بعضی امزجه یا در بعضی از امراض

ضرری از وی مشاهده شده باشد مستند بعدم مراعات نوع مناسب مزاج
و مرض خواهد بود و بهترین آن قسمی است که متصف باوصاف عشره باشد
اول آنکه ابلق نباشد و تغییر از این وصف در عرف بکوکش قیاس میکنند
دوم آنکه سرخ یکرنگ باشد هرچند سفید یا سنگین تر است نهایت سفیدی
دلیل فرط حرارت و کمی نفع است سیم آنکه چون حلقه گرد بوده باشد و سطح ظاهر آن
مستوی باشد و از اطراف شاخها جدا نبوده باشد چه اگر خلاف این باشد معلوم است
که باد و زمین کم رطوبت نشو و نما یافته و بیش بر و اغلب شده است
چهارم آنکه بحد کمال خود رسیده است چه در آورده [illegible] پنجم آنکه در بزرگی و کوچکی
متوسط باشد و اگر با بسیار اوصاف خوب باشد افراط در بزرگی چندان ضرری
نیست ششم آنکه ظاهر و باطن او چندان مخالف نباشد زیرا که اگر ظاهر
سرخ و باطن سفید باشد دلیل است بر آنکه رنگ ظاهر بعارضی صبغی حاصل شده
هفتم آنکه سنگین باشد زیرا که سبک کهنه شده و قوتش برطرف شده
و اطراف بر سنگینی نیز دلیل بر غلبه اجزای ارضیه است هشتم آنکه
کرم زده نباشد بجهت آنکه قوتش ضعیف شده است نهم آنکه مزه
نداشته باشد و آنکه بوئی نداشته باشد دهم آنکه از متغیرات [illegible]

اورا محافظت کرده باشند مثل آب و باد و نم باران و گرمی آتش و آفتاب
و از مجاورت چیزهائی که مضر مزاجست مثل کافور و فرفیون و حلبه و مشک
و این شرطها اکثر شرط طبیبست علاج بر اکثر اوا و وقت استعمال آن فصل
بهارست و پائیز و فصل زمستان و تابستان جایز نیست و تابستان را
بجهة افراط حرارت نامناسبست و در زمستان با مزاج حار و بارد هیچیک مناسب نیست
و آنچه مشهورست بمزاج اطفال و پیران مناسب نیست کلیه نیست
خوردن اگر دیده باشند مستعد بعدم مراعات شرایط و این مناسبت
خواهد بود اما شرایط استعمال آن اول آنکه تنقیه بدن از اخلاط فاسده خصوصا
خلطی که سبب مرض است بکنند تا آنکه این دوا در اصلاح البته کوشا باشد
و این نیچ باعث ترقیق و تلطیف و تفتیح شده که از ماده مواد فاسده که
بتنقیه عظیم شود و این شرط در اکثر ادویه کلیه جاریست دوم آنکه
در ایام استعمال آن آب نیاشامند و بعوض آب طبیخ چینی را
بدستوری که مذکور میشود بنوشند و بعد از فراغ تا چند روز دیگر
آب نخورند و بعوض آب بعد از فراغ بعضی اطبا عرق چند مشک
و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بادیان بحسب مزاج فرموده‌اند

و بعضی

و بعضی دیگر اینچنین مقرر فرموده‌اند که پنج درم چوب چینی جوشیده هر روز ضبط
نموده در سایه خشک کنند و در کیسه پاکی نگاه دارند و آنرا نجوشانند که از فصل آن
روز شش روز اول یا روز دوم و سوم بکنند تا آخر یا روز دیگر بهمان ترتیب که روز
و بعوض آب بنوشند و بگمان فقیر هیچیک از این دو طریقه خود از نیست
چه فضول عرق ها را خصوص مراد از غذا باعث مفاسد میشود و بهمان
ترتیب بجوشانند و بعد از ایام خلاص چینی یا روز دیگر تحکم همین ترتیب کاریست
بسیار مشکل و خالی از ضعف معده نیست بهتر است که جوشیده او را هرچه
سیاه و مضمون شده در ضبط کنند و در سایه خوب خشک کنند که از فسا و
محفوظ باشد و همه را باهم جمع کنند و بعد از فراغ از ایام چند بخش
کرده هر روز یکبخش آنرا با قدری آب که کفایت عرق کند بدستوری که
در وصل چینی مذکور خواهد شد بجوشانند و بعوض آب بنوشند و اگر ده بخش
بکنند و تا ده روز از این آب بخورند بهتر است سیوم آنکه در ایام استعمال
آن و تا یک هفته بعد از فراغ بحمام نروند و تجدید لباس نکنند و اگر
بضرورت شرعی باید رفت بروند و بتوقف بیرون آیند و اگر جامه ملابس
به ضرورت باید تبدیل کرد جامه را بآب چینی تر کنند و خشک کنند

و تبدیل کنند چهارم آنکه از جماع کمتر در ایام شربت آن دوا و ده روز بعد از
فراغ اجتناب کنند پنجم آنکه از حرکات عنیفه و تحمل مشاق بدنیه
بهر عنوان که باشد اجتناب نمایند ششم آنکه از عامه اعراض نفسانیه
مثل هم و غم و غضب و بالجمله آنچه سبب تألم النفس شود بر حذر باشد
و اوقات را بعیش و عشرت و سرور و صحبت اصدقا و ظرفا و آنچه
سبب شگفتگی و فرح و انتعاش نفس و طبع گردد بگذارند بلکه با طول
سنوح آلام نفسانیه نیز ترک خوردن این دوا اولی چه خوف رسیدن ضرر بیشتر از
نفع است هر چند در این زمان در عالم توقع غیر این غلط است چنانکه
مضمون بلاغت مشحون این حدیث است حدیث که لیس البلیة فی ایامنا عجبا
بل السلامة فیها عجب العجب و لهذا افضلیت امر بر این شرط نیست
نهایت اگر عاقل بحکم این رباعی خیام که چون رفته بتقدیر دیگر کم نشود
یکذره از آنچه هست افزون نشود زان تا بجگر خویش ز غم خون نکنی
کز خوردن غم جگر خون نشود هلا غم خود ملک و دنیا را چند تن بار خاطر
نسازد شاید هفتم آنکه باستعمال آن ترک خوردن نمک کنند
مخفی نماند که در هدایت حکم و اعتقاد را این بیخ تعظیم و ترتیب جواد که بی

بیخ را از ابتدای عمر آورده در شهر حیدرآباد شد و مردم الحجرا را رفته رفته اعتقاد او با
حصول نباتات عن محمود و چون بیخ طعم دوائیکه بسبب شغف بی بدل آن کم کم
بآن رغبت بیشتر میکردند اتفاق افتاد در میان ایشان صاحبان امراض
مزمنه خصوصا سوداویه و قروح کهنه بود از خوردن این بیخ شفای کامل
یافتند و چون این حالت بوده شد از ایشان این بیخ را از آن زمین برگرفته
مواضع بردند و همچنین تا دورها یافتند و چون در الصحرا خلوان آن بیخ کم بود از جا
که برده بودند چنانچه صید کردند تا آنکه مسودا ملکت راجب دوا حتی الامکان شربت بیخ آن جزء
بیخ گراکات منتها است معمول شده و چون فعل ملک نقصان عرضا و تخفیف طول
است و آنچه منافع افعال این بیخ است حسابی معتقد است نهایت چیزی که در آن
اغذیه با یک عادی و مالوف طبع شده و ترک معتاد و مالوف دفعه مضر است
در غیر امراض مزمنه و قروح عتیقه خصوصا هر گاه بطریق تنها خلط شود
تقلیل کنند در مواد کبیره و امراض مزمنه و قروح خصوصا هر گاه بطریق
تفریق خلط شود ترک نمایند هشتم آنکه ترک لبنیات کنند سوای روغن
و در افراط حاره تقلیل روغن ضرور است نهم آنکه از میوه و سبزیهای
تازه نیز اجتناب کنند دهم آنکه از شستن کرز مکرر حیوان اغذیه حاره کما

استعمال ترشیحات چاشنی دار نمایند جایز است بلکه سبب تقویت
میشود خصوصا هرگاه بطریق قهوه خلاء شود و در امراض مزمنه و درد
های کهنه نافع باشد نهایت هرگاه چندان حرارت در مزاج نباشد البته
ترک غذا بعد خوردن شیر چای ملایم حال شراب این دوا است
مگر در امزجه حاره که مناسب نیست و افراط در شیر چای جمیع امزجه حاره
اصلا جایز نیست یازدهم آنکه جان را از رسیدن هوای سرد
نگاه دارد خصوصا هرگاه تعریق بعمل آمده باشد بعد از آن که نهایت
احتیاط باید کرد زیرا که بدن بواسطه استعمال این دوا نهایت
لطافت بهم رسانیده و بعد از عرق مسامات نیز منفتح شده
بوده هوای سرد ضد تحلیل و تعریق که مطلوب است حاصل نمیشود و با وجود
آنکه ورود ضد بر بدن متعاقب سبب خللی عظیم میشود و قیاس
این معنی از این باید کرد که هر جسم صلبی را که خواهند زود گداخته
شود یا آنکه کوبیده شود مکرر بآتش گرم میکنند و بلا فصل باب سرد از
قابلیت افتاده و سحق میشود هرگاه در صلبان واجی را این اثر کند در
بدن انسان چه خواهد کرد دوازدهم آنکه احتیاط نمایند از امور که

محرک

[illegible]

محرک مرض میشود که معالجه آن منافی خوردن چینی باشد و آن مقدم باید داشت
و ترک خوردن چینی باید کرد که قرص صبا فوت شود و سعی در نضج که کشیده
بحقیقه بشود دهم آنکه آنچه مشهور و مکرر به تجربه رسیده که نافع است یکی
تعریق دادن است بطریق قهوه لا آنچه به تعریق است که در امزجه قویه
و امراض مزمنه و مواد غلیظه و کثیره و قروح ردیه مستعمل است و آن بطریق
را در شدت گرما و سردی هوا هیچ مناسب نیست و اکثر آن تغیر اصحاب
امزجه حاره بی ضرر است و آنچه بطریق قهوه است اکثر امزجه موافق بجمیع
مزاجی هرگاه مراعات شرایط بعمل آید از مقدار معین و مقدار آب بجمیع
مزاج وقت البته مضر نیست و بهمه امزجه نافع است و در تعدیل
و در اصلاح امزجه بی نظیر لکن لا دستور استعمال تعریق با تعریق چنانست
که بعد از تنقیه مناسب مرض هر روز از شش مثقال تا هشت مثقال از دوا
بسیار باریک تحقیقا بقدر دم کارد ورق کنند و در حین ورق کردن
آنچه ناصنعه آرد شده باشد جدا کنند و بعد از آن ورق را کشند و شب
در پیاله عرق گاوزبان و گلاب و بید مشک و شاهتره بحسب هر
مزاجی بخیسانند و روز دیگر بجوش بر نیم آب بوزن شاه و در دیگ سنگ

با منفذ باریک پس پاره قطع که سرپوش آن نیز بکار از منفذ کوزه باشد
و اطراف آن را بخمیر گرفته بجوشند باتش بسیار ملایم بجوشانند
تا بنصف برسد و معلوم کردن که آب بنصف رسیده باین نحو است
که سوراخی در وسط سرپوش دیگ کرده نصف آب مقرر با چوب
چینی در دیگ کنند و چوب باریکی را اندازه کرده موضع اندازه را
بریسمان پیچیده نصف دیگر آب را بریزند و سر را فراهم آورده کنند
و بعد از جوشیدن بقدری که بوقت امتحان بچوب از سوراخ داخل کرده
معلوم کنند که آب بموضع اندازه رسیده یا نه چون بنصف رسید دیگ را
از بار بردارند و گوشت چند و مریض بر روی کرسی نشسته اطراف خود را
بلحاف پیچیده و سر دیگ را در زیر لحاف بگشایند تا بخار دیگ بتمامی بدن برسد
و سر و صورت در آن باید بر روی لحاف باشد و اگر علت در عضو
خاص باشد همان عضو را بر روی دیگ بدارند تا بخار دیگ بآن عضو برسد
و از آن آب در همان وقت در پیاله بهمان گرمی بنوشند پس خود را
بلحاف پیچیده استراحت کند تا عرق خشک شود و اگر جثه و مزاج
تاب التعریق هر روز نداشته باشد بقدر طاقت بعمل آورند نهایت اگر

مرض در عضو خاص باشد همان عضو را هر روزه بخار آن میدارند و التعریق
تمام بدن را هر چند روزی یکدفعه بعمل آورند پس آب چینی را صاف کرده
ضبط نمایند ثفل آن را هر چه بطعمی سیاه نشده باشد در سایه خشک کنند
و نهجی که مذکور شد بعد از فراغ التعریق آب چینی بنوشند و آب صاف را در هر صبح
و عصر تا نیمه بهار دو مثقال نبات گرم کرده بنوشند و تتمه را بعوض آب
میل نمایند و قدری را در نان و قدری را در طعام داخل کنند تا آنکه
آب در ظرف شبانه روز صرف شود و اگر آب تمام صرف نشود آنچه
بیشتر از سه روز نمانند که از نصف کمتر میماند یا بمقداری که یک ثلث بماند
اگر ماده زیاده باشد آب را از هفت و نیم کمتر کنند و گوشت خورند تا ثلث برسد
و در مزاج حار هشت مثقال چینی کمتر از یکمن و نیم آب جایز نیست و چینی را
از هشت مثقال کمتر کنند و در آنکه در بعضی امراض ادویه مناسب آن
علت با چینی ضم میتوان کرد چنانچه از هر جه ماده و امراض بلغمیه مثل
فالج و بعضی مفاصلها و از چینی بوزن چهار از هر یک تا در مثقال شده ای بر
که یاسمین بری مع جیبت تا چهار مثقال و در امراض سوده علوه
قدری یک مثقال هر یک را مثل چوب چینی ریزه کرده داخل نمایند

طریق خوردن چینی بطریق قهوه

دیگر این طریق آنچه مذکور شد از شرایط احکام را بعمل آورند البته در این طریق
ترک ترشی و نمک لازم است و دیگر خوردن اینها نهی که مذکور شد
در خوردن این طریق قهوه است و طریق خوردن آن بطریق قهوه چنانست
که از دو مثقال تا شش مثقال او را بحسب مزاج با یکصد
و پنجاه درم بوزن شاه آب بجوش آورند و چون منتصف شود صاف کنند
و ضبط نمایند و طرف صبح و عصر قدری از آن را گرم کنند و با نبات
سفید از یک مثقال تا سه مثقال بنوشند و باقی را عوض آب بنوشند
و ضابطه در تعیین مقدار چینی و آب آنست که حار المزاج و نحیف چینی را کمتر کنند
و تا شش مثقال نیز بکنند و بارد المزاج و همچنین رطب المزاج چینی را
شش مثقال بکنند و آب در هر یک از اینها بقدری که کفایت تشنگی
بکند چه بودن عطش آب چینی را خوردن و صبر بر تشنگی بسیار مضر است
پس ضابطه تعیین مقدار آب کفایت تشنگی است و تعیین
مقدار چینی تابع مزاج و حال مریض که حار المزاج باید چینی را کمتر
کنند و همچنین از بسیاری خوردن شیرینیها و ادویه حاره و مجففه
و بعضی ترشیهای ملایم چنانچه مذکور شد بخورد و صاحب مزاج بارد

و در طب چینی را بیشتر میکنند و آب را کمتر و در این مزاج گاه باشد که بعضی ادویه
مناسب صحت مثل زنجبیل و دارچینی و عود قماری و مثل آن چنانچه در طریق دیگر
مذکور شد در این طریقه نیز توان ضم کرد چنانچه بعضی در امزجه حاره تجویز چینیان
چینی مثل عرق نیلوفر و بید و غیر ذلک کرده اند بلکه دیدم که بعضی گرم گرداندند
طرف صبح با شیر بیدانجیر و بعضی دیگر در این طریقه ضم او با چینی
خوب و چینی بطریق همین طریقه که مذکور شد منافع بیشمار دارد و هر گاه چیزی
دیگر با او ضم شود از کیفیت و مزاج خود چون میرود آن آثار بر آن مترتب
نمی شود بلکه در امراض مزمنه و مواد غلیظه که استعمال آن با تو [illegible] هر گاه
از روی جهت آنکه با علت تسکین آن مرایض متعذر شود ضم با چیزی دیگر چنانچه مذکور
شد مناسب است و غذا در شارب این دوا نیز بحسب امزجه مختلف است
چنانچه در محل شرایط استعمال شد و پرهیز از آنچه لازم است نیز مذکور شد
و آنچه باید خورد اینهاست طرف چاشت اگر مطبوخ خواهد کباب با چلاو
و قورمه با چلاو و تره چلاو و اگر رغبت نان باشد یا از جهت وقت مطبوخ
متعذر یا شده باشد نان و مرغ بریان با نمک و مرغ بریان با پوست بسته
و پالوده که بی شیره [illegible] آورده با شربت قند که با آب چینی باشد یا شربت

بشدت و ضعف و تپش مانند شدن غذا است در معده و باعتبار
فساد غذا و مواد فاسده که در بدن است نیز حرکت میکند و میل
بدفع میکند و لهذا الشدت و ضعف میباشد علامتش قی و اسهال
باسم و دل بر هم زدن و تشنگی و گاه باشد که درد شکم و کرب و قلق
و اضطراب نیز باشد و گاه باشد که دست و پا سرد شود و بزودی لاغری
در صورت ظاهر برسد و پی کشیده شود و شقیقها فرو رود و سبب باشد
باشد که بجهت غشی برسد و نبض ساقط شود [illegible] که آب
گرم بسیار که در خوردن آن تیز باشد و گلو بسوزد مکرر بیاشامد تا جمیع آن
مواد فاسده بقی و اسهال دفع شود و بعد از آن بقدر [illegible] مثقال
خاکشی و گلاب سرد بیاشامند و غذا نخورند تا وقتی که خواطر
جمع شود که معده پاک شده و بعد از آن شربت انار منعنع با شربت
به یا رب به یا رب انار ترش با گلاب بیاشامند و اگر اینها
نباشد نان را در گلاب زده با گلاب شیره کشیده یا خاکشیر طباشیر
بنوشند یا آب به و آب سیب و آب انار ترش با طباشیر بنوشند
و اگر یکبار غشی و سردی اطراف و سقوط نبض برسد باید [illegible]

علاج هیضه

بدون پاره و صاحب مزاج حار چنانچه مذکور شد از جوشیدهای که
خوش باشد مثل شربت انار دانه و آب غوره و امثال اینها
میتوان خورد و هرگاه اسهال و قی بطریق اعتدال باشد و غذا از طعام خفیف
[illegible] قلیه چلاو و کباب [illegible] گرم و آب [illegible]
در ظرف مسی که [illegible] از [illegible] گرم [illegible] بیرون آید
و بنشیند و بعد آنکه مدت خوردن چیزی و پرهیز یک روز بطریق [illegible]
با عراض و اعراض و احوال مختلف [illegible] از این بیماری [illegible]
شده چهل روز است و کمتر و بیشتر هم جایز است اگر در [illegible]
چهل روز صحت حاصل شود کامل است و اگر در چهل روز [illegible]
و صحت کامل نشده [illegible] بیشتر نکرد [illegible] نظر بحالت مزاج باید کرد
و از آن [illegible] باید قرار داد [illegible]
بلکه [illegible] دفعه اکتفا باید نمود و بسیار از احوال است که یک دفعه
در دو دفعه [illegible] که [illegible] باید [illegible]
و لهذا التعیین مدت استعمال آن [illegible] کرده که عبارتست از
حرکت مواد فاسده در بدن بعضی بطریق قی و بعضی بطریق اسهال

بحث

لشان

بطوس و تریاق فاروق هر یک که باشد بقدر نخودی با گلاب
بدهند و این ادویه را از مشروبات نافعه است عصاره لحیة التیس اقاقیا سماق
گل ارمنی صندل سفید پوست انار آرد عدس آرد جو اجزا را
کوبیده با آب برگ مورد یا آب به یا آب سیب برای معده ضماد سازند
طریق ساختن شربت نعناع که آب انار ترش و شیرین بگیرند و از هر یک
یک جام مقطر و آب نعناع تازه هشت مثقال با قدری قند که چاشنی او
زیاد نشود بقوام آورند طریق ساختن شربت سیب که آب به ترش و شیرین را
مساوی گرفته با قند سفید نصف مجموع بقوام آورند رب به و رب
سیب آنست که آب هر یک از اینها را بجوشانند تا به ربع برسد
بدون آنکه شیرینی داخل نمایند و غذا بعد از فرو نشستن غثیان لعاب
کباب با چلاو و یا با چلاو بخورند و اگر غشی در میان باشد دست و پا را
اعضای ضعیفه که مذکور است با هم بسته هر جنبیه را کباب بکنند آب انار
بخورند درد معده که نزد اهل عرف عام درد دل میگویند حمی آن یا یا
استفراغهای سلفیه است تا ناف سبب آن اگر کثرت صفرا در معده باشد
علامتش خشکی دهان است و تشنگی و تهوع و قی صفراوی و زردی

طریق ساختن شربت نعناع

شربت سیب

رب به و رب سیب

درد دل

باقی

و شیرینی و غثی آنچه بقی دفع می‌شود و بی اشتهایی و سایر علامات
غلبه صفرا چنانکه در صداع صفراوی مذکور شد علاج اگر دل بهم
زدن و قی شده باشد باید اعانت برقی نماید که مواد صفراویه بطریق قی
دفع شود باین نحو که سکنجبین ساده با آب گرم و نمک بیاشامند
و انگشت یا پر مرغ بزنند تا قی کامل شده مواد دفع شود و بعد از
پاک شدن معده و سکون وجع اگر باشد شربت انار یا لیمو یا غوره
یا ریباس یا رب یکی از اینها را با عرق کاسنی یا بید یا نیلوفر و اگر
اینها نباشد به تنهایی یا بعد قطورها با عرقهای مذکوره و اگر نباشد با آب
و اگر باشد یخ یا برف سرد کرده بیاشامند و اگر اینها هیچیک نباشد
آب زرشک با آب غوره یا آب لیمو با چاشنی بسیار کمی سرد کرده بنوشند
و اگر هیچیک نباشد بعد قطورها با عرقهای مذکوره یا آب بخورند غذا آش زرشک
یا تمر یا غوره یا سماق و اگر نباشد قرا قروط یا دوغ یا سرکه چند روز باین
نهج از جهة غذا بخورند تا مزاج باصلاح بیاید و اگر قی نیامده باشد
سکنجبین یا بعد قطورها با عرق بید یا کاسنی سرد کرده بنوشند
و اگر وجع باین ساکن نشود ملین یا مسهل را باید خورد پس اگر وجع بسیار

علاج درد دل

[illegible]
[illegible]

شدید نبود خوردن چهار مثقال اطریفل صغیر با آب گرم دفع ماده میکند
و اگر وجع بسیار شدید باشد دو مثقال قرص بنفشه را کوبیده حب نموده
فرو برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند و اگر قرص بنفشه یافت
نشود تمر هندی یا نقوع مثقال گل بنفشه گل سرخ پوست هلیله زرد
سنا مکی از هر یک دو مثقال آلو بخارائی هفت دانه جوشانیده
صاف نموده با شیرخشت و ترنجبین از هر یک هفت مثقال بنوشند
و بعد از فراغ از عمل و سکون وجع غذائی که مذکور شد میل نمایند
و اگر سبب وجع معده حصول بلغم باشد در معده علامتش رطوبت
دهان است و بی التهابی و آروغ ترش و عدم علامات مذکوره
در صفراوی و دق بلغمی و سفیدی رنگ [illegible] و ضعف هاضمه علاج آن
خوردن گلقند گل سرخ آفتابی است بقدر چهار مثقال هر صبح
با سکنجبین عسلی بقدر پنج مثقال یا گلقند و مصطکی بقدر نیم مثقال و بعد از
سه روز ایارج فیقرا را حب کرده فرو برند و از عقب آن اندک آب نیم
گرم بنوشند و اگر محتاج مسهل باشند ایارج فیقرا را یکروز در میان
بخورند تا ماده قلع شود و اگر ایارج فیقرا نباشد از این سفوف بقدر

علاج درد دل بلغمی

سه مثقال

سه مثقال با آب گرم بنوشند ترید دو مثقال مصطکی و زنجبیل از هر یک یک مثقال
نبات چهار مثقال و اگر اجزای این سفوف یافت نشود دو مثقال ترید را
کوبیده حب نموده فرو برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند یا ترید را با گلقند
مخلوط نموده بخورند و اگر گلقند یافت نشود قهوه زنجبیل بخورند و اگر باین دفع نشود
بعد از آن ایارج فیقرا و اگر نباشد ترید را بنحوی که مذکور شد بخورند و اگر هیچ یک
یافت نشود تخم شبت و تخم ترب را جوشانیده صاف نموده نیم گرم با سکنجبین
بیاشامند و قی کنند تا بلغم لزج دفع شود و بعد از مسهل بلیغ چند روز
مداومت بخوردن گلقند با مصطکی یا معجون نوشدارو یا آمله و مصطکی
یا مصطکی به تنهائی بکنند و غذا نخوداب و تیهو و دراج و غیر از [illegible]
و مرغابی بالکنک یا مربای زرشک پسته با شربت قند و اگر سبب وجع
معده نفخ باشد علامتش حرکت ریاح است و آروغ و نفخ شکم
و حرکت وجع از محلی بمحلی علاج نفخی است که در وجع معده بلغمی مذکور شد
و خوردن معجون کمونی علاج نفخ زیره کرمانی در سرکه خیسانیده چهار مثقال
نعناع سیاه پانزده مثقال سداب و زنجبیل از هر یک هشت مثقال
بوره ارمنی پنج مثقال ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بقوام آمده

[illegible]

برشنده قدر شربت دو مثقال و خائیدن کندر و زیره و تاب آنرا خوردن
بسیار نافعست و در این نوع ضعف معده اگر سبب ضعف قوتهای معده
یکی از اسباب وجع معده مذکوره باشد علامت و علاج هر یک مذکور شد
و اگر بدون اسباب مذکوره ضعف در قوتهای معده بهم رسد علاجش خوردن
آمله پرورده و هلیله پرورده است با مصطکی یا طباشیر بحسب مزاج و اگر
با حرارت مزاج باشد آنچه در نوع اول وجع معده مذکور شد و رب به
و شربت به و شربت فواکه و شربت لیمو با طباشیر یا بی طباشیر

صفت شربت فواکه

و طریق صفت شربت فواکه اینست آب انار ترش و شیرین و آب به ترش
و شیرین و آب سیب ترش و شیرین و آب امرود ترش و شیرین
از هر یک یک جزو و آب لیموی کاغذی نصف یکی از اینها با ثلث مجموع شکر صاف

شربت لیمو

یا قند بقوام آورند و طریق شربت لیمو آب به ترش و شیرین سه جزو
آب لیمو یک جزو با قند بقدری که کافی شود بقوام آورند و اگر با برودت
مزاج باشد آنچه در وجع معده بلغمی مذکور شد و معجون نوشدارو و جوارش

معجون جوارش عود

عود که صفت آن اینست عود قماری ده مثقال سنبل الطیب قاقله کبار
زعفران پوست ترنج قرنفل بادرنجبویه مصطکی از هر یک پنج مثقال رب

سیب

سیب ترش گلاب از هر یک پنجاه مثقال آب لیمو سی مثقال نبات
یا قند سفید یکصد و بیست مثقال ادویه را کوفته و بیخته نبات یا آنها را با گلاب

جوارش عود نسخه دیگر

بقوام آورده برشنده و تا دو مثقال میل نمایند جوارش عود نسخه دیگر صفت
سنبل الطیب عود قماری پنج مثقال پوست ترنج ده مثقال مصطکی یک
مثقال نبات [illegible] مثقال اجزا را کوبیده با نبات بقوام آورده
برشنده و قدر شربت تا چهار مثقال و خوردن اطریفل صغیر دوا دوست
بکن در انواع وجع معده و ضعف معده نافعست و مجرب و بعد از رفع
در ضعف معده که با برودت و رطوبت معده و مزاج باشد علاجش
همانست که در وجع معده بلغمی مذکور شد و خوردن شربت افسنتین
نافع و مجربست و بعضی بسیاری از این نوع ضعف معده را باین نسخه علاج

صفت شربت افسنتین

کرده اند و صفت شربت افسنتین اینست افسنتین پنجاه مثقال انیسون
تخم کرفس بلخی اسارون از هر یک ده مثقال سنبل الطیب مصطکی
از هر یک هفت مثقال اجزا را بغیر از مصطکی بجوشانند و صاف کنند
و با سیصد مثقال قند سفید بقوام آورند بعد از آن مصطکی را سائیده کرده
بآن ضم نمایند و هر روزه از پنج مثقال تا هفت مثقال از او دوا

۱۰۶

باگلاب بنوشند و اگر نیم مثقال مغز فندق را با گلاب شیره کشیده با رب
به بنوشند انفع است و تا سه روز استعمال نمایند و غذا طرف شب
نخود آب با کباب و طرف شام تر پلاو دهد اینکه سفوف ارسطو ارادوی
کثیر النفع است و بجهت ضعف معده و فساد آن و سوء هضم بسی نافع و مقوی
قلب و دماغ و مفرح بالجمله در تقویت معده و دماغ و قلب بی نظیر است
قدر شربت از یک مثقال تا یک مثقال و نیم و بجهت هضم غذا بعد از طعام باید
خورد صفت سفوف دیگر قرنفل زنجبیل بسباسه دار چینی عود مصطکی پوست
هلیله کابلی باشد ترنجبین ... زیره کرمانی دار چینی دار فلفل
زنجبیل قرنفل بادرنجبویه قاقله از هر یک دو مثقال مشک عنبر
از هر یک نیم مثقال نبات شش برابر مجموع اجزا را نرم کوبیده با هم
مخلوط نمایند و اگر قیصر که در این زمانها یافت نمیشود از اجزاء این
سفوف است و چیزی که مقصود است بهم رسانیدن آن سهل است
قولنج که عبارت است از درد شدید روده که سبب آن احتباس ریح
و براز است در روده ها و محل این وجع ما بین ناف است تا پشت
طحال و الطرف راست و چپ نیز میل میکند بلکه اکثر وضع روده ها این

قولنج

صفت سفوف دیگر

قولنج

نحو است و سبب آن اگر بلغم غلیظ است که در روده ها است مخلوط با ثفل
شده و باعث حبس آنها گردیده یا ریح غلیظ که در روده ها محبوس
شده یا ثفل است که خشک و غلیظ شده و در روده ها محبوس مانده
است علاج آن است که منضج از حب الشبت بابونه رازیانه بسفایج از هر یک
دو مثقال سپستان ده دانه ترنجبین ده مثقال روغن بادام تلخ دو مثقال
بنوشند و اگر معجون کمونی یافت شود قبل از منضج دو مثقال خورده بعد از شش ساعت
از شکر و نمک بوره در روغن استعمال نمایند یا شیاف از صابون و شکر
و نمک و شحم حنظل یا گل خطمی و شکر و نمک بوره یا شحم حنظل هر یک
باشد و اگر حقنه حاجت باشد نمک ترکی پس اگر طبیعت گشاده شد
و وجع ساکن شد فبها و الا محتاج بحقنه است وصفت آن حقنه جهت
حبس البطن رازیانه بسفایج بابونه تخم کرفس اکلیل الملک سنا مکی
تخم شنبلیله حلبه پرسیاوشان گاوزبان از هر یک دو مثقال سپستان
بیست دانه ترنجبین فلوس خیار چنبر از هر یک ده مثقال شیره
تخم کاهو ده مثقال سبوس گندم ده مثقال آب برگ چغندر ده
مثقال روغن بید انجیر یک مثقال و اگر میسر باشد بوره ارمنی نیم مثقال نمک طعام

یکمثقال روغن بادام تلخ و اگر نباشد روغن بادام شیرین یکمثقال
اول نمک با یکمثقال روغن بادام برهم زنند و بعد از آن شربت را اجزا را چهار
بخش کرده در چهار دفعه بریزند و اگر تمام اجزای حقنه یافت نشود هر چه
بهم رسد کافیست و غذا را تا طبیعت گشوده نشود البته نخورد و بعد از آن
نخود آب با دارچینی و زعفران و زیره و مصطکی پخته و از آب بسیار سرد البته
احتراز نماید و اگر بقیه وجع بعد از حقنه باشد روز دیگر باز منضج و روز
بعد باز حقنه نمایند تا ماده بالمره رفع شود و اگر سبب قولنج غیر از
اسباب مذکوره باشد از علامات و سایر انواعی که مذکور شد رجوع
بطبیب حاذق نمایند زحیر که آنرا در عرف عام پیچش گویند حرکتیست
اندوده که منفذ مقعد است که آنرا امعاء مستقیم گویند از برای دفع چیزی
و باین حرکت دفع نمیشود مگر رطوبتی از قسم آب بینی گاهی مخلوط
بخون و گاهی بی خون سبب تنقیه گاهی که رطوبت کهنه باشد که با بیخ روده
چسبیده باشد و سبب این حالت می‌شده باشد علامتش خروج این
رطوبت است با پیچش و زور در نشستن بکمرگاه و زیر شکم علاجش
خوردن لعاب ریشه خطمی و بارهنگ و روغن بادام است با سفوف ابیض با سویه

زحیر

علاج زحیر

اگر

صفت سفوف ابیض

اگر یافت شود بقدر یکمثقال و اگر یافت نشود بدون آن صفت سفوف ابیض
تخم خطمی تخم خرفه گل خبازی مقشر از هر یک یکمثقال نشاسته بو داده سه مثقال
صمغ عربی بادام زمینی از هر یک دو مثقال اجزا را کوفته و بیخته ممزوج کنند
و این سفوف را در انواع زحیر که مذکور میشود نافعست و در زحیر مسهل
با ادویه که مذکور میشود بدهند که در تسکین شدت پیچش بسیار نافع است
و غذا شوربای برنج با شیره بادام و طرف شام چلاو با زرده تخم مرغ
اگر باین علاج رفع شده فبها و الا صفت اسهلب و ریشه خطمی از هر یک ده مثقال
سپستان ده دانه جوشانیده صاف نموده ده مثقال فلوس خیار شنبر و ده
مثقال روغن بادام بنوشند و اگر محتاج تکرار باشد باین نحو بعلاوه
در میان مسهل را بنوشند تا دفع شود و اگر سبب زحیر ریختن صفرا
باین روده باشد علامتش خروج صفرا است با پیچش ناف
و سوختن مقعد و تشنگی و تلخی دهان و سایر علامات صفرا چنانچه در علاج
صفرا اول مذکور شد علاجش دو مثقال بزرقطونا و یکمثقال بارهنگ و لعاب
ریشه خطمی و اگر یافت شود عرق بید بنوشند و اگر باین علاج دفع نشود
مسهلی که در نوع اول مذکور شد باضافه [illegible] مثقال بنوشند

و بدستور نوع اول تکرار مسهل باحتیاج نمایند و غذا در این نوع
اش شوربا با شیره جو میلی نمایند و بعد از تکرار مسهل اگر باز زحیر
باقی باشد و صفرا با خون یا بی خون دفع می شده باشد سفوف الطین
با شیره تخم خرفه و شیره تخم کشنیز میلی نمایند و اگر پیچش بسیار
شده باشد و زخم باشد سفوف الطین را بر دهن بادام چرب کرده با
لعاب بهدانه و عرق بید بنوشند و بعد از کم شدن زخم و پیچش
با شیرهای مذکوره بنوشند و صفت سفوف الطین تخم ریحان بوداده
تخم مرو بوداده بذرقطونا بوداده نشاسته صمغ عربی گل ارمنی
اجزا را مساوی سوده تخمها را کوفته با اسم ممزوج نموده از یکمثقال
تا دو مثقال بدستور مذکور میلی نمایند و بعد از بر طرف شدن زخم و
نهایت تخفیف پیچش اگر باز ترود و باقی باشد سفوف حب الرمان
با رب به و اگر هنوز آثار غلبه صفرا باشد چنانچه مکرر مذکور شد با رب
به با ضماد شیره تخم خرفه و شیره تخم کشنیز بوداده میلی نمایند و صفت سفوف
حب الرمان انار دانه بوداده دو مثقال طباشیر گرد سماق بی ید
کرمانه در سرکه خیسانیده و خشک نموده تخم مورد آرد سنبه کشنیز خشک

صفت سفوف الطین

صفت سفوف حب الرمان

بوداده خرنوب آرد کنار از هر یک یکمثقال عود خام نیم مثقال مصطگی یکمثقال
و نیم اجزا را کوبیده و بیخته قدر شربت از یکمثقال تا دو مثقال و در سایر
انواع زحیر که مذکور شد بعد از چند مسهل باین نوع که در این نوع که مذکور شد
علاج کنند و آنچه بعد از این از معالجه اسهال که مذکور می شود و بعد از مسهلات
مذکوره در زحیر هم نافع است صفت حب مستمسک بسفوف که بعد از
معالجات مذکوره در اسهالات نافع و مجربست خصوصا در طرف پر صفت را
قبض میکند و در اسهال صفراوی نظیر ندارد صفت حب مروارید ناسفته
چهار مثقال بسد سوخته گلنار طباشیر خرنوب گل ارمنی گل قبرسی تخم
گل صندل سفید مارسنگ بوداده تخم حماض بوداده تخم خرفه بوداده صمغ
عربی بوداده تخم مرو آرد کنار آرد سنبه زرشک منقی کشنیز خشک بوداده
جو مقشر بوداده طراثیث بذرقطونا بوداده از هر یک دو مثقال کهربا گل
داغستانی مصطگی اقاقیا از هر یک دو مثقال انار دانه یکمثقال جمیع
اجزا را سوای بذرقطونا و مارسنگ نرم سائیده و کوبیده بسفوف نمایند
قدر شربت از نیم مثقال تا دو مثقال با رب به دو مثقال و شیره تخم
خرفه بوداده دو مثقال میلی نمایند و اگر سبب زحیر احتباس ثقل باشد

سفوف [illegible]

امعا و بابت بعضی سنگها از اثقال در جهت و عادت شده برکه طبیعت منع
دفع آن نشود از حرکت را میکرده باشد علامتش سنگینی شکم و درد و خلش
دایمی و بیرون نیامدن اثقال یا بسته بودن بعضی از آن و فرق در میان
ظاهر میان این نوع و سایر انواع این که معلوم شود که حقنه ملین
یا سماق را چند دانه فرو برند اگر بآن دفع شود این نوع نیست و اگر
دفع نشد یا بعد از چند دفعه اجابت دفع شد این نوع است علاجش
حب النقلیه در کشته حقنه از ملینات سازند و با ضماد حار خشک و ادهان بادام
نوشند و اگر محتاج به مسهل شود بنحوی که در نوع اول مذکور شد مسهل بکار برند
و اگر محتاج بتکرار شود بعد از سه روز تکرار نمایند و غذا همچنین بنوع اول
و اگر سبب قبض سردی باشد که متعلق بسبیلی باشد از علامات نشستن بر سنگ
سرد یا فرو رفتن در آب سرد یا بنحوی دیگر علامتش آنکه سبب گوید
علاجش نشستن بر سنگ گرم یا نمک گرم شده و ادویه گرم
بر آن نشیند یا بکار برند در مقعده و کمرگاه و زیر شکم را از دهن بادام چرب
کنند و ادهان حقنه را با بر دهن بادام چرب کرده نوشند
و غذا بنحوی که در نوع اول مذکور شد مسهل دهند و اگر باین علاج دفع

نشود

نشود بنحوی که در نوع اول مذکور شد علاج نمایند خلاصه اینکه در
معالجه این انواع زحیر که مذکور شد ثقل و شیر چندان نیست و از دو روز
بواسیر
و غذا یک دیگر تقریب است بواسیر دانه چند است که در مقعده پدید
می آید که در مقعده گاه در درون مقعد و گاهی هم در خارج
بر هر تقدیر دو قسم است که خون از آنها می آید یا جمیعات یعنی گره که
خون از او نمی آید و یا با ورم و جمعیت یا بی ورم و جمعیت و آن دانها
خالی از این پنج شکل نیست یا دانه چند است بشکل ثالیل که یک در
نهایت صلابت و آنرا ثؤلولیه گویند و این بدترین انواع است
زیرا که ماده آن سوداء محترق است و دیگر دانهای بیش گرد است
از حوالی رنگ شبیه بدانه انگور سرخ و آنرا عنبیه گویند و ماده این
نوع با خون و مرکب از سودا و خون است و دیگر دانهای نرم سرخ
رنگ بشکل توت و آنرا توتیه گویند و سبب آن خون غلیظ غریب
بصراقت و بالجمله مطلق بواسیر خون سودائی است که با بلغم
ممزوج و سبب حصول این دانها و ورم و وجع می شود و هرچه سوداویت
در او بیشتر است قبولش از برای علاج کمتر باشد و هر قسم

114

صاحب بواسیر نشستن هم سبب طول و حدوث این علت می‌شود
و علامت مطلق بواسیر آنست که رنگ صاحب بواسیر زرد و زار و زبون
میشود و اکثر آنست که رنگ [illegible] متغیر باشد و صورت و چشمها منتفخ
میباشد و اعضا ضعیف و قوت جماع بسیار کم میشود و بدن او
ضعیف و بدرنگ میباشد و بسا باشد که بیفتد و در حرکات زود سست
شود و گاه باشد که بحرارت بواسیر بسبب حرارت او صداع شود علاج
آن پنج قصد باید کرد اول تنقیه بدن و اصلاح مزاج کبد و طحال
و معده که تولید خلط ازانها میشود دوم تدبیر گشادن خون آن هرگاه بند شود سیم
تسکین ورم و درد آن چهارم تدبیر بند کردن خون آن هرگاه بحد افراط
برسد پنجم تدبیر قطع و اسقاط و انها که بالمره برطرف شود علاج اول
بدانکه فصد باسلیق و صافن در تنقیه ماده بواسیر بسیار نافع است
و فصد اسیلم از دست چپ در اصلاح طحال که او نیز قابل باصلاح بواسیر
میشود نیز نافع است و شیخ الرئیس فصد باسلیق را که بجهت حرکت
فصد نشتر زیر کاسه زانو است اقوی از فصدهای دیگر فرموده و حجامت
ساقین و ورکین نیز قریب و بعد از فصد اگر ضعف شود تدبیری که در ضعف قلب

مذکور شد باید

باین گونه که در ربع مذکور خواهد شد یا بعلامات غلبه هر خلطی موافق آنچه مذکور
شده بکنند هم شاید و بعد از تنقیه مداومت بمقویات معده چنانکه
در ضعف قلب مذکور شد بکنند و اگر اصلاح کبد بخوردن شربت ماء
الحیوة یا سکنجبین بزوری منضج که در هر یک از حمیات مذکور خواهد شد
بکنند هم شاید و اگر بعوض مسهلاتی که در ضعف قلب مذکور است
اطریفل مقل مقلی از سه مثقال تا شش مثقال با آب گرم بنوشند
بسیار نافع است صفت اطریفل پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد
هلیله سیاه آمله مقشر افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده مثقال
تربد سفید هفت مثقال فلوس خیار چنبر مقل از هر یک سی مثقال فلوس
و مقل را در آب کنند تا حل شود و سایر ادویه را کوفته و بیخته بروغن بادام
هفت مثقال چرب کنند و دویست و پنجاه مثقال عسل بقوام
آورند و نزدیک بقوام مغز فلوس را داخل کنند و در [illegible]
و با ماء [illegible] بخورند و مداومت بخوردن اطریفل صغیر در ازاله
بواسیر مجرب است و [illegible] باشد که مداومت باطریفل کابلی خوردن
اطریفل مقل ملین مستغنی از تنقیه‌های دیگر باشد خصوص بعد از فصد

صفت اطریفل مقل

و در اصلاح مزاج صاحب این بیمری مداومت بخوردن شربت زرشک
بسیار نافع و مجربست و فقیر مکرر بعد از فصد چند دفعه اطریفل
صغیر و مداومت بخوردن شربت زرشک فرمودم بسیار نافع بود
صفت شربت زرشک زرشک دانه دار خوب را بگیرند و بجوشانند
و صاف نمایند و با نبات یا شکر صاف بقوام آورند و نبات و شکر
آن مقدار باید که شربت خوش طعم یا میل بترشی باشد و اگر بعد
از بقوام آمدن شربت در پیمانه درم شکر مثقالات طباشیر سوده
اضافه نمایند انفع است خصوصا هرگاه آثار حرارت چنانکه
در صداع حار مذکور شد و این شربت را از دو مثقال تا ده مثقال
با عرق کاسنی و یا به تنهایی بنوشند و بعضی اوقات معجون
با معجون مقل یا معجون حب ... هریک بجای خود بسی نافع است
صفت معجون مقل پوست هلیله کابلی آمله مقشر پوست هلیله زرد و تخم
گندنا تخم ترتیزک تخم ریحان از هریک پنج مثقال مقل ازرق ده
مثقال مقل را در آب حل نمایند و سایر ادویه را کوبیده
و بیخته با هم بسرشند و حبها بقدر نخودی سازند و از هفت

تا ده عدد

تا ده عدد دانه فرو برند و اگر اجزای همین اجزای حب را اگر تا دو برابر مجموع
عسل بقوام آورده بسرشند معروف است بمعجون مقل و قدر شربت
این معجون دو مثقال صفت اطریفل صغیر پوست هلیله زرد آمله مقشر
پوست بلیله از هریک ده مثقال مقل ازرق ده مثقال مقل را
در آب حل کنند و سایر ادویه را کوبیده با دو برابر مجموع عسل بقوام
آورده بسرشند و اگر بدون عسل اطریفل حب ساخته استعمال نمایند هم
نوعی از حب مقل است و قدر شربت از حب تا ده دانه و از معجون
تا سه مثقال صفت معجون ... که معروفست بمعجون ... است
موافق نسخه قانون پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر مقل
دار فلفل تخم سداب ... شیطرج هندی سنبل الطیب از هریک
ده مثقال تخم شبت تخم کرفس از هریک چهار مثقال ...
مقل صد مثقال اجزا را ناعم نرم صلایه کرده ده مثقال روغن
گاو چرب کرده با دو برابر مجموع عسل بقوام آورده بسرشند و بعد
از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت تا یک مثقال و اگر دو مثقال
مشک را اضافه نمایند هم شاید و این معجون را صاحب مزاج حار

۱۷۱

چنانکه علامات حرارت مزاج مکرر مذکور شده گوشت بد اولی است علاج تدبیر
تلیین طبیعت که هرگاه اجابت نرم حاصل نبوده تا چهار
روز در سرکه بسیار تند بجلیب کنند و در سحق مبالغه بسیار باید شود
که هرچه سحق بیشتر شود بهتر است و مدام که نرم داشتن طبیعت
صاحب بواسیر لازم است و هرگاه یبس از طبیعت باشد گاهی
تمر هندی و آلوی بخارا دو روز در آلوی خشک را بجلیب کنند و طرف صبح آب
او را با شیرخشت یا ترنجبین بنوشند و اگر قدری از نخود چیسم با سایر
اجزا بجلیب کنند بهتر است و اگر شربت تمر هندی یا شربت آلو یکی را
اکثر اوقات تناول نمایند هم در نرم داشتن طبیعت و هم در تسکین و تخفیف
حرارت مزاج نافع است طریق ساختن شربت آلو شربت آلو بخارا مثل
شربت زرشک است و قدر شربت هم مثل اوست و غذاهایی
که ملین طبع باشد صاحب بواسیر را نافع است و پرهیز از هر غذای
غلیظ و از هرچه مولد سودا باشد مثل بادنجان و عدس و پنیر باید
شود خصوصا ماهی نمک سود و گوشت قدید و سبزیهای تند لازم است
و شیخ الرئیس لبنیات را منع کرده و می گوید و زرده تخم مرغ و کنجد

با نرم

[illegible]

۷۱

با اندک بیاض مناسب دانسته و دیگر آنچه در باب علاج صاحب تب ربع مذکور
می شود اصحاب بواسیر را نیز نافع است و سایر تدابیر ربع و بواسیر
علاج هر دو یک است علاج دویم تدبیر گشودن خون بواسیر و وقتی باید گشاد که در دفع
مقعد و آن باز ایستاده باشد و در اینجا ممتلی گشته باشد پس باید که
مریض مکرر بحمام رود و ساعتی در میان آب نیم گرم بنشیند و مجموع
یا بعضی این روغنها موضع را مکرر چرب کنند روغن هسته هلو یا شفتالو
و روغن هسته زردالوی تلخ و روغن کهنه و شحم و مغز ساق گاو و مغز
ساق بره و هر یک از اینها با مقل و بدون مقل و اگر با اینها گشوده نشود
پیاز را با روغن گاو پخته ضماد نمایند و اگر با این نیز گشوده نشود آب پیاز
با زهره گاو استعمال نمایند و اگر بگوید هر هم اضافه این جزو می باید
اقوی است و اگر باز منفتح نشود هسته تمر هندی و سرگین کبوتر ضماد
نمایند و شیخ الرئیس مرهم را با اینها تجویز نموده و فصد صافن
با فصد باسلیق یا فصد یا بعض در گشودن خون بواسیر نافع است
ولیکن باید که بعد از فصد صافن احتیاج بادویه مذکوره نشود لهذا
اول باید فصد کرد و بعد از فصد ادویه مذکوره را به همین طریق

[illegible]

120

استعمال نمایند و اگر از استعمال ادویه مذکوره وجع بواسیر ساکن نشود یا شدید
باشد ادویه که بعد از این در تسکین وجع و ورم مذکور خواهد شد استعمال
نمایند سیم آنکه تدبیر تسکین وجع و ورم بواسیر است خواه ابتدا
حادث شده باشد و خواه بعد از استعمال دوای حاد و قطع عادت شود
هرگاه وجع بواسیر شدت کند و خون آمدن حبس شده باشد اول از آنجائی که
مذکور شد در گشودن خون آن سعی نمایند و فصد از باسلیق و صافن بکنند
و اگر یک فصد کفایت نکند مکرر فصد نمایند و بعد از فصد نشانیدن
زلو بر مقعد بسیار نافع است و اگر یک دفعه کفایت نکند مکرر می چسبانند
و در هر دفعه از پنج عدد تا ده عدد و با شدت وجع بواسیر احتراز از اغذیه
و شیرینی نمایند و تدبیر به تبرید ذات هر ادویه و غذا آنچنانکه در صداع حار
و درد چشم و درد گوش و خناق مذکور شد بعمل آورند و استعمال نمایند
روغنهائی که در تقنیح خون بواسیر مذکور شد و در تسکین وجع نیز نافعست
در تسکین وجع بواسیر اکلیل الملک عدس مقشر از هر یک یک جزو
اجزا را کوبیده با زرده تخم مرغ و روغن گل مرهم ساخته استعمال نمایند دوا
اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان از هر یک یک جزو و سنبل و سبستان نیم

از هرا

[illegible]

از هر یک نصف جزو افیون و زعفران و چهار و روغن گاو و پخته از هر یک
سدس پیه مرغ مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر و زرده تخم مرغ
و سایر ادویه را باهم مخلوط ساخته استعمال نمایند که هم خون جهنیدن دهد و هم
تسکین وجع بنماید مرهم دیگر کندر را در لته پیچیده در زیر خاکستر
گرم بپزند و در روغن گاو کهنه یا روغن مغز زرد آلوی تلخ بریان کنند
و در هاون سرب با دسته سرب صلایه کنند تا مرهم شود پس بر دارند
و استعمال نمایند و اگر قلیلی مقل اضافه نمایند بهتر است یا آنکه کندر
مذکور را با سفیداب قلعی و پیه مرغ با روغن گل سرخ در هاون سرب
چندان صلایه کنند که رنگ سیاهی بهم رساند و استعمال نمایند مرهم دیگر
پیه مرغ آبی روغن گل سرخ موم کافوری همه را باهم بگدازند
و با قلیلی زعفران و افیون استعمال و اگر پیه مرغ آبی نباشد
سایر اجزا کافیست و اگر بعوض پیه مرغ آبی پیه مرغ خانگی کنند
شاید و دیگر شیخ الرئیس در دو موضع فرموده که پیه مرغ آبی در این
باب شدید النفع است مرهم دیگر روغن پسته زرد آلو دو مثقال
سپیده سائیده سه مثقال مقل ازرق دو مثقال اجزا را باهم سرشته

[illegible]

١٢٢

استعمال نمایند مرهم دیگر مقل ازرق کوهان شتر مغز ساق گاو [illegible]
دال [illegible] سائیده زرده تخم مرغ روغن گاو که قدری [illegible] بجوشانند
اجزا را نیک بهم آمیخته و استعمال نمایند که بسیار نافع است مرهم دیگر
روغن گل سرخ زرده تخم مرغ با قلیلی افیون و زعفران و مرهم افیون
و زعفران اگر هیچ یک [illegible] نباشد زرده تخم مرغ به تنهایی
مرهم دیگر کندر را نرم کوبیده با روغن گل سرخ و سفیده تخم مرغ استعمال
نمایند و هر یک از این مرهمها را که استعمال کنند اگر دانه ها پرخون
باشد بر [illegible] کرده بر آن نشینند و اگر در اندرون باشد چیزی را با آن آلوده در آن
[illegible] برسانند و یک [illegible] و باز تجدید کنند [illegible]
زرده تخم مرغ مغز نان نرم پخته روغن گل سرخ ضماد دیگر کاکنج را
با آب پخته تا [illegible] شود و ضماد دیگر پیه بز پیه اردک پیه خارپشت پیه
مرغ خانگی مغز ساق گاو کوهان شتر روغن بنفشه بادام روغن تخم کدو
موم کافوری اجزا را مساوی با هم بگدازند و کتیرا و گل خطمی را
نرم کوبیده با هم مخلوط کنند و استعمال نمایند و اگر [illegible]
نشود [illegible] کافیست و اگر وجع بسیار شود نیم آب برگ بنگ بگیرند

و با قوده در

و با قوده در آب تر کرده می بندند و با خمیر نان و زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ
ضماد نموده ضماد می نمایند آب برگ [illegible] تخم کتان تخم خطمی خبازی
نیم کوب کرده بجوشانند و صاف می سازند و با لعاب گندم پخته ضماد نموده در ظرفی
کرده مریض در میان آن نشیند آب [illegible] اکلیل الملک بابونه
حلبه تخم کتان باقلا تخم خطمی خبازی گل بنفشه [illegible] خشخاش
خار خسک اجزا را نیم کوب کرده بجوشانند و در آب نیم گرم بنشینند
و اگر مجموع این اجزا یافت نشود بعضی از آنها کافیست [illegible]
بستن خون بواسیر هرگاه که [illegible] برسند بدانکه حبس خون
بواسیر گاهی باید کردن که خون صالح هرگاه بافراط دفع شده
باشد و احداث ضعف کرده باشد و رنگ و روی زرد و ساقها
ضعیف شده باشد و در این وقت متعرض قطع آن باید شد
[illegible] طرف صبح شیره تخم خرفه بو داده [illegible] مثقال
شیره تخم گشنیز بو داده یک مثقال با [illegible] دانگ [illegible] شیره چهار مثقال
آب به و اگر یافت نشود قرص کهربا نیم مثقال با یک مثقال ضم نمایند
و نوشند قرص کهربا معجون متاخرین [illegible] کهربا [illegible]

[illegible]

ورق گل سرخ صمغ عربی از هر یک هشت مثقال نشاسته گل ارمنی [illegible]
طباشیر گلنار تخم مورد از هر یک چهار مثقال رب السوس اقاقیا از هر یک
سه مثقال اجزا را نرم کوبیده اقراص سازند **قرص کهربا** [illegible]
نسخه دیگر کهربا شبه مروارید تخم خرفه از هر یک چهار مثقال شاخ بز کوهی
پوست تخم مرغ جرو سوخته صمغ عربی از هر یک سه درم کشنیز بوداده
خشخاش سفید و سیاه از هر یک دو مثقال ودع سوخته [illegible] از هر یک
دو مثقال کوفته و بیخته بلعاب [illegible] قرص سازند هر یک از [illegible]
در نسخه [illegible] عنوان کرده و شیخ الرئیس اطریفل صغیر با خبث الحدید
ذکر کرده و طریق ساختن آن اینست که خبث الحدید را چهار روز
در سرکه بخیسانند و بعد از آن مثل غبار صلایه نمایند و مساوی اجزاء
اطریفل و عسل سه برابر مجموع ضم کنند و سه مثقال از آن [illegible]
و اطریفل [illegible] خبث الحدید نیز نافع است **حب دیگر** که
در بستن خون بواسیر نافع است شبه کهربا ودع سوخته گل ارمنی
از هر یک دو مثقال پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله مقشر از
هر یک چهار مثقال تخم گندنا سه مثقال [illegible] ده مثقال [illegible] اجزا را

قرص کهربا

حب دیگر [illegible]

[illegible]

بکوبند و مثقال [illegible] را در آب حل کنند مجموع را [illegible] سرشته و تا سه مثقال اولا
بالاتر که آهن تافته در او فرو برده باشند بنوشند **و طریق [illegible] حیوان و درخت**
که هندی [illegible] اصفهان [illegible] شاخ بز کوهی و پوست
تخم مرغ این است که در کوزه گلی که سر آن را محکم ببندند و در تنور یا [illegible] حمام
اندازند تا [illegible] و خوردن لوبیای [illegible] بسیار نافع است [illegible]
بقدر [illegible] بسیار نافع است [illegible] که [illegible] خون را بند میکند
[illegible] کنند و دم الاخوین [illegible] مثل [illegible]
مثل غبار سائیده و تار عنکبوت با سفیده تخم مرغ [illegible]
و دیگر پوست انار و مازو را با [illegible] کوفته و صاف کنند [illegible]
با [illegible] و **دیگر** سفیداب قلعی مرداسنگ [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] موم سفید [illegible] استعمال نمایند **و دیگر**
برگ مورد [illegible] مازو [illegible] پوست انار اجزا را
بکوبند و [illegible] در آب آنها [illegible] **و دیگر** [illegible]
[illegible] اقاقیا صمغ عربی اجزا را مساوی [illegible]
با هم مخلوط [illegible] نمایند و مداومت [illegible] در این باب نافع است

طریق [illegible] حیوان [illegible]

[illegible]

و هرگاه بعد از این مقدار هر بار خون بافراط می آمده باشد فصد باسلیق بکنند
و بقدری مشغول حقنه کنند و بستن بازوها و رانها را محکم و محجمه را بر کمرگاه
و سینه نصب کردن و تحکیم حقنه را با زهد لکی و دخان آتش سماق و
بار و تنگ مناسب است و هرگاه ضعف زیاده بهم رسد تخم دوز هر دو اوقیه
فادزهر معدنی گل ارمنی از هر یک چهار دانگ با آب سیب و آب به
هر روزه بدهند لاجرم بهتر اسقاط آنها که بالمره بر طرف شود
و آن بچند وجه است یکی آنکه ادویه چند استعمال نمایند که آنها بمرور ایام
خشک شود و بریزد و دیگری آنکه آنها را قطع کنند هر چند در این معالجه
خطر عظیم است زیرا که استعمال دواها در بدن اکثر این است که
وجع شدید عارض شود و سبب هلاک میگردد و دیگر آنکه مواد فاسده
که در بدن جمع می شود از این طریق مندفع می شود و بعد از سد این طریق
در بدن منتشر می شود و تعفن میکند بهر حال ترک علاج اولی است
و اگر حسم علاج کنند به بستن آنها یا باستعمال ادویه بمرور خشک شود
و بهر تقدیر یکدانه را بگذارند تا راه دفع و سد طریق بالمره نشود و حاجی
حسین جراح که در فن جراحی یکتا و بی نظیر است در این زمان از ادرار

بالهم

بواسیر دو رنج و تب بوده و مکرر اراده قطع دو دانه آنها میکرد و گاهی تغییر
مانع می شدم آخر الامر بحکمت آمده بیخ دانهای را محکم بسته و با مقراض
قطع کرده از شدت وجع و ورم مقعد او مشرف بهلاکت شد و بعد از استعمال
مسکنات و جمع دملهات بسیار به شد و از تشویش بواسیر فارغ شد
نهایت چون سیلان خون ماده که از بواسیر دفع می شد بر طرف شده و بعد از
یکسال تقریبا ماده شرابی بحرکت آمد و بعد از آنکه مشرف بهلاکت شد هر دو
چشمش باطل شد لهذا قطع و قلع جمیع دانهای بواسیر مناسب نیست
و هر در آن مفاسد عظیمه است چنانچه مذکور شد لابد بر استعمال ادویه است
که دانهای بمرور ایام خشک شود و از آن جمله یکی دوا است اول تخم تره مقل
ازرق پوست بیخ کبر اجزا را مساوی کوفته نمایند دوای دیگر برگ
مورد و پوست بیخ کبر جوز سرو که مازو درخت سرو است و بیخ
بادنگان که در عرف کلاه بادنگان گویند و در طب اقماع بادنگان گویند
و صبر مکی مقل ازرق پوست نارنج شحم حنظل و اگر مجموع اجزا نباشد
بعضی هم کافیست و دستور بکار بردن آنست که دیگی که این دواها را
سوراخ کنند و یک شتری آب بسازند و این ادویه را برو در بند

ودیگ را بر بالای آتش نگون کنند ودود را بر آتش سوراخ کنند از منفذ چنانکه
دود دیگ را آتش جوف مدانه رسد و اگر دانه با اندرون باشد بعد از فراغت
از غذای حاجت که دوا بیرون آمده بیخ بعضی آورند واقوای تجربت
در این باب بخور ملاذ است و شیخ الرئیس میفرماید که بخور چوب گز
هرگاه بخور کنند بسا باشد که کفایت کند از سایر ادویه و داغ ذکر را
میگویند که چوب گز را بکوبند و آب آنرا بگیرند و بپزند تا آن بحال آید
و استعمال نمایند او را خشک میکند و برطرف میشود و صاحب ذخیره
و باقی دیگران میگویند که این شیاف را معتمدین آزموده اند
که بواسیر خشک میکند و می‌افکند **و صاحب تجارب** بکرات عشقه را
در دیگ مس آب خیسانیده با آب بجوشانند تا نیک غلیظ شود پس
در طاس مس سرخ آتش تیز کنند و تا چهل روز در آفتاب
بگذارند و هر روز بر هم زنند و شب در اندرون خانه نهند و بعد
از چهل روز بگیرند و از او را با بکدوار ترنجبین و حب السقوطان و حرف که
بلغاریس تر خشک و شاه کوبیده اجزا مساوی و مجموع مساوی اجزای آب
عشقه مداوا را هم بیامیزند و یک شب در میان بعنوان شیاف استعمال نمایند

نمایند و غذا

[illegible]

و غذا اشوره باید داد که رشته پس حیلاج بنفشه **و دیگر** باید بهمانست
از آنجمله مرتک یک مثقال عصاره لحیة التیس دو مثقال کندر مقشر
اجزا را نرم کوبیده و با هم مخلوط نموده بر بواسیر بطریق مرهم استعمال
نمایند **دیگر** جوز سرو و حنظل جفت بلوط را بسایند و بعد از آنکه
بواسیر را با خمیر سرشته بشویند بر او بپاشند **طلای دیگر** زرد چوبه مرداسنگ
نرم کوبیده با روغن گل سرخ و موم کافوری مرهم نموده استعمال نمایند
طلای دیگر پوست انار عصاره لحیة التیس جفت بلوط جوز السرو کندر
اجزا را با آب دی نرم کوبیده و بخمیر ترشه سرشته استعمال نمایند و در
بعضی نسخ بعوض آب خمیر عنب الثعلب است و هرگاه بواسیر در اندرون
باشد لته را باین ادویه آلوده بعنوان شیاف استعمال نمایند **الاسهال**
ادویه حاده آنکه دوا را بخورد و برطرف شود هر چند این عمل بسیار خطر است
زیرا که استعمال دوای شدید سبب وجع شدید میشود و گاه باشد که
باین تقریب مفاسد دیگر هم حادث شود محمد زکریا میگوید که چون
بواسیر بشود با سلامت قریب است از علاج بدوا شده و هرگاه خواهند
باید اول فصد باسلیق کنند و بعد از آن متوجه انعلیه شوند **و طریق**

استعمال ادویه حاده از سنگ فرفیون یا دیک بر دیک هر یک که
باشد بر روی زرده تخم مرغ بر روی جنبه که رقیق که باشند قدری قلیل
بپاشند یا آنکه مرهم زنگار را بر روی جنبه که بر روی دانه بچسبانند
چنانچه بتغییر از دانه بعضو دیگر نرسد و اگر از استعمال ادویه جمیع بر نیز
شدت کند که طاقت نتوان آورده نصف روز یا یک روز مهلت دهند
و یکی از مرهم‌های با ضمادات که در باب سکنات و جمیع مذکور شده
استعمال نمایند و باز استعمال این جراحت کنند تا آنکه دانه سیاه شود
بعد از آن برگ کرنب را که در وصف آن برگ کلم گویند خوب تمام
بچه با روغن گاو و گنجه مرهم مغزه استعمال نمایند که هم درد را تسکین دهد
و هم دانه را از جا بکند و بعد از افتادن دانه مرهم سفیداب چند
روز بعد از آن مرهم کافوری استعمال نمایند که جراحت ملتئم گردد و اگر
برگ کلم نباشد هر یک از مرهم‌ها و ضمادها که در باب سکنات و جمیع مذکور
شده و مرهم سفیداب و مرهم کافوری با ضعیف و اگر دانه بر پیشتر طاهر
نباشد بجهة ظاهر بدن دره مقصود را مردان باید کشیده و ساعتی مردان
باید گذاشت تا فی الجمله تورمی پیدا کند و زود بی زود آنکه و بچه را باید

صفت [illegible]

صفت قرص دیگر

بر داشته دو دو را استعمال نمایند و بعد از خطمی با حنا و روغن پسته زرد آلو
چوب گنجه بی خود گذاشت اقاقیا و ملاله هر یک مثقال بند اسفنج زرنیخ سرخ
زرنیخ زرد از هر یک یکمثقال قیر چهار مثقال آهک آب ندیده هشت
مثقال شب یمانی شش مثقال اجزا را کوفته و بیخته با سرکه قرص سازند
در وقت حاجت قرص را نرم کوبیده بطریقی که ذکر شده استعمال نمایند
صفت قرص دیگر زرنیخ سرخ زرنیخ زرد از هر یک شش مثقال گوگرد ده مثقال
آهک آب ندیده یا تمام مثقال زنگار یک مثقال اجزا را کوفته و بیخته
با سرکه قرص نمایند و در وقت حاجت بطریق مذکور استعمال نمایند
صفت مرهم زنگار زنگار دو مثقال انزروت یکمثقال موم زرد علک
البطم که ابقاء بس سقز گویند راتینج که صمغ صنوبر است از هر یک چهار مثقال
روغن زیتون سی مثقال اجزا را با مرهم بگدازند و بعد از آنکه زنگار و انزروت
بر سرشته تا مرهم شود و صفت مرهم سفیداب در صدر کتاب در علاج
سوختگی آتش مذکور شده صفت مرهم کافوری سفیده مرداسنگ سفیداب
قلع موم کافوری از هر یک پنج مثقال روغن گل سرخ بیست مثقال
موم و روغن را گداخته و ادویه کوفته و بیخته اضافه نمایند و یک عدد

تخم مرغ و نیم مثقال تریاک نرم سائیده اضافه نمایند و در اول
چندان بسایند که مرهم شود و اگر فلافیون و دیک بود و مرهم
زنگار نباشد بعضی از ادویه حاده که خورنده و فاسد کننده است مثل
غبار سائیده و بوره و زرده تخم مرغ پاشیده بدستوری که مذکور شد استعمال
نمایند و ادویه حاده مثل فرفیون نشادر و زراریح که جانوریست که آنرا
در اصفهان لیس میگویند مومرج قثاء الحمار آهک آب ندیده
زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ کلا مجموعا یا بعض اجزاء را با قطران یا بول
طفل یا به تنهایی استعمال نمایند و صاحب کامل الصناعه میگوید که اگر
آهک و زرنیخ بدستوری که از برای ازاله موی میسازند ترتیب داده و
در حمام قدری از آن دوا را بر بواسیر گذارند و بعد از ساعتی با خطمی بشویند
و پوست حنظل سوخته و ترمس سوخته را بر او بپاشند خشک شده و
برطرف میکند فقیر میگویم اولی آنست که این علاج از علاج سابق
ملایم تر است لیکن آورده اند که اگر باین ازاله نشود بعلاج سابق معالجه
نمایند و بهر تقدیر بعد از استعمال ادویه حاده یا در حین آن هرگاه وجع
بهم رسد آنچه در باب مسکنات وجع مذکور شد بعمل آورند که قطع نظر

اینها

از اینکه مریض تحمل نمیکند شدتهای دیگر و ضررهای دیگر مثل شدت
ورم و غیر آن حادث میشود و بلیه عظیم تر میگردد علاج بقطع بدانکه جمعی
کاهی باید کرد که مریض طاقت وجع آنرا داشته باشد و دیگر علما
تحقیق باین قول کرده اند نشود با وجود اینکه آنست بمجاری و انها را قطع
کنند شاید بسبب انباز ماده مندفع از آن در بدن و بیم حدوث
امراض بدتر و هرگاه عازم بر قطع باشند اولا باید فصد باسلیق کرد
و اگر مریض را تخدیری که حس او را کم کند و منع سیلان خون بسیار کند
بدهند و بعد از آن قطع کنند اولی است و تخدیر مناسب معجون
حب الشفا است که در ربع مذکور میشود یا افیون و زعفران را با هم
بسرشند یا فلونیای رومی یا برشعثا بهر یک از اینها بقدری که حس
مریض کم شود و طریق قطع آنکه جراح ماهر آنها را بروشی که در استعمال
ادویه حاده مذکور شد بیرون آورد و با مقراض بسیار تندی یا آلت
قطع دیگر ببرد و سعی نماید که چیزی از گوشت صحیح بریده نشود که
مفاسد عظیمه میکند و بعد از بریدن بگذارد که قدری خون رود پس اگر
ورم کند و وجع شدید حادث شود بیکی از مرهمها که در تسکین وجع

۱۲۴

مذکور شد استعمال نمایند و مرهم سفیداب و کافوری بگذارند که ملتحم شود
و طریق دیگر از سنگ بیخ ذکر را با ابریشم یا دم موی اسب یا خیط محکم ببندد
و یکی از مرهمهای مسکن وجع بر او بگذارند تا قرحه بریده شود و بیفتد و بعد
از افتادن مرهم سفیداب و کافوری استعمال نمایند تا محل بصلاح آید
ملتحم گردد و این طریق اسهل است بیان دوائی که او را اسپیر گویند در ترکیب
که در ترکیب یکی از آبای فقیر و از اسرار مکتومه است و مکرر به تجربه رسیده
است اکثری را قلع و بسیاری را تخفیف و کمتری که بآن توانگر آمده خاص شده
هرگاه در سیلان منی حرقت باشد صفت نسخه چیه بر سرخ یکصد و پنجاه مثقال
کافور زیبق از هر یک ده مثقال حنا و آش مثقال چیه بر را بگدازند و صاف
کنند و زیبق را با حنا و آب دهن در ظرف سنگی بر پشت قاشق چند لحظه
بمالند که اثری از او نماند و کافور را نرم صلایه کنند و همه را باهم مخلوط نمایند
و چند لحظه بهم زنند که همچون مرهم شود و بطریق دستور سایر مرهمها استعمال
نمایند و هرگاه با سیلان منی حرقت باشد علاجش این است چیه بر سرخ یکصد و پنجاه مثقال
کف دریا سفیداب قلعی از هر یک ده مثقال سرنج نیم مثقال کافور نیم مثقال
چیه بر را بدستور نسخه اول بگدازند و سایر ادویه را نرم صلایه کرده باهم مخلوط

[illegible]

و مرهم زنجفر مثل مرهم استعمال نمایند **حرقة البول** سوختن مجرای ادرار وقت
بول سبب آن اگر حدت و مخالطت صفرا با بول باشد علامتش شدت و زردی
بول است و سایر علامات غلبه صفرا است چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد
و نیامدن چرک با بول و نیامدن چیزی از علامات قرحه با بول **علاجش** خوردن
شیره تخم خیار شیره تخم خرفه شیره تخم کدو از هر یک ده مثقال با لعاب
بذر قطونا دو مثقال شربت بنفشه و اگر یافت شود نیم مثقال با یکمثقال
قرص کهربا موافقست بجای بنادق البزور با ماء الشعیر بقدر ده مثقال با شربت
بنفشه ملحق است و بنادق البزور نیم مثقال و بدون بنادق البزور و اگر
شربت بنفشه هم یافت نشود با ماء الشعیر تنها کافیست **صفت بنادق البزور**
مغز تخم خربزه کوبیده ده مثقال مغز تخم خیار بیست مثقال مغز تخم کدو بذر البنج
تخم خرفه تخم خطمی مغز بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش
سفیداب ارمنی تخم کرفس از هر یک ده مثقال کوبیده
ده قرص سازند و قدر شربتش از یک تا سه مثقال و اشتها و جلاب
دوازده تخم مرغ و بالجمله مبردات دوائیه و غذائیه و اگر سبب آن
قرحه مثانه باشد علامتش حدوث بعد بول است و آمدن چرک با

سوزش و امدن چیزی جدا است با بول مثل سبوس که دم بعضی
اوقات و خارش و وجع در مجری بول از قضیب و الم مقعده با سر قضیب
وگاه باشد که قرحه از این مجاری باشد علامتش شدت خارش و سوزش
و وجع موضع خاص است از این مجاری وگاه مثل که ورم در قضیب حادث
شود و اگر سبب این سوزش چیزی باشد در مثانه یا مجرای بول که او را
اطبا جرب المثانه گویند علامتش همان علامات قرحه مثانه است سوای انکه
در قرحه دفع شدن چرک بیشتر است و در جرب المثانه دفع شدن اجزای
سبوس شبیه است و در جرب المثانه گاهی که مکرر و طویل سیلان
میکرده باشد وگاه باشد که قلیلی خون دفع شده باشد و بالجمله چرک مخلوط
مختص قرحه است و در سایر علامات قرحه و جرب با هم شریکند و معالجه هر
یکی است مگر در آنچه ذکر خواهد شد علاجش در هر یک از قرحه و جرب مثانه
اگر علامات غلبه خون باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد باشد و مرض شدید باشد
فصد باسلیق یا حجامت میان شانه بکنند و اگر فصد را مانعی باشد و تبرید
بمبردات بنحوی که در نوع اول حرقة البول مذکور شد بکنند و در حرقه
ترک جماع ضرور است و خوردن ماء الشعیر با بنادق البزور و شربت خشخاش

ولعاب

ولعاب بزرقطونا با مبردات مذکوره و بنادق البزور و بالجمله آنچه در
نوع اول مذکور شد و در قرحه و جرب چکانیدن شیر دختر و سفیده تخم
مرغ با شیاف ابیض و بدون آن نیز و چکانیدن آب گل سرشوی با شیر دختر
و با سفیده تخم مرغ و فتیله را با اینها غلطانیده در قضیب گذاشتن
و استعمال اشیافی که در دفع سوزش نظیر ندارد و از اسرار مکتوبه است
وصفتش حب نشاسته سوس نشاسته ملح از هر یک ده مثقال شیر خشت
یکمثقال انزروت دم الاخوین صمغ عربی نشاسته از هر یک نیم
مثقال اجزا را نرم کوبیده با شیر دختر یا شیر الاغ خمیر کرده شافها بلند
و باریک بسازند و مکرر در مجری بول بگذارند و مالیدن گل سر
شوی با شیر دختر یا گل سرشوی با عرق بید یا آب بر قضیب
نافع است و مسکن سوزش و خارش است و در قرحه و جرب
مثانه مداومت بقی کردن دفع مرض بالکلیه میکند و در آخر که حدت
ماده کم شده باشد برای اصلاح قرحه قرص کاکنج که صفتش این است
مناسب است کاکنج خشخاش از هر یک ده مثقال مغز تخم خیار
مغز بادام مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی کتیرا دم الاخوین

سفوف بارتنگ

قرص کاکنج

کنند از هر یک پنج مثقال تخم کرفس بذر البنج طین ارمنی از هر یک سه مثقال
افیون یک مثقال اجزا را کوبیده قرص سازند و بقدر یک مثقال از او
با ماء الشعیر یا شیره تخم خیار و شیره تخم کدو و شربت بنفشه از هر یک
سه مثقال بنوشند تا قرحه باصلاح آمده دفع علت شود و در اواخر
حمام پی در پی رفتن بسیار نافع است و خوردن شیر الاغ بدستوری که در
تب دق گفته مذکور میشود در اصلاح قرحه مثانه نافع و مجربست و از برای
دفع سوزش بول و در همه انواع مگر قضیب را در آب گرم گذاشتن
و در آب گرم بول کردن بسیار مفید است و شربت خشخاش
با لعاب بهدانه بسیار نافع است و در ادرار خون مداومت بافیون
نیز نافعست و هرگاه بعد از فصد و تبرید کامل و تسکین وجع و سوزش
باز حرکت خون آمده باشد و قرحه باقی باشد شیاف ابیض که مرتب است استعمال نماید
سفیداب قلعی انزروت کندر دم الاخوین صمغ عربی نشاسته اجزا را
مساوی نرم کوبیده با شیر الاغ یا با آب حی العالم شیاف ساخته استعمال نمایند
که نافع و مجربست ضعف باه بسبب قلت اقتدار بر جماع اگر ضعف قلب
و دماغ باشد علامتش رعشه و ضعف ناخوشی در قلب و دماغ است بشدت

[illegible]

ضعف باه

ضعف

ضعف بشدت ناخوشی قلب علاج آن باید تقویت قلب و دماغ نمود بانچه
در ضعف قلب مذکور شد بکنند و بعد از آن با ادویه و اغذیه و غذا ها چیزی
که بعد از این مذکور شود تقویت باه نماید شیخ الرئیس میگوید که هرگاه
سبب ضعف باه ضعف قلب باشد در علاج آن چیزی بمشروبات و لطوس
نمیرسد بلکه از هر ضعف باهی که منشاء آن حرارت مزاج نباشد
انفع از همه ادویه است و اگر سبب آن حرارت مزاج باشد علامتش
علامات غلبه حرارت است چنانچه در صداع و سوء مزاج حار مذکور شد
و علامت دیگر انتفاع از مبردات و تضرر از مسخنات علاجش
تبرید بمبردات است مثل شیره تخم خرفه با سکنجبین ساده و سایر
مبردات بحسب مزاج و از غذا ها آش زرشک و آش انار
و گوشت بره و گوشت مرغ فربه و مغز کله اینها و ماهی تازه که پخته گرم
تناول نمایند و هندوانه و خیار و شفتالو و امرود و آب غوره
و دوغ و ماست و باقلا و عدس و زردک بود و زرده و سفیده
تخم مرغ و اگر حرارت بافراط نباشد شیر تازه با شکر صفت دوا
از تجربیات که کرده و مجرب است که شیر تازه جوشیده را با ثلث آن ترنجبین

صفت دوای عجیب

بیک جوش بدهند تا منعقد شود و تا پانزده مثقال ایشان دو از ده به
که بعد از این مذکور می شود هر چند حرارت نداشته باشد چه با الجمله
هر گاه ضعف باه هستند بحرارت مزاج باشد معالجه بمعاجین و سایر
بمهیجات معلوم عادة مضر است بلکه اکتفا نمود در این نوع بر اغذیه است
که بعد از این مذکور میشود که چندان حرارت نداشته باشد و همچنین آنچه از
تدابیر غیر غذائیه و دوائیه مذکور خواهد شد نافع است و اگر سبب ضعف حرارت
نباشد بلکه قلت منی و دموی یا قلت نفخ یا استرخای آلت باشد علامت
آنها عدم حرارت مفرط است و انتفاع بمهیجات و دوائیه و غذائیه
علاجش بدین نهج است که مذکور میشود اما معاجینی که موافق است که در
تقویت قلب و دماغ بی نظیر است و بغایت مقوی باه است **معجون**
بهمن سرخ و سفید تودری سرخ و زرد و بوزیدان دارچینی مغز گردو
نارجیل مغز پسته مغز بادام مغز فندق مغز تخم خربزه مغز نقل خواه که مغز
جلغوزه است تخم خشخاش سمکه صید از هر یک پنج مثقال تخم شلغم
تخم گندنا تخم جرجیر خولنجان مصطکی از هر یک دو مثقال و نیم مشک و عنبر
از هر یک یک مثقال با دو برابر ادویه عسل معجون سازند **معجون دیگر** که موافق

[illegible]

[illegible]

باه و تقریباً شده است مغز پسته مغز فندق مغز جلغوزه مغز بادام کنجد مقشر
تخم خشخاش سفید مغز تخم خربزه از هر یک سه مثقال مغز تخم خیارین از هر یک
یک مثقال و نیم شقاقل بوزیدان بهمن سرخ و سفید لسان العصافیر خو
لنجان دارچینی از هر یک یک مثقال شکر طبرزد پنج مثقال با عرق بید مشک
حل نموده با دو برابر ادویه عسل بقوام آورده اجزا را کوفته و بیخته با هم سرشته
شربتی سه مثقال **معجون دیگر** که بغایت مقوی باه و قلب و دماغ و گرده است
و منی را می افزاید و قضیب را سخت میگرداند **معجون دیگر** مغز بادام مغز فندق
مغز بن مغز گردو مغز جلغوزه مغز نارجیل مغز انجدانک مغز تخم خربزه مغز تخم کنگر
کنجد مقشر تخم خشخاش سفید شقاقل مصری مغز سر گنجشک نر خشک کرده
از هر یک پنج مثقال کبابه قرفه خولنجان قرنفل شقاقل از هر یک دو مثقال
و نیم مصطکی اشنه لسان العصافیر سنبل الطیب زنجبیل [illegible] مشک
تخم فرنجمشک از هر یک یک مثقال و نیم بهمن سرخ و سفید تودری سرخ و زرد تخم بادرنجبویه
بوزیدان [illegible] تخم زردک تخم شلغم تخم پیاز تخم [illegible] از هر یک سه مثقال
خار خسک قضیب [illegible] سورنجان [illegible] تخم [illegible] از هر یک [illegible] مثقال
با دو برابر ادویه عسل صاف کرده بقوام آورند معجون سازند قدر شربت

[illegible]

دو مثقال اگر یاقوت سه مثقال مروارید دو مثقال عنبر یکمثقال مشک
نیم مثقال ورق نقره یکمثقال اضافه نمایند هم در تقویت قلب و دماغ
و هم در تقویت باه اقوی میشود و معجون [illegible] که آنرا ماء الحیوة گویند
و شیخ الرئیس در رساله باهیه ذکر کرده و غیر تقویت باه منافع دیگر هم
دارد و تقویت حافظه میکند و رافع نسیان و درد پشت و سلس
البول و اوضاع و مفاصل است و بالجمله اکثر امراض بارده را نافع
است و استعمال آن صاحب مزاج حار را لایق نیست قدر شربت
از یکمثقال تا دو مثقال [illegible] زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی اصل
مغز بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز حلغوزه
بیخ بابونه نارجیل از هر یک ده مثقال تخم بابونه پنج مثقال مویز دانه
بیرون کرده سی مثقال عسل صاف دو برابر اجزا بطریق معمول معجون سازند
قلیل الاجزا کثیر المنافع لنفع مفلوج یکمثقال بخورند خام ده مثقال
شقاقل تودری زنجبیل دارچینی تخم زردک تخم ترتیزک تخم کرفس
انیسون از هر یک سه مثقال اجزا را کوفته و بیخته با دوازده تخم مرغ نیم
برشت بقدری که مجموع اجزا خمیر شود سرشته با دو وزن عسل کف گرفته

معجون

[illegible]

معجون نمایند و هر صبح و شام بقدر دو مثقال میل نمایند و اگر از عقب
هر یک از معاجین مذکوره شیر تازه دوشیده بنوشند انفع است
معجون دیگر که در امر باه مشهور است کنجد مقشر بریان سه رطل مغز بادام
مقشر بریان یکرطل مغز پسته بریان نیم رطل مغز گردو نیم رطل مغز دانه زرد
آلو مغز فندق خشخاش سفید از هر یک نیم رطل مغز نارجیل ثلث ربع رطل
مغز حلغوزه شش رطل تخم شلغم [illegible] زبانه بیست و پنج درم شاهدانه بیست و پنج
درم بطریق معمول ادویه نمایند هر گاه با تمر و رطب و شیره زنجبیل [illegible]
خورده شود اقوی است اغذیه باهیه که [illegible] خصوص باه دارد چنین [illegible]
لحم [illegible] زردک شیر گاو شیر گوسفند گوشت گوسفند گوشت
بره گوشت مرغ و خروس جوان گوشت مرغابی گوشت گنجشک مغز سر
هر یک از اینها و تخم مرغ و تخم گنجشک جگر انگور خربزه شیرین و [illegible]
هندوانه و شفتالو و خیار و گوشت ماهی تازه که گرم تناول نمایند
اغذیه مرکبه آنچه از گوشت [illegible] آورند باید که فربه باشد و از حیوان
جوان باشد و با نخود و پیاز [illegible] بریان کردن در روغن گاو تقویت
[illegible] آورند و تخم مرغ مجرد و یا تنها و غیر مجرد با زنجبیل و [illegible]

[illegible]

و دو درهمی و هرگاه قضیب گاو جوان سوهان کنند با زرده تخم مرغ نیمبرشت خورند
بسیار نافع است و از سبزیها نعناع بخصوصیت باه افزا است و باید
افزودن اغذیه مذکوره و انواع تراکیب که بعضی از آنها معمول و متعارف است
مثل حلیم و شش زنگه و کوکو و انواع کبابها و انواع قلیهها که از لحوم
و بقول مذکوره ترتیب یابند مجرد از ادویه حاده و بسیار گرم و غیر مجرب
بیشتر داخل نمایند و اگر هریسه از گندم و نخود و لوبیا و با گوشت گاو
جوان فربه و گوشت مرغ یا مرغابی ترتیب دهند و با روغن تازه و دارچینی
و قند یا عسل تناول نمایند نهایت نافع است [illegible] در ادهان
بر قضیب مقوی و نعوظ کننده و عضو را کلان کند مشهور است روغن بلسان
از اقوی ادویه است [illegible] هرگاه با چهار برابر آن روغن زنبق بجوشانند
تا خوب پخته شود و هفت شب کف پا را از آن چرب کنند و بعد از چرب
کردن پا را دیگر راه نرود تا صبح بعد از هفت شب در امر باه
[illegible] صاحب تذکره مجرب دانسته است و همچنین چرب
را با روغن نرگس بر کف پا مجرب است و روغن زنبق با مغز [illegible]
بر قضیب و حوالی آن و کمرگاه و پشت مالیدن و ما بین مقعد و انثیین

بمال

بمالند دیگر عاقرقرحا یکدرم مشک نیم درم با هفت مثقال روغن زنبق بمالند
حلتیت با عسل و روغن [illegible] بسیار مؤثر است و روغن [illegible] کرده
دنبه شتر با عاقرقرحا و مشک عنبر نافع است و در جمله معظمات است
ذکر را با [illegible] سبز گاو تازه پوشیده است [illegible] و اگر قدری [illegible]
[illegible] نرم ساییده با روغن گاو آمیخته و مجموع را با شیر گاو مخلوط نموده
طلا نمایند بغایت مؤثر است و اگر قضیب را با روغن زنبق چرب کرده و [illegible]
کرده نرم ساییده بر آن بپاشند بغایت عظیم میشود و شیخ الرئیس این را
مجرب دانسته و نیز [illegible] خشک کرده نرم ساییده با روغن [illegible] بر قضیب
طلا نمایند بسیار انفع است و ایضا ساختن روغن نرگس و روغن
زنبق بطریق روغن [illegible] مشهور است [illegible] تدابیر و افعالی که تهییج باه
و [illegible] و نعوظ است ملاحظه حسن خوبرویان و حکایت و ملاعبت
و مباشرت و معاشرت با ایشان و ذکر صور باه نامه و مطالعه کتب
مصنفه در باه و حکایت مشتمله بر امر جماع و حکایت از اقوال مجامعین
مجامعین و نظر بجفت شدن حیوانات خصوصا اقویای آنها مثل
الاغ و گربه و [illegible] از اقوی مقویات و مهیجات است چنانچه مکرر

بتجربه رسیده است و دلیل این است که خواجه حمید الدین ناگوری است میگوید
المستغنی و رساله ق چکمانه و شیخ داود انطاکی در تذکره میگوید عبارتش
که ترجمه اش این است انفع چیزی که تهییج شهوت میکند بعد از آنکه
یاس کند [illegible] است بعد از آنکه بتجربه رسیده است لکن [illegible]
شیء واحد موجب ملال طبع است و خوردن تکلیف بر قوت [illegible]
باعث لاغری بدن و مورث چیزی و مضعف هضم است و سبب باشد
که فی الجمله تمام شد کلام مذکور دیگر از مقویات [illegible]
پشت ظهار است و دیگر شستن عضو با آب سرد و بعد از فراغ از
مباشرت انفع خصوصا در تابستان اغتسال باب سرد و
استحمام بحمام معتدل در زمستان دیگر ترک جماع و لباسهای
نرم و ابریشمی پوشیدن و در خواب حریر خوابیدن و آوازی معتدل
کردن مانند که تمام چون خصوصا از دست مطبوع مرغوب تقویت
قلب و دماغ کردن بوی خوش بوئیدن خصوصا هرگاه بوی خوش
را از شخص مطبوع مرغوب بشنوند صدای خوش شنیدن غالب
اوقات با سرور و فرح بودن بعضی از چیزها که مضعف باه است

کباید

که باید اجتناب از آنها بکند اضداد آنچه از مقویات مذکور شد جماع
با شخص غیر مرغوب جماع با حایض و زن پیر و طفل کمتر سیزده سال
و زن بد شکل و بیمار و زنی که بعید العهد بجماع باشد مواظبت [illegible] که
بجماع شخص واحد دیگر استمنا بدست [illegible] فصد و حجامت
بسیار کردن مسهل بسیار خوردن چیزهای مسکن مثل زیره و بادیان
خوردن و استعمال گلاب [illegible] که باشد بوی گل سرخ مداومت بخوردن
ترشیها و مبردات و مرطبات مگر در مزاج محرور حرکات عنیفه کردن میان
باز ایستادن با راه رفتن در مکان نمناک و صلب و بر سنگ نشستن
آب بسیار خوردن فکر بسیار کردن مغموم و مهموم بودن و بالجمله آنچه از ادویه و
اغذیه ضد آن چیزی که مذکور شد در ضعف باه نافعست مگر [illegible]
الطبیه والاغذیه کثیر الحرارة در ضعف باهی که منشاء آن حرارت مزاج باشد
ضرر میکند و سوای اینها از مذکورات در این نوع نیز نافعست وجع المفاصل
والنقرس و عرق النسا وجع مفاصل دردی است با ورم و گاهی بدون ورم
که حادث شود در مفاصل اعضا و اگر مختص بانگشتان باخصوص انگشت
ابهام باشد آنرا نقرس گویند و اگر در مفاصل [illegible] کشیده باشد

وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا

اگر و عرق النسا و گویند و سبب هر یک از اینها ریختن ماده است
از مواد به این اعضا و اگر آن ماده خون باشد علامتش سرخی محل
و شدت ورم و وجع و سایر علامات غلبهٔ خون چنانکه در صداع دموی
مذکور شد علاجش در ابتدا فصد باسلیق است از طرف مخالف است
اگر وجع در دست باشد و اگر وجع در پا باشد فصد باسلیق از جانب
وجع و اگر محتاج بتکرار فصد شوند فصد صافن از جانب وجع کنند
بعد التنقیه خوردن منضج از عنب الثعلب گاوزبان بیخ کاسنی شاهتره از هر
یک دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه ترنجبین ده مثقال
و در روز سیم بعد منضج با اضافهٔ سورنجان سه مثقال مویز منقی بیست
دانه تمر هندی ده مثقال پوست هلیله زرد نیم کوب چهار مثقال
فلوس خیارشنبر ده مثقال روغن بادام یک مثقال بخورند و اگر از
یک مسهل تنقیهٔ علت نشود مکرر نمایند و گاه باشد که احتیاج بتکرار
فصد نیز بشود و غذا ترک حیوانی نموده شوربای برنج با شیره بادام و ظرف
سالم بهتر باشد با جمله حضور صاحب هرگاه وجع شدید و با ورم و یا تب
باشد و اگر اینها نباشد گوشت ماکیان جوان خورد و در ابتدا و فصد ال

اگر دلی

و سورنجان و گلاب طلا نمایند و بعد از قطع آزار با صبر که بجسم زنند
و ضماد نمایند و با عدس و پوست خشخاش و با آب گشنیز سبز ضماد
نمایند و آب برگ کاهو و آب برگ عنب الثعلب بهار نیز نافعست و مالیدن
قرص جدوار که در صداع مذکور شد با هر یک با گلاب بسیار نافعست
و بعد از سکون وجع و ورم مرزنگوش و اکلیل الملک و تخم خطمی و آرد جو
ضماد نمایند یا آرد جو با آب گشنیز ضماد گرم نمایند تا الکلیه و [illegible]
شود و اگر ماده صفرا باشد علامتش شدت و حرارت و سوزش
و التهاب و قلت ورم و سایر علامات غلبهٔ صفرا چنانکه در صداع
صفراوی مذکور شد و کم چنان باشد که ماده محض صفرا و صرف
باشد بلکه از خون مخلوط بصفرا میباشد و لهذا در این نوع احتیاج
بفصد است لیکن خون را کمتر از نوع اول باید گرفت و در ابتدا
یک فصد از جانب وجع کافیست و سایر معالجات همانست
که در دموی مذکور شد و اگر ماده بلغم باشد اکثر این است که بی اخلاط
صفرا چنان شد زیرا که بلغم با جهت غلظت و برودت که دارد بدون
صفرا نفوذ در مفاصل نمیکند لهذا در مفاصل بلغمی غیر بلغمی مرکب

صفرا است و بالجمله علامتش سفیدی رنگ و کمی وجع و کمی ورم و حساس
بوجع در عمق و فقدان علامات غلبه صفرا و خون و انتفاع بمسخنات
علاجش خوردن منضج است از گاوزبان بیخ رازیانه اصل السوس
پوست بیخ کبر و بیخ کاسنی از هر یک دو مثقال ترنجبین ده مثقال
تا سه روز روز چهارم سورنجان مصری سنا مکی از هر یک سه مثقال
گل سرخ تربد از هر یک یک مثقال عنب الثعلب بزر بادیان از هر یک دو
مثقال فلوس خیار شنبر ده مثقال اضافه منضج کرده بنوشند و اگر
شب حب اطریفل صغیر سه مثقال با یک مثقال ایارج فیقرا خورده
و طرف صبح مسهل را بنوشند انفع است و اگر یک شب در میان چهار مثقال
اطریفل صغیر را با دو مثقال ایارج فیقرا و یک مثقال سورنجان مصری
بخورند شاید که احتیاج بمسهل دیگر نشود و اگر معجون سورنجان و در روز
مسهل بقدر چهار مثقال تا شش مثقال با آب گرم بنوشند خصوصا
بعد از آنکه دو مسهل مذکور را خورده باشند بسیار نافع است صفت معجون
سورنجان سورنجان شش مثقال ماهی زهره زیره کرمانی پوست
بیخ کبر شیطرج هندی بوزیدان از هر یک دو مثقال پوست هلیله

[illegible]

الخ

هفت مثقال تخم کرفس نمک هندی برگ سنا زنجبیل فلفل سفید بادیان
گل سرخ زنجبیل سقمونیا کشنیز خشک از هر یک سه مثقال
تربد سفید پانزده مثقال روغن بادام چهار مثقال و نیم عسل صاف
صد و بیست مثقال اجزا را بکوبند و با روغن بادام چرب کنند عسل را
بقوام آورده با هم آمیزند و اگر سفوف [illegible] صفت سفوف
منضجه بقدر چهار مثقال با سه مثقال قند سفید و عرق کاسنی
یا گاوزبان گرم کرده بنوشند بهم نافعست صفت سفوف سورنجان و ورق
گل سرخ از هر یک یک مثقال برگ سنا مکی ده مثقال مغز بادام مغز
تخم خربزه کدو از هر یک سه مثقال تربد سفید هفت مثقال
زعفران دو دانگ اجزا را نرم کوبیده سفوف سازند و اگر حب
سورنجان که صاحب کامل الصناعه و بعضی مشایخ ذکر کرده بقدر
دو مثقال فرو برند و آب گرم از عقب آن بنوشند آسان تر است
از مرکبات دیگر نافعست صفت حب سورنجان مصری صبر زرد
پوست هلیله زرد اجزا را مساوی نرم کوبیده حب زنند و خوردن
سکنجبین البزوری بعد از مسهلات مذکوره و همچنین شربت

سفوف سورنجان

صفت حب سورنجان

احوالی که هریک در حقنات مذکوره جیوه نافع است مگر آنکه با علامات
غلبه حرارت بر مزاج شربت اصول مناسب نیست و در این نوع
مفاصل رق کنجی بعد از خوردن مغز از شیره تخم ترب یا آب ترب و نمک
و عسل بسیار نافعست و بسا باشد که احتیاج به فصد نشود و بعد از دوا
و مدت بقی و قدری در این نوع نخوداب و تربد و غیره حلوا و مسهلات
و از ورزش و حرکت و آب سرد احتراز نمایند و بورق ارمنی در نوع منقضه
و صبر سقوطری و مقل ازرق با گلاب طلا نمایند یا بورق ارمنی در نوع طلا نمایند
یا بورق ارمنی و زردالو حامل و خطمی و اقاقیا و صبر سقوطری و مقل با گلاب
طلا نمایند و بعد از مالیدن اینها روغن بادام نافع است و در تسکین وجع
مفاصل در همه انواع ضماد خراطین و مغز استخوان سوخته انسان و اکثر
حیوانات و سورنجان و تخم و پوست خشخاش بسیار نافع است و نشستن
عمق وجع در آبی که بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و صعتر و برگ
و بوده مجموع یا بعضی از اینها جوشانیده باشند و در نوع آخر بسیار نافع است
و نشستن در آبی که علف اسفناخ در او جوشانیده باشند مجربست
و مالیدن مغز قلم گاو با شیر و روغن بابونه در این نوع آخر بسیار نافع است

بادون ادوتا

بادون ادوتا طلاء دیگر که از موی و صفراوی در اواخر و در بلغمی از اول تا آخر
استعمال آن نافع و مجربست صبر زرد و مقل ازرق و زعفران اجزا مساوی
با آب کلم طلا نمایند ضماد دیگر مثل طلای مذکوره جمله با آب و سرکه
طبخ نمایند و قدری عسل اضافه کرده [illegible] باز جوش دهند تا غلیظ
شود و استعمال نمایند ضماد دیگر بجهت مفاصل بلغمی که مسکن وجع
و محلل ماده است مغز بادام چهار جزو عسل روغن تازه
گاوی دو جزو تخم سرکه از هر یک یک جزو سرگین خشک گاو بقدری
که این اجزا را غلیظ سازد و چهار جزو سرگین گاو را نرم کوبیده
جمیع با اجزا مخلوط کرده استعمال کنند حمیات بدانکه حمی را
بفارسی تب گویند حرارت غریبه که در دل مشتعل شود
اعم از آنکه از دل منبعث شود یا آنکه از جانب دیگر منبعث شود
و بدل برسد و بتوسط رگهای جهنده که از دل رسته است و تمام
بدن رسیده است و آنها را شرائین گویند بجمیع اعضا رسد و مشتعل
شود در بدن بکیفیتی که بجمیع یا بعضی افعال طبیعیه ضرر رساند و افعال
طبیعیه فعلهایی را گویند که در صحت بر حسب اقتضای طبیعت صادر

حمیات و جنس دوم مشتمل بر سه جنس است یکی اعضا دیگر ارواح و دیگر
اخلاط اجناس ثلثه حمی که هر یک افراد میدارند به جنسند نزد
که این حرارت اوّلا بالذات متشبث بارواح است و بالعرض
سرایت باخلاط و اعضا کند آنرا حمی یوم میگویند بجهة آنکه غالب ازهاق
ارواح فی الحال در یک شبانه روز منقضی میشود و اگر اوّلا بالذات
متشبث باخلاط شده و بعد از آن سرایت بارواح و اعضا کند
آنرا حمی خلطی گویند و وجه تسمیه واضح است و اگر اوّلا متشبث
باعضا شده و بتبع آن ارواح و اخلاط گرم شده آنرا حمی دق گویند
بجهة آنکه این تب اعضا را میگدازد و باریک میسازد پس اجناس اولیه
حمی این سه جنس است اما یوم که عبارتست از آنکه حرارت غریبه
حمی یوم
اوّلا در روح ایلم رسیده و سرایت بقلب کند و مشتعل در قلب شده
باشد و از قلب بتوسط شرائین بتمام بدن و اخلاط سرایت کند
همه را گرم کرده باشد و این تب را از اسباب ظاهره که میرسد مثل
سرمای شدید و فرو رفتن در آب سرد و گرمای شدید و خوردن غذاها
و دواهای حار و مثل هم و غم و خوف و غضب و غیر ذلک از اسباب نفسانیه

و این

حمی یوم سددی
و این تب را بحسب کثرت اسباب انواع میباشد یکی [illegible]
اعضا [illegible] نوع کثیر الوقوع میشود حمی یوم سددی و این تب از رسیدن
هوای سرد و آب سرد ببدن حادث میشود علامت تبش تقدم سبب
و وجع و تمطی که بفارسی کش آمدن میگویند و تثاؤب که بفارسی خمیازه
گویند و بسیار بول کردن و گاه باشد که مکرر اندک سرمایی عارض شده باشد
و این تب را دو عرق گویند که از جا شدن اکثر رسیده علاج باید که اوّلا
بپوشند و اعضا را مالند که گرم شود و پاها را با آب گرم بگذارند و لعاب
بهدانه و خاکشی گرم بنوشند و از هوای سرد و آب سرد و ترشیها و امثال
احتراز کنند و غذا آش شوربای برنج و ماش و اسفناج و مثل اینها
و چلاو و زرده تخم مرغ نیز مناسب است و اهتمام کنند تا عرق بیاید
حمی یوم حرّی
و تب رفع شود حمی یوم حرّی سبب این تب طول مکث در آفتاب گرم
یا نزدیک در آتش یا حمام بسیار گرم میباشد علامت تبش تقدم
یکی از اسباب مذکوره است و سرخی چشم و افروختگی رخسار و صداع
و تشنگی و زیادتی حرارت و التهاب در سر علاج سرکه و گلاب و روغن
گل سرخ بر سر مالند و ببویند یا آنکه صندل سرخ و سفید با گلاب

با آب خیار یا آب گشنیز سبز بر سر بمالند و بیویند و اگر کافور نیز داخل
کنند مناسب است و آب سرد بیاشامد و خوردن شیره تخم خرفه
و گشنیز و عناب و بذرقطونا و عرق مجوی یا بعض نافع است و غذا آش
انار یا زرشک یا تمر و خروسبیکه و بعد از خروسبیکه تا تب دفع شود

حمی یوم وجعی

حمی یوم وجعی سبب این تب وجع شدید عضوی از اعضاست مثل چشم
و گوش و غیر ذلک از اعضا علامتش وجع و وجع است در عضوی خاص علاجش
تسکین وجع آن عضو است او بنحویکه در معالجات آنها مذکور است و از جمله مسکنات
اوجاع حس عضو را کم کند و آن تر مالیدن افیون حاصل میشود و بعد از سکون
وجع اگر حرارت باقی باشد علاجش استراحت و خواب کند و روغن گل سرخ
بر تمام بدن مالیدن

حمی یوم تعبی

حمی یوم تعبی سبب این تب رنج و تعب بسیار است بدنی
مثل حرکت بسیار علامتش تقدم سبب است و ازدیاد گرمی مفاصل و سایر
اعضا و خستگی بسیار علاجش آسایش و استراحت و مالیدن که و خواب و مالیدن
روغن گل سرخ بر بدن و غذاهای بارده و رطب خوردن مثل گوشت بزغاله
و مرغ و چوجه با اسفاناج و زرده و سفیده تخم نیم برشت و خوردن گلاب و نبات حمی یوم سهری

حمی یوم سهری

سبب این تب بیخوابی مفرط است و علامتش تقدم سبب است و علاج

که در تعبی مذکور شد علاجش علاج تعبی حمی یوم نزلی سبب این تب نزله

حمی یوم نزلی

و زکام است و علامتش تقدم نزله است و علاجش علاج نزله است

حمی یوم تخمی

بنحوی که مذکور شد حمی یوم تخمی سبب این تب هضم نشدن و فاسد شدن
غذاست در معده علامتش تلخی آروغ ترش است یا بدبو و سنگینی
معده و سوزش معده و گاه باشد که درد معده نیز باشد علاجش قی
تا کردن معده را از آن غذای فاسد پاک کنند و اگر قی بسهولت نشود آب
نیم گرم و نمک بسیار بنوشد و قی کنند و اگر طبیعت اجابت میکرده باشد
احتیاج بقی نیست بلکه چند صباح آب گرم از بالا بیاشامد تا
غذای فاسد را از تحت دفع میکند و تا معده پاک نشود غذا نباید بخورند
و بعد از نقای معده اگر سکنجبین و قلیه زرشک یا سماق یا غوره
میل نمایند و بدانکه در جمیع انواع تبهای یومی بعد از انحطاط
تب روغن حمام مستدلک از انفع معالجات است و بدانکه جمیع
انواع مذکوره از حمیات یوم هرگاه از چهار روز تجاوز کند و تب دفع
نشود و تب ظاهر و واضح است منقلب به تب خلطی شده و این معالجات
دیگر مفید نیست بلکه معالجه تب خلطی بدستورش در هر مزاج و هر شخص

بحسب انتقاض باید کرد و اما خلطی که عبارت از تبی است که اخلاط
بسبب عفونت گرم شود و آن حرارت بقلب برسد و از آنجا سرایت
بجمیع اعضا و ارواح بکند و این تب را عفونیه گویند و سبب عفونت
اخلاط یکی از سه وجه میباشد یکی سده که باعتبار کثرت یا غلظت
یا لزوجت خلط در مجاری بهم رسد و آن ماده که بسبب سده محبوس
شده باشد متعفن شود دوم از اسباب عفونت اخلاط غذای
نامناسب است که باعتبار رداءت جوهر مثل ماهی تازه یا باعتبار
سرعت قبول فساد مثل شیر یا باعتبار غلبهٔ رطوبت بر جوهر
آن مثل میوه‌های بسیار رطب یا باعتبار عدم استعداد آن
برای هضم کامل مثل خیار یا مثل جمع میان اغذیه مختلفه در هضم
فساد پذیرد متعفن شود سیم از اسباب عفونت اخلاط هوای
وبائی و هوای متعفن از اسباب بادیه واردی است که باستنشاق
و از راه مسامات جلد باخلاط میرسد و متعفن میکند و جنس اخلاط
چهار است خون و صفرا و سودا و بلغم تبهای عفونیه نیز چهار است
بعدد اخلاط و هر یک از این اخلاط اربعه یا داخل در عروق

متعفن

متعفن میشوند یا خارج از عروق مثل معده و کبد و غیر ذلک پس
هرگاه تعفن داخل در عروق باشد تب لازم میباشد و قلع نمیشود
مگر بزوال مرض و اگر عفونت خارج عروق باشد تب دایر میباشد
بحسب نوبه که از برای ماده متعفنه میباشد چنانچه در هر یک مذکور خواهد شد
تب دفع میشود و باز در نوبه دیگر می‌آید تا مرض زایل شود پس تبهای
عفونی هشت است زیرا که هر یک از اخلاط اربعه تعفن آن یا داخل
عروق است که تب لازم و برطرف نمیشود مگر بزوال مرض یا خارج
عروق است که تب دفع میشود و باز از نوبه دیگر عود میکند بحسب ماده
که چنانچه ضابطه نوبه هر یک مذکور خواهد شد و چونکه خون در خارج عروق
نمیباشد مثل اخلاط ثلاثه دیگر لهذا تب دموی دایر نمیباشد و تب
دموی خارج عروق تبی است که بسبب آن اورام حادث باشد
یا به نحوی که مذکور خواهد شد اما تب دموی که ماده آن در داخل عروق باشد
بر دو قسم است اول آنکه از حدت و غلیان خون حادث شده
باشد نه آنکه عفونت در او باشد و این نوع از تب دموی فی الحقیقه
قسمی است علیحده که داخل در تبهای عفونیه نیست زیرا که

و هکذا

که عفونت نیست و در تحت حمیات یومی و دق غیره داخل نیست و لهذا
این تب را تب خلطی میتوان گفت و تب عفونی نمیتوان گفت
زیرا که منشأ این تب خلط است و عفونت نیست اول آنکه متعفن شده
باشد دوم آنکه از غلیان و حدت خون باشد بدون عفونت
که مذکور شد که قسم علیحده و در تحت هیچیک از اجناس یومی و دق و عفونی
نیست آنرا سونوخس گویند علامت آن سرخی رنگ رو و چشمها و
زبان و پری رگها و سرخی بول و تشنگی و شیرینی دهان و سایر علامات
غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد دیگر از علامات این تب
آنست که حال مریض چنانچه در تب صفراوی لازم یکروز سبک تر
دیگر روز سنگین تر است نیست بلکه همه روز یک قرار است
دیگر از علامات آنکه سرما و لرزی با این تب نمیباشد علاج آن
فصد است در ابتدا از رگ باسلیق و اگر درد سر سنگینی باشد یا صداع
باشد فصد از قیفال کنند و بقدر قوت مریض خون بگیرند بلکه بقدری
که قریب الغشی برسد خون بگیرند بسا باشد که حاجت بتدبیر دیگر نشود
و بالفصد دفع تب شود و اگر تب دفع نشود منقی از عناب سپستان

سونوخس

از هر یک

از هر یک ده دانه شیره تخم کاهو و کدو هر یک دو مثقال تخم خشخاش سفید نیم
مثقال شیرخشت دو مثقال بنوشند و در روز پنجم عنب الثعلب
خیار زه تخم کاسنی تخم خطمی نیلوفر از هر یک دو مثقال عناب سپستان
آلوی بخارا از هر یک ده دانه تمر هندی شیرخشت ترنجبین فلوس خیار
چنبر از هر یک دو مثقال روغن بادام یک مثقال بنوشند و همچنین
در ششم و هفتم منضج مذکور را و در هشتم مسهل و در نهم نیز منضج را
و در دهم مسهل را میدهند و اگر احتیاج بتکرار فصد باشد یا در هفتم یا
در نهم تکرار فصد یا حجامت میان شانه نمایند و اگر مسهل کفایت
نکند در حادی عشر مسهل دیگر بنوشند و غذا شوربای برنج و اسفناج
و کدو میدهند و تمر و زرشک و غوره با شوربا میدهند و ماش
و عدس مناسب است و از میوه خیار و هندوانه و کاهو و آلوی زرد
و انار شیرین مناسب است و کاهو بسیار نافع است و آب سرد بسیار
نافع است چنانچه شیخ الرئیس فرموده که بصاحب این تب چندان
آب سرد دهند که رنگ روی آن بسبزی مایل شود البته این تب دفع
میشود و ماء الشعیر هم دوا و غذا مناسب است بر صاحب این تب دا

و بعد از دو از دهم شیره تخم خیار تخم کاسنی از هر یک دو مثقال
با سکنجبین ساده ده مثقال می بخشند و بعد از چهاردهم مسکن
تب گوشت خروس بچه و مرغ می خورانند و پرهیز تا زوال تب بالکلیه
نگاه دارند و از مبردات مذکوره می بخشند تا رفع مرض و صحت
کامل حاصل شود انشاء الله تعالی تب دموی که از عفونت خون حادث شده
باشد و آن را مطبقه گویند علامتش همان علامات سونوخس است
و قلق و افزون خفگی و تنگی نفس و گاه باشد که بیهوشی نیز با این تب هم
رسد و بالجمله اعراض این نوع اشد از نوع اول است علاجش
بعینه همان علاج نوع اول است و اخراج خون و تبرید و سایر تدابیر
در این نوع بیش از نوع اول ضرور است و بعد از چهاردهم
قرص کافور مناسب است که با لعاب بذر قطونا و شیره تخم خرفه
و شربت نیلوفر داده شود در صفت قرص کافور طباشیر گلسرخ تخم خرفه تخم کاهو از
هر یک پنج مثقال تخم کاسنی رب السوس صندل سفید از هر یک
سه مثقال مغز تخم خربزه چهار مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال ترنجبین
هشت مثقال کافور یک مثقال با لعاب بذر قطونا قرص سازند

صفت قرص کافور

و نیم مثقال هر روزه می بخشند تب دموی که بسبب تعفن عفونت خون
خارج عروق باشد آن تب نوبتی است که علت آن اورام دمویه حادث
مثل ورم دماغ که آنرا برسام گویند و ورم اعضای سینه و پهلو که
ذات الصدر و ذات الجنب گویند و ورم شش و ورم معده و ورم
کبد و غیر اینها از احشا و تب دموی خارج عروق نیز چون که در اخلاط ذکر
یافته نیست زیرا که خون در خارج عروق نمیباشد و علاج آنها منوط
برای طبیب است و خارج از موضوع این کتاب است نهایت چون
ضابطه حصر ازبرای انواع تبهای عفونی قرار دادیم لازم بود که اشعار
بانها نمود و معلوم شود که بعضی از انواع تبهای دموی هست که علاج
آن مذکور نشده تب صفراوی آن نیز لازم است که ماده آن در داخل
عروق است یا بیرون که ماده اش خارج عروق است تب لازمه صفراوی
آن نیز دو قسم است یکی آنکه ماده صفرا در عروق حوالی قلب یا عروق
تمام بدن متعفن شده باشد و این را محرقه گویند و دیگر آنکه صفرا در داخل
بعضی از عروق بدن متعفن شده باشد در عروق حوالی قلب و این را تب
لازمه گویند لازمه علامتش لزوم تب است و تشنگی بسیار و تلخی دهان

[illegible]

[illegible]

و زردی رنگ و روی و چشمها و بیخوابی و قلق و اضطراب و هذیان و صداع
و خشونت زبان و زردی آن و گاه باشد که زبان سیاه شود و رنگینی بول
با رقت و اینکه یک روز احوال مریض سبک تر و دیگر روز سنگین تر است
علاجش بنحوی است که در سونوخس مطبقه مذکور شد سوای فصد و تبرید
و در این نوع پیش از همه تنقیهای خلط را باید کرد و آب سرد و برف و یخ
مکرر باید داد و از میوهای رطب در هر فصل آنچه باشد چنانکه در تب
دموی مذکور شد باید داد و ماء الشعیر مکرر باید داد و آخر روز لعاب
بذر قطونا و بهدانه و خاکشی و عرق نیلوفر و بید و کاسنی باید داد
و مزوره اسفناج و کدو و ماش و برنج که با ماء الشعیر پخته باشند
با تمر هندی یا زرشک یا اسفناج و برنج و بعضی ماش یا ماش و برنج
و آب انار و این با شیرخشت در این تب بعوض منضج مناسب است
و در این تب و تب دموی اگر تب ناشیه ثقل جسم باقی باشد و از
بی اشتهایی و خشونت زبان و شدت تب معلوم شود که هنوز
ماده باقیست در روز شانزدهم مسهل بطریق مسهلات قبل
بدهند و بعد از این بازبحرانات به دستور مذکور و اگر در این تب

[illegible]

دموی مواد منتشره در دماغ باشد علامتش بیهوشی زیاده و هذیان و شدت
صداع و بیخوابی است در روز مسهل طرف صبح اسهال باین نسخه [illegible] مثقال
با شیرخشت ده مثقال یا آب کاسنی سبز بیست مثقال بنوشند
با شیره تخم خیار تخم کدو شیره تخم کاهو از هر یک سه مثقال شیره
تخم کشنیز یکمثقال لعاب بذر قطونا و بهدانه با عرق بید و کاسنی
و نیلوفر از هر یک که باشد با شیرخشت ده مثقال بنوشند و
مسهل را بطریق احتقان بعمل آورند باین دستور که اول آب
گرم با نیم مثقال نمک طعام و یک مثقال روغن بادام بریزند بعد از آن
حقنه لینه تخم خطمی خیارین بیخ کاسنی بنفشه نیلوفر گل خطمی از هر یک
دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه روغن بادام چهار مثقال
شیره جو ده مثقال تخم کدو یا دیگر صاف نموده و چهار بخش کنند
و هر بخش را یکدفعه بریزند و با آثار میل ماده بدماغ چنانچه مذکور شد
صندل سرخ و سفید سوده را با قلیلی کافور و گلاب و آب کشنیز و آب
خیار و اندکی سرکه در شیشه کرده مکرر در پیش دماغ مریض بدارند
و اگر همه این اجزا یافت نشود بعضی از آنها کافیست و اگر مریض را

ضعف زیاد باشد در آخر هر روز ها و در هر صبح ها دکمی اسفناخ و سرداده
از هر یک چهار دانگ یا نیم مثقال با آب سیب بدهند و اگر مجموع اینها
یافت نشود بعضی از آنها کافیست و در این تب در شب هفتم و یازدهم
و چهاردهم پاشویه نمایند باین نحو که پای مریض را در آب معتدل
الحراره که برگ بید و جو نیم کوب و گل خطمی و بنفشه در او جوش داده باشد
بسیار بگذارند و بمالند و اگر این اجزا یافت نشد آب گرم کافیست و در این
تب مریض را لباس بسیار نپوشانند و مکرر باد بزنند و صندل سرخ و سفید
بر پهلوی پستان چپ بمالند و بالجمله در این تب کوتاهی در تدبیر نکنند
تب لازم که صفرا که در بعضی از عروق متعفن شده باشد نه در عروق
حوالی قلب علامتش نیز لزوم تب است و تشنگی و تلخی دهان و زردی زبان
و زردی در وقت بول و بالجمله علامات خفیفه محرقه است و اعراض صعبه
محرقه از علائم هذیان و اضطراب و قلق زیاد و سایر اعراض صعبه که در محرقه
مذکور شد نیست خلاصه آنکه تب لازم صفراوی هر گاه با اعراض شدیده
صعبه باشد محرقه است و هر گاه این اعراض صعبه نباشد مسمّی است
بتب لازم و الا در ماده شریکند لهذا علاج این علاج محرقه است

مکرر تدبیر در این نوع کمتر از محرقه باید نمود و الا در جوهر او غیر آنچه مذکور
مشترک است تب غب صفراوی دایره که ماده اش خارج عروق
مثل معده و کبد و طحال و مراره و غیر آنها از فضاها که در جوف
بدن باشد متعفن شده آنرا غب گویند و علامت آن آنکه تب
که از شدت و سرمای خفیف باشد و تب بالا میرسد و بعد از تب عرق
می آید و بعد از تب عرق بالکلیه رفع میشود و در روز دیگر تب نمی آید
تا آنکه روز سیم باز از روی سرما و تب و عرق میشود و همچنین اگر در علاجش
تعلل باشد و مدت این تب از اول نوبه تا قطع شدن تب از ده
ساعت نمیگذرد که اگر از این مدت تجاوز کند معلوم میشود که ماده صفراوی
خالص نیست بلکه مرکب است چنانچه در انواع تبهای مرکبه مذکور خواهد شد
دیگر از علامات این تب تشنگی است و تلخی زبان و زردی رنگ
رو و چشم و تهوع و قی صفراوی و قلق و اضطراب در وقت نوبه
و زردی بول با شدت بدبویی و سایر علامات غلبه صفرا چنانچه در
صداع صفراوی و تب لازم صفراوی مذکور شد علاجش علاج
صفراوی لازم است مگر آنکه مسهل را در روز غیر نوبه باید داد

بهر روزی که اتفاق افتد بالجمله در این تب تبرید شکم و حقنه دیر اللقم معالجه
بنوعی محرقه باید نشود مگر آنکه محرقه محتاج به تبرید باشد و در این محرقه
بلغمیه محرقه جایز نگردد و تعیین ایام خوردن مسهل در نوع آخر منضج در نوع
اول خیست بلکه مسهل باید دو روز غیر نوبه داده شود اما تب بلغمی آن
نیز ماده اش یا در عروق است که آنرا لثقه گویند یا خارج عروق است
که آنرا مواظبه گویند لثقه علامتش لزوم تب است و حرارت ملایم
و در صورت و هیئت چشمها اندک تهیج ظاهر باشد و در اشتها کمی پیدا شود و علامت
صفرا از تشنگی و تلخی دهان و خشکی کام و زبان و قلق و اضطراب و سایر
علامات صفرا نیست و آب دهان بسیار پیدا شود و بول در این تب غلیظ
پیدا شود گاهی سفید رنگ پیدا شود و گاهی سرخ میزند و غثیان و قی
بلغمی پیدا شود و طعم دهان گاهی شور است اگر سبب عفونت بلغم مالح باشد
و گاهی ترش است اگر سبب عفونت بلغم حامض باشد و رنگ رو در این
تب برنگ خلط مایل بزردی نباشد خصوصا در اوائل و سستی و کسالت
لوازم این تب است علاجش ابتدا منضج باید داد از عنب الثعلب
بیخ کاسنی اصل السوس تخم خطمی گاو زبان از هر یک دو مثقال

سپستان

[illegible]

لثقه

سپستان پانزده دانه ترنجبین ده مثقال دو روز و در روز ششم تسهیل از اجزا
ی منضج مذکور باضافه سنا مکی سه مثقال گل سرخ یک مثقال عناب
ده دانه [illegible] دو مثقال فلوس خیار شنبر ده مثقال روغن بادام
یک مثقال دو روز دهیم و چون اسهال واقع شد تا شام همچنین در سایر ایام
منضج مذکور را و غذا اندک تا شام اسهال شود ماء الشعیر با شیره
بادام ظرف شام حلوا و با زرده تخم مرغ و اگر آثار برودت ماده و غلبه رطوبت
دهان و کسالت و سستی اعضا باشد بعد از هضم گوشت مرغ و جوجه و امثالها
نخود میتوان داد و از میوه و ترشیها و آب بسیار سرد و چیزهای [illegible]
نمایند که در این تب مناسب است و گاه با بزر قطونا [illegible] و بعد از
شام دهیم اگر رفع شود فبها و الا سه روز هر روز گلقند آفتابی ده مثقال
و هفت مثقال سکنجبین بخورند طریق ساختن گلقند که ورق گل سرخ
تازه را ریزه کرده با شکر بقوام آورند در آفتاب گذارند تا چهل روز
و اگر در ماه بگذارند بهتر است و اگر خشک شود شکر را اگر جوش بزنند تا
خوب صاف آید و بعد از آن سکنجبین بزوری باین دستور که روز اول
چهار مثقال روز دویم تخم کاسنی روز سیم شش مثقال و چهارم هفت

[illegible]

مثقال شیره تخم کاسنی یک مثقال و شیره بادیانه یک مثقال بیاشامند و اگر
در شب تشنگی بسیار پیدا شود هر روز قرص زرشک صغیر بقدر نیم مثقال [illegible]
نمایند و اگر معده ضعیف باشد دهن او خشک شده باشد و [illegible] باشد و عطش زیاده
نباشد قرص ورد با اضافه سکنجبین بزوری هر روز نیم مثقال بیاشامند و این
غذا [illegible] تا [illegible] روز و اگر طبع خشک باشد بعد از [illegible] شش روز
سکنجبین بزوری [illegible] بیاشامند از ریوند چینی یک مثقال نیم ترنجبین یک مثقال و نیم [illegible]
[illegible] دو دانگ عصاره غافث دو دانگ [illegible] نیم مثقال [illegible] اجزا را
حب کرده فرو برند و از عقب آن ده مثقال ترنجبین را در عرق کاسنی حل کرده
نیم گرم بنوشند و ترنجبین بعد از [illegible] اسهال [illegible] بیاشامند
صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی [illegible] بیخ [illegible] تخم کرفس تخم خیار
از هر یک چهار مثقال [illegible] پنج [illegible] کاسنی ده مثقال تخم خربزه [illegible] چهار مثقال
تخم کشوث ریشه کشوث از هر یک سه مثقال تخم کرفس انیسون گل سرخ
از هر یک دو مثقال اجزا را نیم کوب کرده [illegible] بکشند و صاف کنند
و با شکر سفید یا قند سفید بقدر [illegible] درم [illegible] قوام آورند
صفت قرص زرشک صغیر زرشک از دانه پاک کرده [illegible] مثقال و نیم

صفت سکنجبین بزوری

صفت قرص زرشک صغیر

[illegible]

تخم کاسنی تخم خرفه [illegible] مغز تخم خیار از هر یک [illegible] مثقال و نیم ورق گل سرخ
دو مثقال و نیم ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک نیم مثقال اجزا را
کوبیده و با لعاب بزر قطونا قرص سازند **صفت [illegible]**
ورق گل سرخ شش مثقال رب السوس چهار مثقال سنبل الطیب
یک مثقال [illegible] شیره [illegible] مثقال عصاره غافث چهار مثقال اجزا را کوفته
و بیخته قرص سازند وعده او [illegible] بخوردن گلقند و سکنجبین [illegible]
بعد از سکنجبین بزوری [illegible] و گاهی گلقند را با دو دانگ مصطکی بیاشامند
و گاه باشد که [illegible] بخوردن گلقند و سکنجبین [illegible] سکنجبین بزوری
و هر سه چهار [illegible] و اگر [illegible] بیاشامند **صفت [illegible]**
ریوند چینی مصطکی از هر یک دو مثقال ترنجبین [illegible] مثقال [illegible] سفید
چهار مثقال اجزا را کوبیده سفوف سازند و اگر [illegible] با گلقند ضم
نموده بخورند و از عقب آن [illegible] آب [illegible] گرم بنوشند هم خوب است و در اواخر
تب [illegible] مرض [illegible] خوردن [illegible] و لیطوس با تریاق فاروق هر روز
بقدر نیم مثقال مناسب است و غذا [illegible] هم [illegible] با گوشت مرغ
و گوسفند [illegible] طرف شام [illegible] و اگر [illegible] تب

[illegible]

[illegible]

۱۷۲

کرده شود و ذبول نماند قرص ریوند چینی نافع و مجربست خصوصا هرگاه
در جگر یا سپرز صلابت یا ورمی باشد یا آنکه تب در صورت دق یا دو ستها
باشد سکنجبین بزوری یا سکنجبین ساده و بقدر نیم مثقال تا یک مثقال از قرص
ریوند و صفت آن ریوند چینی شش مثقال فوه که عبارت از روناس است
دو دانگ از هر یک سه مثقال انیسون تخم کرفس عصاره غافث
از هر یک دو مثقال اجزا را کوبیده قرص سازند و هرگاه این تب
از این تدابیر دفع نشود آن را بلغمیت چنانچه مذکور شد شربت اصول
می دهند خصوصا هرگاه ماده ورم است و درد شکم باشد و می باید با این دستور
که از چهار مثقال تا هفت مثقال بدهند و در هفت مثقال که رسید مدتی دهند
تا دوازده روز و اگر زود نفع ظاهر شد تا بیست و چهار روز می دهند هر روزه
با شیره رازیانه و تخم کاسنی از هر یک یک مثقال و دو درم از سکنجبین
یکی از سکنجبینها که مذکور شد و صفت شربت اصول بیخ کرفس بیخ رازیانه
بیخ کاسنی از هر یک ده مثقال پوست بیخ کبر هفت مثقال رازیانه تخم
کرفس تخم کاسنی از هر یک هفت مثقال فقاح اذخر سنبل الطیب
اسارون سپستان از هر یک سه مثقال و نیم مویز منقی بیست دانه انجیر زرد

قرص ریوند چینی

شربت اصول

دوازده

دوازده عدد سپستان سی عدد عناب چنانچه رسم است شربت سازند و در کهنگی
تبهای بلغمی و در یک جا بقدر دو دانگ تا نیم مثقال عصاره غافث با سکنجبین
ساده کرده و اگر هر روز تا شش روز دهند نفع تمام است و گاهی با آب بادیان
هم نفعیست اما تب بلغمی که ماده خارج عروق متعفن می باشد که در نزد اطبا
دائمیه خوانند علامتش آنست که نوبه هر روزه می آید و سرمای بسیار
شدید می باشد و لرز کم می باشد و زمان سرما طولانی می باشد و نوبت نوبه و تب
طولانی می باشد گرمی ابتدا مدت این تب اقل از ساعت است و بعد از آن کم
عرق می آید و ثبات الکلیه ضعیفا رفت می کنند و اگر ضعیفا رفت کند تا آنکه تب بسیار
کم می باشد که باز نوبه می آید و سایر علامات آنچه است که در بلغمیه لازمه
مذکور شد علاجش نیز تنقیه و دستور است و در این تب قی در وقت نوبه بسیار
نافع است چنانچه قلع این نوبه بعد از مدت اندک می شود و خصوصا اگر قی
در وقت ضم نقد آب ترب و سکنجبین و نمک خواه شود و قی شود
و خوردن سکنجبین با آب گرم پیش از وقت نوبه بعد از آن قی کردن نافع
و سایر تدابیر خواست که مذکور شد و در این تب و تب بلغمی لازمه
از معالجه معمول اهم شمرده اند زیرا که ماده این تب بلغمی است و ماده بلغم

حمی بلغمیه

و بعد نضج هر یا بعد دو روز ریاضتی می شود پس طبیب هر ایامی حب یک مثقال ایارج
فیقرا خورانند و ترک علاج نه مناسب بلکه لازم است اهتمام در تحلیل آن نموده تا صحت
حاصل شود انشاء الله تعالی حمی سودا سوداوی ماده آن غیر با داخل عروق است
یا خارج عروق و آنچه داخل است و داخل عروق است آن را ربع لازم گویند
و آنچه خارج عروق است از اربع دایر گویند ربع دایره نادر الوقوع است
باعتبار قلت عروق و اگر گاهی اتفاق افتد بعد از تبهای دیگر است
که ماده آن محترق شده و منتقل باین تب شده است و علاجش معالجه
شافی است و معالجه ربع دایره چنانکه مذکور خواهد شد ربع دایر
آن نیز کم اتفاق می افتد که احتیاج باسهال شود بلکه غذا باید ملطف
دیگری باید علاجش آنست که یک روز در میان تب است و دو روز
نیست و در روز چهارم از نوبه سابق باز نوبه تب لازم می رسد و لرز
در این تب در اوایل بسیار کم می باشد و هرچه کهنه تر می شود لرز
شدید می شود و آن نشان نضج ماده است و زوال مرض است
دیگر هرگاه در این تب سپرز بزرگ شد بد علاج شود و در اول خود گویا که پیش از تب
بدن شکسته می شود و مفاصل شکم درد می کند و تب بسیار شدید نمی باشد

البحران

از تب ملخص شده تر است اما تب صفراوی خالص است و وقت نوبه این تب
غالبا یک شبانه روز می باشد و اکثر ربیع است که از ابتدا نوبه آفت
سپرز مثل ورم و صلابت سپرز می باشد و علامات غلبه سودا باشد
چنانکه در تب آن مذکور شد معلوم می شود که ماده محترق از آن خلط است
علاجش آنست که منضج این تب در اوایل بلکه تا نضج ماده نشود
زیرا که ماده این تب عسر النضج است و قبل از نضج شروع در رفع شدن
خطرهای عظیمه دارد و غذا باید که از اسفیدباج باشد و از مولدات سودا
مثل بادنجان و عدس و بقول شده و خبزهای خشک و نمک سوده و گوشت
قدید و پنیر کهنه و سایر مولدات سودا و اغذیه غلیظه احتراز نمایند و بجهت
هر یک از انواع سودا که مورث این تب شده در اصلاح و نضج آن
کوشند چنانکه از احتراق صفرا یا خون یا بلغم سودا باشد علاجش علامات
غلبه صفرا دانسته چنانکه در تب دموی و صفراوی مذکور شد باید که
مداومت بخوردن سکنجبین و عرق کاسنی یا عرق شاهتره و آب
انار می کنند و آب انار و اگر گاهی حبس در طبع باشد با شیرخشت
والا خیار شنبر و گاهی با قند یا طبا شیر ... و از مسهلات ...

و هرچه باعث خشکی و رطوبت اعضا را [illegible] و در سرما هر روز [illegible]
[illegible] و کلنده و آنچه بسیار الکون [illegible] سپیده [illegible] حکیم محمد گیلانی
در شرح قانون میگوید که مراد از نفخ [illegible] عارض شده [illegible]
مردم [illegible] که ایشان [illegible] [illegible]
مرا بخوردن مسهل [illegible] اشتم [illegible]
ایشان مسهل [illegible] [illegible]
آن [illegible] خوردم [illegible] اشتم که [illegible] از [illegible]
تا آنکه مرا خواب [illegible] در عالم [illegible] دیدم که مردی [illegible] لباس سفید [illegible]
کسی [illegible] گفت که این [illegible] است [illegible]
رفتم [illegible] روغن الکنم [illegible] مرا [illegible] خوردن مسهل [illegible] کنم
و استفراغ [illegible] و گفت [illegible] حکیم گفت [illegible]
علاج [illegible] مسهل [illegible] بلغم
[illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] حکیم [illegible]

جمع [illegible]

چه چیز است گفت که آنرا [illegible] رسیده خوب و من از خواب بیدار شدم
و با اصحاب خود [illegible] الکنم و مسهل بخوردم بعد از [illegible] غذا و آب [illegible]
بر همان کردم و در یک هفته رفع مرض شد باذن الله تعالی تمام شد کلام حکیم
گیلانی رحمه الله و در این نوع احتقان از شیر [illegible] و روغن لازم است
و گوشت بسیار تا آنکه مثل بره و بزغاله و مرغ [illegible] و سیب [illegible] نفخت
و حمام در همه انواع نفخت [illegible] اگر ماده سودا از احتراق بلغم یا سودا [illegible] سپیده
و علامتش [illegible] برودت است چنانچه در تب بلغمی مذکور شد باید که
مداومت بخوردن گلقند یا سکنجبین و عرق شاهتره بکنند و گاهی گلقند
با مصطکی بخورد و از میوه پرهیز کنند و گاهی اطریفل صغیر [illegible]
میل کنند و گاهی [illegible] که عرق [illegible] که [illegible] شیره کشیده با سکنجبین
[illegible] سکنجبین [illegible] اگر با [illegible]
باشد [illegible] وقت [illegible] در همه انواع نفخت و در اواخر مداومت
بخوردن [illegible] و معجون [illegible] بسیار نافعست
میر [illegible] الدوله در خلاصة التجارب میگوید که [illegible] و در این باب
بسیار نافعست [illegible] است [illegible] حضرت [illegible]

که او را وجع جگر او را بیست ان عماد الدین جعفر بود که یکسال داشته و اطبای
عراق از معالجهٔ آن عاجز بودند از این دوا دو نوبت خورد و صحت
یافت تمام شد کلام صاحب خلاصه و وقت خوردن محذورات
در ساعت قبل از آمدن نوبه است طریق ساختن معجون [illegible]
موافق نسخهٔ کامل الصناعه که نزد حقیر بهترین نسخهاست اینست
زعفران پنج مثقال خشخاش سفید بذر البنج از هر یک چهار مثقال
افیون ده مثقال فطراساليون که تخم کرفس جبلی است چهار
مثقال تخم کرفس مصطکی [illegible] مثقال سنبل الطیب چهار مثقال
ساذج هندی سلیخه حب بلسان عاقرقرحا فرفیون از هر یک یکمثقال
اجزا را نرم کوبیده و بروغن بلسان چرب کرده با سه برابر عسل صاف
بقوام آورده سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت از قدر
نخودی [illegible] موافق نسخهٔ قانون خشخاش سفید بذر البنج
از هر یک چهار مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل
الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک یکمثقال اجزا را کوفته و بیخته
با سه وزن دارو عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته و بعد از شش ماه

[illegible]

[illegible]

الحکم

استعمال نمایند طریق ساختن معجون جوز ماثل بنج یکمثقال راوند چینی ده
مثقال جوز ماثل که آنرا تاتوره گویند سه مثقال اجزا را کوفته با سه برابر
مجموع عسل بقوام آورده سرشته و قدر شربت نخودی و نوبهٔ ربع هرگاه
مادهٔ آتش بسیار نباشد بنهج مذکور تدبیر مطلوب آید بعد از هفتگی او و
باهمین محذورات کفایت میکند و احتیاج بتنقیه نمیشود و اگر ماده
بسیار در بدن باشد تنقیه بطلب باید آید تا دفع مرض بشود و تنقیه را اگر
بعد از شش ماه بکنند بهتر است و بعض اطبا تنقیه را انکار بعد از هفتها دو روز
کرده اند و ما التجربة تنقیه کنیم بسبب غلط و ورث مرض باید بعمل آید چنانچه ماده اگر
از احتراق خون باشد علامات آتش مذکور شده علامات غلبهٔ خون است
چنانچه مکرر مبین شده اولا فصد باسلیق بکنند و ملاحظه نمایند
اگر خون بسیار سیاه و غلیظ باشد بگذارند تا بقدر شصت مثقال بیاید و اگر رقیق
و سرخ کم رنگ باشد البته و فصد به چند نه نگذارند که بیاید که بر این قدر
فصد ضرر عظیم میکند و بعد از آن نیز بهر تقدیر مشغول دوای مسهل و منضج
شوند و اگر ماده از احتراق صفرا باشد و علامات آتش علامات غلبهٔ صفرا است
چنانچه مذکور شده [illegible] علاج دموی منقیه است علاوه اینکه در صفراوی

[illegible]

فصد نمودن نیست و منضج و مسهل و سایر تدابیر در هر یک از صفراوی
و دموی و با یا بجمله در ربعی که از حرارت مزاج باشد چنین نوشته است که منضج
از گاوزبان شش استره بیخ کاسنی و سپستان و سیاه‌دشان تخم کاسنی بادرنجبویه
از هر یک دو مثقال ترنجبین ده مثقال آمیخته و بعد از آن منضج
مذکور را چهار روز و بعد از آن نسخه از اجزای منضج مذکور را با اضافه
سنای مکی سه مثقال و پوست هلیله کابلی سه مثقال مغز فلوس بسفایج افتیمون
از هر یک دو مثقال مویز منقی بیست دانه فلوس خیارچنبر ده مثقال
روغن بادام یکمثقال و باز منضج مذکور را چهار روز و روز پنجم مسهل را
و هکذا تا چهار پنج مسهل خورده شود و بعد از آن سکنجبین بزوری کبیر که
در تب غبی مذکور شد و در بین آن هر شش روز یکدفعه معجون نجاح
که در ضعف قلب مذکور شد بقدر چهار مثقال تا هفت مثقال بعد از مسهل
مذکور در بین آن بخورند و در ایام تنقیه غذا در روز مسهل نخود آب با گوشت
بره و مرغ جوجه و در منضج و شربت بزوری قلیه گوشتهای مذکوره با تمر هندی
و چاشنی آب انار ترش یا قیمه شوربا و در شبها تربیلاو و برقلیه چلاو و بعد
از آن مقویات و مصلحات بجهت آنات مذکوره البته نافعست و اگر ماده در ربع از

شش روز داده [illegible] با سکنجبین [illegible] صح

بلغم

بلغم باشد یا سودای طبیعی علامتش علامات برودت مزاج است
چنانچه در تب بلغمی مذکور شد و در سودای علامات رطوبت نیست
مثل آب رفتن از دهان و بدن بسیار لاغر و رنگ در تیره است [illegible]
علاج آن در نوع چنین نوشته است که منضج است از گاوزبان شش استره
اسطوخودوس بیخ رازیانه پوست اصل السوس و سپستان سیاه‌دشان بادرنجبویه
از هر یک دو مثقال گلقند یکمثقال ترنجبین ده مثقال و بعد از شش
روز چنین منضج را با اضافه سنای مکی بسفایج پوست بیخ کبر افتیمون
از هر یک دو مثقال فلوس خیارچنبر ده مثقال روغن بادام یکمثقال
واگر در شب مسهل یکمثقال ایارج فیقرا او دو حب [illegible] فرو برند و صبح
مسهل را بنوشند بهتر است و اگر غلبه رطوبت نباشد ماءالشعیر
سکنجبین در بین مسهلات نافع است چنانچه در ربع حاره مذکور شد
و این مسهل را چهار پنج دفعه بنوشند و بعد از آن سکنجبین بزوری
با قرص ورد صغیر و شیره رازیانه بدستور مذکور بنوشند و در بین آن
هر شش روز یکدفعه باید مسهل مذکور را با معجون نجاح مسهل سازند و مسهل
باید دو روز و روز سیم توبه خورده شود و در این نوع نیز بعد از مسهلات [illegible]

البته نافع است اینست مجملی از طریقه مسهل دادن در این مرض نهایت
که احتیاط تمام بعمل باید بیاید که پیش از نضج این ماده مسهل جهت رفع
شدن مورث مفاسد است و قبل از نضج ماده منع دادن مسهل اولیست
لیکن راه معالجه چنین است که مذکور شد و بعد از تنقیه ماده کهنگی مرض
هرچند تنقیه شده باشد مثرودیطوس و تریاق فاروق در تب ربع
بسیار نافع است خصوصا هرگاه حرارت زیاده در مزاج نباشد اینست
مجملی از معالجات حمیات خلطیه که مذکور شد و بعضی از انواع حمیات
خلطیه هست که خارج از انواع مذکوره نیست در سبب و علامات
و علاج متحد است و اطبا هر یک را اسمی باسم خاص کرده اند نهایت
تفصیل آنها لایق باین مختصر نیست اما چون حمی غشیه در علاج
با اینها تفاوت دارد لهذا بذکر آن پرداخت پس حمی غشیه و آن تبی است
که مریض در وقت نوبه غش میکند و بیهوش میشود و تا عرق نکند
افاقه نمیشود و چون اکثر ماده آن بلغم است و نادرا از صفرا عارض میشود
اطبا او را در ذیل حمیات بلغمیه مذکور میکنند اما آنچه بسبب تعفن بلغم باشد
علامتش اینست که نوبه هر روزه میباشد مثل نوبه مواظبه و یکی در

[illegible]

ادرا

صورت دو چشمها تهیج میباشد صاحب این تب را یک حال
چنین باشد که گاهی رنگ قلق میباشد و گاهی زردی و گاهی بکبودی و
سیاهی میزند و لبها گاهی بسیار تیره میشود و گاهی چشمها چون
آمده میباشد مثل کسی که گلوی او را فشرده باشند و سایر علامات
که در نوبه بلغمیه مذکور شد میباشد علاج این تب بسیار صعب است زیرا
که ماده آن ماده فاسده است در نهایت غلظت و قوت که در کمال
ضعف است پس اگر خواهیم مسهل قوی دفع کنیم بسبب قوت
مسهل مواد فاسده بحرکت می آید و بسبب غلظت دفع نمی
شود و اگر مسهل ضعیف تحریک میکند و دفع نمیتواند کرد و اگر غذا
را منع کنیم یا تلطیف و تقلیل زیاده کنیم قوه طاقت فقط میشود و اگر
غذا بدهیم مدد علت میشود ولکن قوت نمی آید پس چاره علاج
آنست که در وقت نوبه و حدوث غشی شکر و گلاب و آب بر صورت
بزنند و مریض را بیدار کنند و دستها را محکم به بندند و تمام بدن را
مالش کنند باین ترتیب که اول از زانوها بمالند تا سر پنجه و بعد از آن
از زانوها تا ران و بعد از آن از دوشها تا سر انگشتان دست

وبعد از آن پشت و سینه و معده و شکم و بار ایشین ترتیب عجیبی نمایند
وچنان کنند که نصف زمان تب را مالش کنند و نصف دیگر
مریض را بگذارند که از ضرر که بجواب داده واستراحت کند از جالینوس
منقولست که عرق مجلا از برای این ماده به از مالیدن کنیا چشم و دیگر صندل
سفید و جوز بوا با گلاب و عرق بهار و اگر نباشد با عرق بهار بجوشند
و بخور بستان جب نمایند ولیکن که در محرقه مذکور شد مکرر بدماغ او رسانند
علاج دفع ماده مرض باین نحو کنند که ظرف صبح یک مثقال تخم
کرفس را شیره کشیده با هفت مثقال سکنجبین عسلی یا شکری بخورند
با عنب الثعلب و در اواخر پنج ماشه از هر یک دو مثقال گلقند آفتابی با
چهار مثقال جوش بنفشه صاف نموده بخورند و دفعتی از وقت بوده بیک هفت
اگر تواند قی کردن تقی بفرماید باین نحو که آب ترب و سکنجبین عسلی و نمک
و آب نیم گرم بخورند و قی بفرمایند و قیت از بوده بهفت ساعت حقنه
باین دستور بعمل آورند عنب الثعلب را از پنج ماشه اکلیل الملک
سنا مکی تخم خطمی خبازی اصل السوس از هر یک دو مثقال عناب سپستان
از هر یک ده دانه ترنجبین فلوس خیارشنبر از هر یک دو مثقال شکر بغداد

عطفان

پنج مثقال آب برگ چغندر ده مثقال نمک طعام نیم مثقال در پنج دفعه
بعمل آورند و هر یک روز در میان حقنه باین دستور نمایند و در روز حقنه
قی نفرمایند و در روز حقنه نیز ظرف صبح سکنجبین شیره تخم کرفس با مطبوخ
ملایم بدهند و در روز غیر حقنه غاریقون سفید با دو مثقال و بعد و گل ارمنی
از هر یک دو دانگ با آب سیب بدهند و بعد از نوبه ایلم کاه باشد
که مشروع و دیوالسس یا تریاق فاروق از هر یک بقدر دو دانگ تا نیم مثقال
توان داد و صاحب خلاصه التجارب در تب تکرر فاروق را حیوانات نیز گفته است
و غذا در این تب مرغ و فروسبچه را کباب کرده آب آنرا بدهند و در
علت ماء الشعیر با قند داده و با شربت قند غذای صاحب این تب را
اکثر کرده اند و حقیر نان جواری ترید یا آب انار شیرین و آب انار بی
داده ام و بسیار نافع دیده ام و زرده تخم مرغ و زیرباج یا فروسبچه و جریره
میتوان داد و آنچه سبب آن صفرا باشد نادر الوقوع است و شیخ
الرئیس میگوید که این ماده غالبا از سمیت خبیث است لهذا علاج حشن
از نوع اول اصعب است چنانکه تا به علاج خبیث و علاج حشیش است
کدو به بنده و نوبه عجب می آید و اکثر روزه خبیث و علامت دیگر آنکه

عارض میشود و حکم بر صاحبان مزاج حاره یابس و آنکه حرارت و بدن
در اول مرض بنهایت الاقوی میرسد و اکثر آنست که روز چهارم بکشد
و بهر حال علاج آنست که حقنه در محرقه مذکور شد در روز غیر نوبه بعمل
آورند و تدبیر غذا بعد از تبرید و تقویت تدبیری است که در محرقه مذکور شد
و ماء الشعیر با انار ترش در هر صبح بدهند و غذا بر وقت نوبه ندهند چیزیست
که در نوع اول مذکور شد غیر آنکه بوی یا پیدان چو در این نوع مناسب
نیست و دیگر آنکه از حمیات مذکور شد مفردات هر یک بوده و از
ترکیب آنها بایکدیگر انواع و افراد بسیار حاصل میشود و چون ترکیب
از دو جنس مختلف میشوند شد مثل ترکیب دو نوع غلط بایکدیگر
و لهذا مرکب و از انواع تراکیب حاصل میشود مثل دایره با دایره و لازم
با لازم و دایره با لازم و لهذا امتحان در انواع حمیات در علامت نیست
مثل آنکه هر گاه دو غب باشند نوبه هر روزه بوده و نوبه بلغمی آید و هر گاه
سه ربع دایره باشند باز نوبه هر روزه می آید پس اعتماد در تشخیص بر
علامات است چنانچه مذکور شد و ترکیب بر دو نوع میشوند یکی آنکه
دو ماده مختلف جدا جدا در محلی متعفن شده باشند مثل آنکه ماده بلغم

از جانب

[illegible]

از جانب دیگر باشد و دیگر آنکه دو ماده مختلف بایکدیگر مخلوط شده و متعفن بوده
باشد مثل آنکه قدری از صفرا با قدری از بلغم در یک محل متعفن شده
باشد و انقضای هر یک از اینها مستقل است و اکثر ترکیب ثنائی
ثلاثی و رباعی بالاتر می‌توانند شد و ترکیب دو غب قسمت اینها با
هم دیگر بجائی میرسد که از حد و اندازه بیرون آمده نهایت در هر تر
کیبی بحسب ترکیب علامات متعلق بآن باشد پس از آنچه در بسایط
مذکور شد بکشند و چون هر ترکیب از این مرکبات غب نوبه مشهور
تر از ما بقی و هر یک مسمی باسمی خاص اند و کثیر الوقوع لهذا انها را
با اسباب و علامات و معالجات مفصلا مذکور میکنیم یکی از آنها
مسمی است بغب غیر خالص و دیگری مسمی است بشطر الغب و
شطر الغب غیر خالص آنست که عفونت صفرا مخلوط به بلغم در داخل عروق یا خارج
عروق متعفن شده باشد پس هر گاه در داخل عروق باشد تب لازم آید
با بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا و اگر خارج عروق
باشد یکروز نه یکروز نوبه میکند و مدت نوبه از حالت غب ساعت بیشتر میکشد
و بعضی دیگر از علامات نوبه بلغمی خیزد و با جمله بعضی از علامات بلغم

[illegible]

نوع غب

و نوعی از علامات صفراوی نوع دیگر آنست که صفرا در درون عروق یا خارج و بلغم در درون یا خارج عروق متعفن شده باشد لهذا شطر الغب چهار نوع میباشد یکی آنکه صفرا و بلغم هر دو در خارج متعفن شده باشد پس هرگاه روزی که روز نوبه صفراویست یک نوبه میکند با علامات نوبه بلغمی و روزی که روز نوبه بلغمی است باز نوبه میکند یکی با علامات نوبه صفراوی و یکی با علامات نوبه بلغمی یعنی یک نوبه میکند و مرکب است از علامات هر دو بعبارت اخری یک روز نوبه شده است و یک روز اخف نوع دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی لازم و بلغمی لازم و در این نوع سرمائی و لرزی و نوبه نمیباشد و علامات تب صفراوی لازم با علامات تب بلغمی چنانکه هر یک مذکور شد ظاهر میشود دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی دایره و بلغمی لازم پس یک روز دو نوبه میکند با علامات صفراوی و یک روز نمیکند و تب لازم و آن با علامات تب لازم بلغمی دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی لازم یا بلغمی دایره پس هر روز نوبه میکند با علامات نوبه بلغمی و تب لازم و آن با علامات تب لازم صفراوی و جمیع انواع غب غیر خالص و شطر الغب

در معالجه

در معالجه متحیرند بجهت آنکه در سبب متحیرند در معالجه اینها مرکب است از معالجه صفراوی خالص و بلغمی خالص در اینجا مخلوط با هم میباشند چنانچه ملا نفیس در شرح اسباب و علامات میگوید که گاه باشد که طبیبی مرتکب شود زیرا که معالجه بلغم مستلزمات شود صفرا مفسده میکند و اگر اهمال صفرا تدبیرات شود بلغم غلبه میکند و هرگاه در معالجه ملاحظه هر دو طرف شود هیچیک فایده معتد به نمیکند و گاه باشد که طول این مرض بعضی احتمال نیست مدر و مسهل دیگر بدهید یا طبیعت ضعیف شود و مرض سیر دیگر بر انگیزد و در معالجه هر یک از اینها ابتدا از منضجی مثل نقوع الغب فعال بیخ کاسنی گاوزبان از هر یک دو مثقال سپستان ده دانه تخم خیار و مثقال شربت نیلوفر دو مثقال بدهند و در روز پنجم و اگر نوبه باشد بعد از هفتم و هر روزی که نوبه نباشد یا نوبه سبکی نباشد مسهل بدهند از عنب الثعلب بیخ کاسنی گاوزبان اصل السوس گل سرخ گل نیلوفر گل بنفشه سنا و هلیله از هر یک دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه تمر هندی مغز خیار چنبر ترنجبین از هر یک ده مثقال روغن بادام یک مثقال و دیگر روز ششم

و دو سه روز در چهارده هم نسخ طلی که روز نوبه حادث شود و اگر روز نوبه باشد خبر این ایام هر روز که اتفاق افتد و بعد از آن هر روزه ده مثقال سکنجبین با شیره تخم کاسنی بدهند و اگر غلبه بلغم چنانچه علامات آن در تب بلغمی مذکور شده باشد کلقند و سکنجبین بدهند و بعد از چهارده هم چیزی که بدهند در زمستان انار شیرین دمی خوش عناب بست و گلاب با ولی آلو زرد رسیده و آلوچه رسیده و بعد از شانزدهم شربت دیناری که از تفرقات متاخرین است روز دو بچهار مثقال تا هفت مثقال و هفت الشعیر و هر مثقال شیره رازیانه و تخم کاسنی از هر یک یک مثقال و طریق ساختن شربت دینار این است تخم کاسنی گل سرخ از هر یک چهار مثقال بیخ کاسنی هشت مثقال نیلوفر گاوزبان از هر یک دو مثقال تخم کشوث سه مثقال اجزا را بکوب شده و صاف نمایند و با چهل مثقال قند یا شکر صاف نموده بقوام آورند و بعد از سرد شدن سه مثقال ریوند چینی را نرم حل کرده با او مخلوط کنند و بعد از شش روز شربت دینار باز سه روز دیگر بدهند بنحوی که مذکور شده و بعد از آن سکنجبین بزوری

چهار دانگ

و قرص ورد صغیر بنحوی که مذکور شد در سابق و مداومت سکنجبین و کلقند و سکنجبین تنها بسیار نافع است و هرگاه نوبه باشد در وقت نوبه قی کردن بسیار نافع و در اواخر هر چند شب یکبار حب ایارج [illegible] چنانچه در تب بلغمی مذکور شد نافع است و اگر علامات غلبه صفرا ظاهر شود سکنجبین با عرق کاسنی یا آب انار دیرین باشد و یا با شیره بسیار نافع است و با غلبه بلغم مذهب تجربی که درین و در تب بلغمی مذکور شده و بعد از بیستم در تب چهارم انواع حقیر این شربت را که مستبر شربت دار الخیوه محرور ام به تجربه که هم اصلاح مزاج احب میکند و تب را قطع می نماید و مزاج را با صلاح می آورد و در تب ربع نیز به تجربه رسیده که بعوض سکنجبین بزوری بکرر دلعاب نفع از دریافته ام و در تب ربع های مختلط بلغمی است که نافع خواهد شد و طریق ترکیبش این است زوفای خشک دانه و ادخر بیست مثقال تخم کشوث پنج مثقال گل گاوزبان ریشه کشوث از هر یک سه مثقال تخم کاسنی چهار مثقال رازیانه گل بابونه گل سرخ از هر یک پنج مثقال قند یا شکر سفید پنجاه درم اجزا را جوش نمایند و صاف نموده با قند یا شکر بقوام آورند و هر روزه از

شربت بزوری کبیر

تحقق آل تا هفت مثقال بنوشند و اگر تب صفراوی یا دموی باشد
با شیرهٔ تخم خیار و تخم کاسنی و اگر حرارت غالب باشد قرص کافور
و در تب بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه با قرص زرشک صغیر و قرص
ورد صغیر و شیرهٔ تخم کاسنی و شیرهٔ رازیانه و بدون این شیرها و
قرصها نیز مناسب است و با الجمله این شربت در انواع تبها
بعد از چهارم با طرق مختلفه بحسب هر مزاج و هر شخص بتجربه
رسیده و در اواخر تبهای مرکبه مثرودیطوس و تریاق فاروقی
مناسب است و همچنین دوائی که در ربع مذکور شد و در کلیه سایر
نوبها در حالتی که تب لازم نباشد نافع است هرگاه با حرارت
مزاج باشد حب الشفا و اگر بدون حرارت مزاج باشد فلونیا
و برشعثا انفع است و با انواع نوبهای کهنه این سفوف
که حقیر اجزا سفوف با قرص اسم کرده ام بسیار نافع است و بتجربه
رسیده پوست خشخاش [illegible] شش درم با اسم
مرهم کوبیده بیخته نمایند هر روز یک مثقال را طرف
صبح با گلاب بگرشته خنده و صاف [illegible] گرم نوشند

سفوف نافع

شربت نافع

لبانی

سابق مذکور شد که یکی از تبهای عفونی هوای وباییست که با استنشاق
و از طریق مسامات با خلاط میرسد و متعفن میکند و یا تعفن است
که عارض هوا شود و پس از اسباب ارضیه مثل ابخرات ردیه
که از زمین متصاعد میشود یا آسمانی بسبب شکلی از اشکال سماوی
که سبب علت عفونت هوا شود و بدن هم مستعد قبول عفونت
گردد و از جمله علامات وبا آنست که جانورانی که در کاه و جنگل دارند
مثل کلنگ و پرستوک از آشیانهای خود هرچند بچه گذاشته
باشند یا جوجه برآورده باشند آنها را گذاشته میگریزند و جانورانی که
از عفونت متولد میشوند مثل وزغ بسیار میشوند و جانورانی که زیر
زمین میباشند مثل موش صحرائی بروی زمین میگریزند و بعضی اینها
متحیر میشوند و بعضی کشیدن خوش آینده نمی باشد و آدمی را از آن
راحتی و عیش نباشد و [illegible] برآیند و در هوا نظر کنند چنان نماید
که هوا دودناک و غلیظ و تیره است و از جمله علامات وبا تغییر فصول
از وضع طبیعی خصوصا تابستان و زمستان [illegible] و شب در اوایل
پائیز و اوایل [illegible] و دیگر از علامات کمی باران است یا بسیاری

ابرها ایست مجملا از علامات هوای وبائی که مذکور شد لاعلاج بجز تحرز از این
اگر نقل ممکن باشد البته نقل کنند که آدمی کمتر از ملک و چیز کم
نباشد اگر نقل ممکن نباشد این ادویه را مکرر بخور کنند عود و عنبر و قسط
کندر و سندروس کهربا پوست انار دین لادن مشک زعفران
صمغ البطم صندل کز مورد زراوند طولیت جدوار و اگر جمیع اینها
نباشد بعضی که یافت شود و همیشه پیاز و سرکه و سیر بو بیند و بنوشند
و در خوانه بپاشند و بو سیر و سرکه و انقوزه و سیر مکرر بنوشند
و در خوانه بپاشند و پسته را با نیم آنکه پیش ملحی بدارند و خوانه
دیوار و که در آن مپاشند و در او را بو جند که هوای خروج داخل
نشود چه این هوا با بخور گذرات و بوییدنها باصلاح آمده و حسب
المقدور از این خوانه حرکت نکنند و پای نزنند و اگر ناچار بالضروره
حرکت بکنند چیزی را بسته که سیر و سرکه آلوده بوییدند و زود معا
ودت نمایند و با وجود این تدابیر باید که از خوردن مثل شیرا
و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند
و آب بسیار سرد بنوشند و در آنکه بخورند پیاز و سیر و سرکه داخل

نمایند

نمایند و غذاهای ترش با چربی بپزند و شیر به مطلق نخورند
و از گوشت حیوانات آن بلد اگر توانند احتراز نمایند و الا بسیار کم
بخورند و از تریاقات تریاق فاروق و مثرودیطوس و جدوار خطائی
هر یک که باشد مکرر بخورند و پیش غذا خلوجیای رومی خوردن مناسبت
دیگر و در هر سه روز هم خوبست ~ علامات تب وبائی بعد از حدوث
مرض وبا و عموم این تب در اکثر مردم اینست که تب در ظاهر
بسیار ملایم است و در باطن نهایت حدت میدارد و قلق
و اضطراب عظیم میباشد و نفس کشیدن در کمال اضطراب
و نهایت تواتر میباشد و گاه باشد که ضیق النفس نیز باشد و غشی نیز
باشد و بسیار باشد که عرق نیز بدبو باشد و بول بدبو و بد رنگ باشد
و گاه باشد که بول سبز یا سیاه باشد و عطش و خشکی زبان و غثیان
و قی صفراوی یا سوداوی از علامات این تب است و اکثر را پهلو [illegible]
نیز عارض میشود علاجش اولا تعدیل هوا بنحو است که بوییدنیها
که در تحرز وبا مذکور شد و کافور و صندل و گلاب مکرر بسینه بمالند
و آب بسیار سرد بیاشامند و فصد از باسلیق بکنند و از روب

فواکه بارده مثل رب غوره و رب لیمو و رب ترنج و رب انار هر یک
باشد مگر آنکه بنوشند و اگر در چهارم مسهلی که در حمی مذکور شد بیاشامند
و اگر در هشتم نیز از مسهل لازم نیاید اولی است و قرص کافور با رب
مذکور یا آب انارین بهترین دوا است و قرص کافور را در این
تب بعد از پنجم بدهند و فادزهر صدفی و مروارید و گل ارمنی و طباشیر
از هر یک دو دانگ تا نیم مثقال با آب سیب و آب انارین بسیار
مناسب است و غذا آش غوره و آش سماق و آش انار
هر یک که باشد قبل از هفتم بی حبوبات و بعد از آن با حبوبات و اگر
ضعف غالب باشد حبوبات را پیش از هفتم بدهند اینست خلاصه
اسباب و علامات و معالجات تبهای خلط و باین نحو که مذکور شد
هرگاه مجموع اینها را در نظر داشته باشند و بنظر دقیق ملاحظه نمایند
البته از عهده معالجه برمی آیند زیرا که خلاصه معالجه انحصار طریق
بعدد اخلاط اربعه آنچه میشود بلکه مدار طریقه یکی است و دیگر باره
گفته اینکه در معالجه تبهای دموی و صفراوی آن قصد چندان مبالغه
نیست آنچه که در علاج تبهای بلغمی و سوداوی مشارکت بسیار است

و آنچه از علامات هر یک از اخلاط اربعه مکرر مذکور شد در تشخیص این
تب کافیست و از ترکیب آنها با همدیگر نیز تشخیص مرکبات
از این مواد آسان است و بالجمله بعد از حدوث تبی اگر مجموع
علامات که برای هر یک مذکور شد در نظر بگیرند و حالت مریض را
با آنها ملاحظه نمایند تشخیص در کمال سهولت است و بعد از تشخیص
معالجه به تفصیلی که در هر تبی مذکور شد البته نافع است تب دق
که عبارتست از آنکه حرارت غریبه اعضا را خصوصا جرم قلب را
گرم کند و رطوبات بدن را تحلیل برد و این تب از اسباب مختلفه بهم
رسد مثل اسباب نفسیه خارجیه از غم و هم و خشم مفرط و بالجمله
آنچه سبب حرارت مفرط و یبس بدن میشود از انقلاب
تبهای عفونیه هم بسیار اتفاق می افتد و دفایع تبهائی که سبب ورم
یکی از احشا بهم رسیده باشد نیز معتبر اند بود لیکن غالبا اینست
که بعد از تبهای عفونیه و تبهای ورمی بهم میرسد و کم اتفاق می افتد
که ابتدا دق حادث میشود و این تب را سه مرتبه میباشد بحسب
تاثیر حرارت در بدن و اعضای رطبه باشد قسم اول آنکه تاثیر

حرارت ناقص است و اکثر رطوبات بدن بر حال خود است تشخیص آن
بسیار مشکل است بلکه اینکه هنوز تأثیر حرارت در برطرف کردن رطوبات
واضح نشده است علاجش آسانست زیرا که قدری از رطوبات
که فانی شده بدل آنها رسانیدن و تسکین این حرارت کردن
در کمال سهولتست مرتبه دوم که حرارت قوت گرفته است زیرا که رطوباتی
که مقاوم حرارت بودند برطرف شده و رطوبات بدن را به تحلیل
برده تشخیصش آسانست بلکه ظهور آثار قوت حرارت و فنای رطوبات
علاجش مشکل است از جهت آنکه حرارت قوت گرفته است
و رطوبتهای بدن فانی شده است هم از تسکین حرارت و هم
عوض رطوبتهای رفته را آوردن مشکل است مرتبه سیم که حرارت
بنهایت مرتبه شدت رسیده است و افنای تمام رطوبتها کرده
قابل علاج نیست بلکه که در این مرتبه ضعف قوتها و اعضا بدرجه
کمال رسیده و حرارت قوت گرفته و رطوبتهائی که در این مرتبه برطرف
شده رطوبتی چند است که از ماده منی ابوین بهم رسیده لهذا بدل
آنها رسانیدن محالست مثلا هرگاه فتیله چراغ را آتشش گرفته

باشد

گرفته باشد و جرم فتیله سوخته باشد هر چند روغن بریزند عوض جرم
فتیله بهم نمی رسد ابدا در این صورت قابل علاج نیست و حکم کردن
بوجود این تب در مرتبه اولی هرگاه مسبوق بمرض دیگر نباشد بر زمره
اطبا و ماهر مشکل است زیرا که از علامات چیزی که دلالت بر وجود این
تب کند بغیر آنکه در نوع دیگر تب مشابه بهم نرسیده است و اغلب اینست که
مریض خود و صاحب تب نمیدانند و هرگاه از انتقال تبهای عفونی
باشد که در ابتدا او حکم با انتقال کردن نیز مشکل است و بسیار
مشتبه است به تب لازم بلغمی هرگاه فرض تبی باشد که از اورام
احشا بهم رسیده باشد نیز حکم باینکه منجر بدق شده مشکل است
زیرا که با وجود آن تبی که عارض ورم احشاست این تب بهم رسیده
و چون ابتدای این تب است و اعراضش هنوز در وضوح نرسیده
حکم بوجودش مشکل است و هرگاه مرکب شود با تبی دیگر تشخیص
مشکلتر و وجودش ظاهرتر است و در مرتبه دوم تشخیص آسانتر
است باعتبار ظهور علامات که ظهور و وضوح و لزوم تب است
و دیگری لاغری مفرط در بدن و از اقوی علامات این تب که در مرتبه

و اما نیز این علامت هست و آنست که بعد از خوردن غذا در این
تب حرارت اشتداد پیدا میکند و رنگ و روی مریض برافروخته
میشود و این علامت در تبهای عفونی نمی‌باشد و دیگر از علامات
این است که در بول مریض چربی پیدا باشد بنحوی که در قاروره است
گویا آب چرب است و اکثر چنین است که در آخر تب غیر اسهال پیدا باشد
و آنچه باسهال دفع میشود بسیار بد بو و مثل بول چرب است
و اکثر چنین است که در آخر تب سرفه پیدا باشد و گاه است که بسبب تو
جراحت شش باشد که او را بعرف اطبا سل گویند و در مرتبه سیم
این علامات اوضح و ابین میشود و حرارت بسیار شدید پیدا باشد
و شقیقها فرو میرود و چشمها بگوی افتد و بینی باریک کشیده و
و صورت لاغر و کشیده و گوشها کوچک و کج و باریک و چهره
بیرون آمده و تمام بدن بهم خشکیده میشود و لبها نازک که ناخنها کی
از خشکی میرسد که کج میشود و موها منقطع میشود و بیهوشی هم میرسد
علاج این تب کما هو حقه هر چند صعوبی برای طبیب حاذق است
و ذکرش خارج از رساله است چرا که تشخیص آن در ابتدا و معالجاتش

بعد از وضوح بنحویکه مذکور شد مشکل است هرچند اطبای زمان ما
تشخیص امراض و تفرقه میان مشتبهات و استنباط اسباب
از علامات اصلا یکی از اجزای طبابت نمیدانند بلکه مناط
طبابت خوش آمدن گفتن با اهل دنیا و پوشیدن لباس و جبه
عظیمه و دکان عطاری است و بس تعلیم این علم از رسوم متروکه است
نزد اطبا و این مرض علاوه بر عجز و مریض را طبیب عالم جید حتی است
نهایت عجز در جنس دیگر از حمیات با اسباب و علامات و معالجاتش
مفصلا در این رساله مذکور شد و از این جنس بالمره
ساکت بودن مناسب نبود لهذا اندکی علاج آن پرداخت و البته
از ملاحظه آن فی الجمله بصیرتی بهم میرسد و راه معالجه و فرقش با علاج
سایر تبها معلوم میشود و پس بدانکه علاج این تب تبرید و ترطیب است
و بس و احتیاج به تنقیه مثل تبهای عفونی نیست زیرا که در این تب
عفونت خلط که محتاج به تنقیه باشد نیست و اگر از ابتدا او مسهل بکنند
بزودی علاج میشود و هرچند دیر بگذرد علاجش مشکلتر میشود تا بجای
که بمرتبه سیم میرسد علاج ندارد و علاج آن با ادویه و غذا هر دو میشود

و غیر غذائیه میشود لآ ادویه النفع اما قرص کافور است بقدر نیم مثقال
تا یکمثقال و ماء الشعیر بقدر سی مثقال با شیره تخم خرفه و شیره تخم کدو از هر یک
ده مثقال و لعاب بذر قطونا و لعاب بهدانه و عرق نیلوفر شربت سیب
و شربت ترنج و شربت به لیمو از هر یک که باشد بقدر پنج مثقال اگر سرفه
نباشد و اگر سرفه باشد شربت نیلوفر یا شربت بنفشه از هر یک ده مثقال
و با قرص کافور و یا آب بدهند و یا آنکه کدو را بخمیر گرفته و بعد از آنکه
بکلی گرفته شب در تنور گرم یا تون حمام بگذارند و صبح از آب صاف
آن از بیست مثقال تا چهل مثقال با قرص کافور بدهند و اگر صبح
زود قرص کافور را با یکی از مذکورات بدهند و بعد از سه ساعت ماء الشعیر
را تنها و بعد از سه ساعت دیگر غذای چاشت او لایق است و اگر بعد از
دوا اول بسه ساعت دوغ بقدری که میل از معده بهضم تنگی جبردن نکاهد
آید بنوشند و بعد از آن غذا بیمار دهند هم شاید و در علاج این تب
خوردن شیر الاغ از انفع ادویه است طریق خوردن شیر الاغ آنست
که طرف صبح روز اول ده مثقال آنرا با یکمثقال نبات و روز دوم پانزده
مثقال آنرا و همچنین هر روزی پنج مثقال شیر را اضافه نمایند تا چهل مثقال برسد

[illegible]

و همچنین نبات را اضافه نمایند تا ده مثقال و الی صد و کمتر چهل مثقال
نکند بکمتر از آن اکتفا نمایند و سه روز چهل مثقال را خورده بعد از تخفیف تب اول
کم کنند تا ده مثقال و بر نهج مذکور اضافه نمایند تا چهل و احتیاط
در سلوک آن لازمند تا قدری که مستغنی از خوردن آن شوند و اگر قرص کافور
با شیر بخورند شاید که بسیار برآورد و یا احتیاج نباشد و هرگاه با تب دق
ترکیبی از ترکیبات خلطی باشد خوردن شیر الاغ مناسب نیست و بسیار ادویه علاج
نمایند و غذا نان جو با پنیر تازه بی نمک و گاهی نان جو را با دوغ خورند
و نان گندم خمیر مخمر آن و از میوه ها هندوانه و انار خوش و سیب
شیرین رسیده و سیب کلابیه و امرود و خشخاش تازه بسیار مناسب است
و غذاها گوشت بره و زرده تخم و ماهی تازه و مرغ پخته و خروس بچه هر کدام که
مریض رغبت نماید بدون روغن و کاهو و پاچه نیز مناسب است و دوم جا
خانه مریض مسکن او چنانچه مسکن را جای خوش قرار دهند که آب روان و
هوا بسیار باشد و از میوه های رطبه خوشبو مثل سیب و به و گلها
در اطراف چیده باشد و برگ بید بسیار در آن ریخته باشند و رخت خواب
و لباسهای مریض باید که از کتان باشد و بوئیدن گل بنفشه و گل نیلوفر

یکی از جهت جمع شده باشد در حفظ جانب ورم کنند و در نضج ماده تکلف آن
نکوشند نهایت مراعات جانب مسهلات زیاده کنند و سایر اعراض که اکثر اوقات
با دق همراه باشد مثل سرفه و اسهال و غیر ذلک مراعات جانب آنها
نیز لازم است چنانچه اگر سرفه شدید باشد قرص خشخاش که صفت آن
در سرفه مذکور شده بدهند یا قرص خشخاش با شیر الاغ بدهند و اگر با
علامات نزله باشد چنانچه در نوع اول سرفه مذکور شد علاج همان نمایند
که در آنجا مذکور شده بکنند و اگر با علامات غلبه حرارت مزاج شش باشد
و آن نیز در سرفه مذکور شده همان نحو علاج کنند سوای آنکه شقیقه و فصد
با دق مناسب ندارد و جهات دیگر علاج به نحوی است که مذکور شده
سوای شقیقه و فصد و سایر تدابیر را بعمل آورند و اگر اسهال
با دق باشد شیر الاغ مناسب نیست بعوض آن ماءالشعیر باید داد
و غالبا اسهالی که با دق همراه باشد محفوظ از حرارت است اگر با حرارت تیز حرق
باشد سفوف الطین بدستوری که در ذرب مذکور شده همان صفت
بدهند و بعد از سکون و شدت پیش سفوف حب الرمان بدهند که
در ذرب مذکور شده بدهند و قرص طباشیر قابض و شیره تخم خرفه

بسیار نافع است و صندل سفید و کافور و گلاب و آب گشنیز سبز بر سینه
بمالند و هر روز اگر ضعف نباشد یک روز در میان حمام رفتن
مناسب است و حمام باید که معتدل باشد و مریض عرق نکند و بحمام
که میرود در میان آب نیم گرم بنشیند و از حمام که بیرون می آید تمام
بدن را بروغن بنفشه بادام و اگر نباشد روغن تخم کدو چرب کنند
و بعد از آن غذا بخورد و دیگر باید که از هم و غم و غضب و گرسنگی
و تشنگی و حرکت مفرطه و هر چه خشکی افزاید محترز باشند و از آنچه او را
خوش می آید و سبب فرح و نشاط طبع میشود با آنها مشغول باشند
مثل صحبت با اصدقا و ظرفا و ارباب طرب و مغنیان خوش آواز
و ساز باید که خوانندگان و نواختن ساز مقامات طرب انگیز باشد
مثل شهناز و عشیران و نیشابورک و راست و پنجگاه و ما اشبه
آنچه مریض را با آن رغبت می افتد باید که مهیا شود و از آنچه متنفر باشد
باید که دور باشد اینست مجملا از علاج تب دق لیکن اگر این تب
با تبهای دیگر جمع شده باشد باید که از هر یک آنچه که مقتضی باشند
و علاج تب غلطی با احتیاط تمام کنند و سهل لطیف ندهند و اگر بادام

بادام کوهی

بود الو و رب به شیرین یا شربت به شیرین یا شربت مورد بسیار
نافعست و شربت مورد هرگاه اسهال با سرفه باهم باشد
بسیار نافع و دیگر بست و حب طباشیر کافوری بخوص قرص کافور
با اسهال مناسب نیست صفت قرص طباشیر قابض مجربست ورق
گل سرخ سه مثقال تخم حماض بو داده صمغ عربی بریان شده
از هر یک دو مثقال طباشیر گل ارمنی گرد سماق و زرشک بسته
بریان کرده از هر یک یک مثقال و نیم اجزا را کوفته و بیخته با لعاب
بسرشند و قرص سازند قدر شربت یک مثقال با شیره تخمهای
مذکوره با شربت مورد یا با آب شعیر و آب شعیر را بجهة اسهال
جو او را باید اندک بو داده صفت شربت مورد مورد پنج مثقال
و نیم کوب کرده بجوشانند و صاف کنند و با صد مثقال قند
سفید بقوام آورند و بعد از قوام اگر دو مثقال طباشیر سوده داخل
نمایند هم شاید قدر شربت او دو مثقال تا پنج مثقال با شیره
تخم خرفه بو داده و قرص طباشیر قابض صفت حب طباشیر کافوری مجربست
تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مغز تخم خیار مغز تخم کدو ورق

صفت قرص طباشیر قابض مجربست

صفت شربت مورد

صفت حب طباشیر کافوری

گل سرخ از هر یک دو مثقال تخم خشخاش سفید چهار مثقال طباشیر
صندل سفید سوده نشاسته از هر یک دو مثقال کافور یکدانگ با لعاب
بهدانه قطونا بعد از کوفتن و بیختن بقدر نخودی حب سازند و از نیم درم تا دو دانگ
با شیره های مذکوره یا با آب شعیر بیاشامند و جایی که در این تب و تبهای غلیظ
مکرر میشود که اسهال با ورم و سنت و یا در صورت دیگر جمع میشود و هرگاه ادویه
قابضه داده میشود تب و ورم شدت میکند این انضمام هم دوائی که ماده
مرض را دفع کند و بعد از آن بسبب قبض طبع شود و تهیج تب زیاد
نشود و آنچه از جمله صفات مذکوره در آن باشد مجربست بود چنین چهار مثقال
ورق گل سرخ چهار مثقال چربی پسته تخم کشنیز از هر دو
دو مثقال صمغ عربی مصطکی از هر یک یک مثقال آمله مقشر
از هر یک نیم مثقال بعد از کوفتن صفوف سازند و در وقت حاجت
یک مثقال از او را با گلاب بنوشند و اگر یک روز در میان تا دو دفعه
بدهند هم شاید و فقیر بسیار از این اسهالها را که با تهیج ورم و از دادن
قابضات تهیج و تب شدت میکرده باشد صفوف که از ترکیب
یکی از اجلای فقیر است و فقیر او را مسمی بصفوف شده کرده علاج

که هم و با ابتلاء در کیفیات تب اسهالا که با تشنج یا تب هر دو باشد
و اکثر این سفوف نفع رسد و دیگر اطعمه و ادویه الحقنه رود و این
سفوف میتوان کرد نهایت تمیز و تشخیص امیر اتب برای طبیب
و ذکرش چنانکه سبب این مذکور شد برای اینست که ناظر در این رساله
را علاج تب وقتی با اختلاف اثر با معالجه تبهای خلط بداند و اگر
طبیب برای طبیب هم کند بر جواب و خطای آن مطلع شوند و اگر مضطر
شود با اینکه خود معالجه نماید و آنچه ابصر باشد داشته باشد که خطای فاحش
نکند عن ابن الاعاده فی کتاب الامراض [illegible] چونکه ذکر همه افراد او از اهم
لایق الحب این رساله نیست به ذکر فرد از افراد که کثیر الوقوع و تشخیص
و علاج آنها بدون حضور طبیب میسر است چون حمی شری و انها
کوچک بسیار است [illegible] که در هر جلد هم میرسد و گاه باشد
که در میان انها او انهای کوچک نیز باشد و چند دانه فرو در هر در گوشت [illegible]
و خارش بسیار میدهد و اکثر اینست که مجموع میکند فرو [illegible] میکند
و سبب خون صفرا [illegible] است با بلغم مالح بورقی که آن نیز بلغم است
مخلوط به صفرا و علامت دموی اشیاست سرخی بثرات و شدت خارش

[illegible]

جرب

دوائش

و سبب دموی [illegible] حرارت [illegible] و دیگر آنکه در روز ظهور [illegible] خارش شدیدتر است
علاجش فصد است اگر علامات غلبه خون [illegible] در صداع و [illegible] مذکور شد با
و الا اسهال صفرا [illegible] دفع شود و احتیاج به فصد نباشد و خوردن آب
انار ترش با شیر خشت [illegible] قطور یا سکنجبین و شیره عناب
و [illegible] سکنجبین با شیره تخم خرفه یا آنکه آلوی [illegible] را هم [illegible] دانه دو
[illegible] تمر هندی [illegible] آلوی خشک [illegible] عناب [illegible] آب [illegible]
با شیر خشت و به [illegible] و خوردن [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] مناسب است و گوشت بره [illegible]
و [illegible] مناسب است
[illegible] نافع است [illegible]
[illegible] گرم [illegible] گندم و تخم خرفه [illegible]
نشستن بسیار نافع است و [illegible] آب [illegible] نافع است و علامت
بلغمی آنست که رنگ [illegible] نیست و ظهور [illegible] خارش
در شب بیشتر است و حدت و حرارت [illegible] باشد و در بلغمی نیست
علاجش خوردن گلقند و سکنجبین است و خوردن اطریفل صغیر یا ایارج

[illegible]

نیفزا را به شبها ۳ و خوردن اطریفل [illegible] دوای [illegible] نافع است و تکرار کام
دهن و آب نیم گرم جهت شستن و مالیدن آن با کرفس و سرکه [illegible]
جو و این نوع از مجربات و مشهور است و این نوع کمتر از نوع اول باید شود
دهن دوم قلاع [illegible] است [illegible] اسهال و سبب تب [illegible] صفرا مخلوط
برطوبت است علاجش علاج نوع اول از شربت [illegible] بیرون [illegible]
و خوردن سکنجبین صاحب [illegible] اسهال نافع است [illegible] نافع است [illegible]
با یکدیگر [illegible] قطرها با سفیده تخم مرغ مخلوط ضماد نمایند و بعد از آنکه جمع شده
سر کشیده که نشان آن است که سر باز میکند باید [illegible] مستحقات [illegible] بشوید
و [illegible] قطرها در آب [illegible] ضماد نمایند که مانع [illegible]
و تسکین وجع و تفتیح است ضماد دیگر گندم را [illegible] خاییده ضماد نمایند [illegible]
ناشتا [illegible] نافع است ضماد دیگر [illegible] ضماد دیگر [illegible] ضماد دیگر
[illegible] تمر هندی [illegible] با شیر گاو [illegible] و با آب [illegible] ضماد نمایند
ضماد دیگر تخم [illegible] خشک با شیر گاو [illegible] و عسل [illegible] روغن [illegible]
بگذارند ضماد نمایند ضماد دیگر اگر با [illegible] و حرارت مخلوط باشد [illegible]
و کثیرا [illegible] تخم [illegible] و موم زرد [illegible] با شیر گاو ضماد دیگر [illegible]

دبیله

اسهال [illegible]

[illegible]

جو

چند بخشه [illegible] تمر هندی [illegible] گندم با روغن کنجد و موم زرد یا با
شیر گاو بدون روغن و موم و اگر سرگین کبوتر را اضافه نمایند در [illegible]
[illegible] و [illegible] تمر هندی را کوبیده و [illegible] و اندک [illegible] مرغ اضافه نمایند
و استعمالش [illegible] مجرب است و استعمال سرگین کبوتر با [illegible]
[illegible] در [illegible] و همچنین [illegible] کوبیده [illegible]
ضماد مشهور است [illegible] آهک آب [illegible] سرگین کبوتر [illegible]
تخم مرغ عسل و [illegible]
[illegible] چرک [illegible] میشود و اگر [illegible]
نشود [illegible]
[illegible] نشود [illegible] کم [illegible]
و رفع آن میکند و اطراف دهان را [illegible] اگر [illegible] که [illegible]
[illegible] که از
حرکت [illegible] نشود و [illegible] که [illegible] شود و اطراف
[illegible] که بر اطراف آن [illegible] باشد
[illegible] آن [illegible] میکند و چرک دهان را [illegible]

کنند که بجای دیگر نرسد زیرا که بیم آنست که بهر جائی که برسد

مداوای سموم

بانداز [illegible] باید فساد او کند چونکه سموم مشروبه و ملدوغه را انواع

بسیار میباشد و دیگر علاج آنها مفصل بطول می انجامد بنا بر اختصار

از ادویه مشترکة النفع و دیگر علاج بعضی از افراد مشهوره آنها پرداخت

سوا آنکه با خود داشتن شاخ گاو کوهی دفع او از هر صدمه و بهندی بارهسنگها

بگرمانی بسیار خوش فائده دفع او از هر جانوری و آثار [illegible]

و جدوار حفظ نمو و کلاه خستاند و مهره مار و تخم و برگ [illegible] هر یک

هر یک از اینها نافع گزیدن جانورهای گزنده است و [illegible]

سافر مجموع بالبعض از اینها افرادست و بالبدان [illegible] هر یک

از اینها در علاج سموم مشروبه و ملدوغه نافع است از ادویه مشترکه

النفع در علاج جمیع سموم تریاق فاروق است و بعد از آن مثرودیطوس

صنعت تریاق اربعه

و دیگر تریاق اربعه ترکیب آن اینست [illegible] حب الغار مساوی

برابر گاو چرب کنند و با مساوی ادویه عسل بقوام آورده بسرشند قدر

شربت یکمثقال و نیم و در بعضی نسخ در ایام البقر بنصف یکی از اینها

اضافه نمایند و این تریاق بدن را از [illegible] پاک میکند و دیگر تریاق اربعه

[illegible]

صنعت تریاق اربعه

که ترکیب آنست جنطیانا زراوند طویل حب الغار مر اجزا مساوی

با سه برابر اجزا عسل بقوام آورده بسرشند قدر شربت یکمثقال

و دیگر این ترکیب است که در دفع تمامی سموم عظیم النفع است برگ

سداب خشک ده مثقال مغز گردو یکمثقال نمک طعام یکمثقال و نیم

اجزا را کوبیده مخلوط نمایند و همچنین این ترکیب در تمامی سموم عظیم

النفع است مغز گردو شش مثقال سداب نمک طعام از هر یک یکمثقال

انجیر کوبیده بقدری که اجزا را خمیر کند قدر شربت تا هشت مثقال

و بعضی در این ترکیب مغز پسته زنجبیل یکمثقال و نیم اضافه کرده اند تا قدر جبر که

تمام النفع در سموم مشروبه اینست که آب گرم و روغن گاو و [illegible]

در او جوش نداده باشند و آب نمک و عسل داده بنوشند و مکرر قی

کنند و بعد از آن شیر و روغن گاو بنوشند و اگر آن را حرارت سم

از التهاب و حرارت مفرط و تشنگی مفرط و خشکی دهان باشد

صندل و کافور برابر پستان چپ که محل قلب است با آب خیار

و کاهو و کاسنی و کشنیز هر یک که باشد بمالند و روغن تخم کدو

و لعاب بهدانه قطره قطره و ماء الشعیر و شیر گاو و حبات صندل و از میوه خیار

و بهندوانه و آلو و از بقول کاهو و خرفه و اسفناج و کدو بدهند و اگر آثار
برودت سم بهم رسد از قبیل ضعف و سردی بدن و عرق سرد و خواب
بسیار و سنگینی دست و پا ظاهر شود شیر و سداب بخورانند و حلتیت
با شیر دهند بیدستر به پیش بینی و زیر پستان چپ بمالند و غذا
نخود آب یا کباب از گوشت کبوتر بچه با ادویه حاره بدهند و ادویه
که در علاج مطلق سموم گذشت بعد از احتیاط بدهند و اگر در وسط
درد آمده که شکم و احتباس تب بهم رسد حقنه نمایند باین حقنه
سنا مکی سه مثقال بسفایج حلبه از هر یک دو مثقال حلتیت
سکبینج از هر یک مثقال شکر سرخ و اگر نباشد شکر سفید ده
مثقال بوره ارمنی نیم مثقال شیر تازه سی مثقال و روغن زیتون
چهل مثقال و اگر نباشد روغن بادام تلخ و اگر غشی و عرق سرد و [illegible]
دست و پا عارض یا غشی بهم رسد گلاب با شکر الیقوت بزنند
و دست و پا را ببندند و صندل و الیقوت نرم بمالند و اگر از تر
یاق است که در اینجا مذکور شد هر چه بیشتر بخورد و در حلقش بریزند
و اگر اسهال و حبس زیاد باشد حقنه بکنند و تریاقات مذکوره را

باروغن

با روغن تازه و رب سیب و آب به و آب غوره بدهند و چون افیون
از ادویه سمیه مشهور است ذکر معالجات آن بخصوصه مناسب است بدانکه
افیون و امثال آن مثل بنگ و داتوره و سوکران و بزرالبنج برودت جمیع
اعضا و خارش بدن و سرد شدن دست و پا و پیچش سر
و تاریکی چشم و گرفتگی گلو و سنگینی زبان و بگودی افتادن چشمها و
خواب بسیار و سنگینی دست و پا است و هر که عرق سرد و خشکی
اعضا و خواب سنگین با فزوده رسیده علاج ندارد و بدن افیون
خورده را هرگاه بخوابانند و بجنبانند بوی افیون میدهد اول
علاج شخص که اول قی کنانند بحقنات مذکوره و بعد تدبیر است
که در معالجات مشترکه مذکور شد و آنچه با افیون خصوصیت دارد
سکنجبین است با افسنتین و دیگر حلتیت و جندبیدستر و فلفل
ابهل اجزا را با دو برابر مجموع عسل بقوام آورده سرشته کنند و قدر
شربت دو مثقال و دیگر سیر و گردو و دیگر سرکه و سعتر و پستانی
با روغن گل سرخ و اگر قدر افیون که خورده شده معلوم است از آن چند
چند بیدستر بخورانند نافع است و دفع مضرت آن میکند و بریدن چند

چند بستر و [illegible] و در میان آب گرم و سرد را گرم داشتن و خوردن چون
آب گوشتهای چرب لازم است و مرهم [illegible] که باشد خصوص چون
خورده را شکافته اند که [illegible] از سم [illegible] چند [illegible] انگشتها میرود
از گزیدن هر یک از حشرات باید که بالا تر از آن موضع را محکم ببندند
و [illegible] که ناشتا نباشند و موضع [illegible] کرده باشد
بلکه و آب دهن را بچیند از او و بعد از آن [illegible] بکاید و دیگر [illegible]
گزیده را حجامت کنند [illegible] تیغ بزنند و اگر موضع را [illegible]
هم نافع است و اگر مهره مار [illegible] بر موضع گزیدن [illegible] و سر [illegible]
بریزند و تا شیر بسته میشود و مهره [illegible] است مکرر [illegible]
دیگر بسته میشود و مهره [illegible] علامت نجات است و در بعضی از [illegible]
سمی شدت بعضی از انواع مار [illegible] عضو را که سم تمام بدن [illegible]
باشد و آن عضو [illegible] باشد که قطع کنند لازم است گزیدن مار علامت
گزیدن مار است که موضع گزیدن اول سرخ [illegible] و بعد از [illegible]
[illegible] آب موضع ورم میکند و ورم سرخی [illegible] و بعد از آن سبز میشود
و دهن و زبان خشک میشود و در اندرون التهاب بهم میرسد و دهن

[illegible]

[illegible]

گزیدن مار

گرم میشود و عرق سرد می آید و رنگ رو بسبزی مایل میشود و غثیان و قی
صفراوی میشود و هر چند مار از انواع مختلف باشند و در علاج با یکدیگر موافقتها
میدارند اما آنچه در معالجه مشترکست و در همه انواع [illegible]
آنکه در معالجات مشترکه هر چه [illegible] صاحب سمی مذکور شد و تریاق فاروق
اعظم ادویه مار گزیده است و آنچه فاروق [illegible] است تریاق است و اگر
شکم مرغی را شکافته بر موضع گزیدن گذارند جذب سم میکند و خوردن
[illegible] که [illegible] گذشته باشد بسیار نافع است و بعضی
مستغنی از سایر معالجات دانسته اند و [illegible] در میان شیر بسیار
نافع است گزیدن عقرب علامتش [illegible] و [illegible] در جاهای مختلف
بهم میرسد گاهی سرما سخت و گاهی شدت حرارت [illegible] باشد که
تمام اعضا و غشی و عرق سرد عارض شود و قضیب ورم کند و [illegible]
بیرون می آید و اعضا سرد میشود علاجش بدستور معالجات مشترکه است
همان [illegible] و آنچه خاص باو است تریاق را بر موضع گزیده بمالند
و بعضی [illegible] را شکم [illegible] کنند و گرم گرم ضماد کنند
[illegible] را ضماد [illegible] و تریاق [illegible] نافع [illegible]

گزیدن عقرب

که فادزهر اوست و پوست بیخ کبر افسنتین زراوند طویل و صمغ
مر خشقوق اجزا را برابر با عسل معجون کنند قدر شربت چهار دانگ
و خوردن سیر خام کوبیده بسیار نافع است و عقرب گزیده را از همه
مفتحات اجتناب لازم است حتی از کرفس **گزیدن رتیلا و عنکبوت**

گزیدن رتیلا و عنکبوت

اثر گزیدن انواع رتیلا یا بعضی عنکبوت که سمیت دارند ورم موضع گزیده
درد و صعوبت و خارش بدن و در بعضی تحیر بدن و ورم آمدن شکم و عرق
مفرط و رعشه و درد سر و سرفه و تقی دایم و در بعضی دفع منی از احلیل
و خروج باد از مقعد و اضطراب عظیم و خواب بسیار سنگین بهم میرسد **علاجش با**
دستور معالجات مشترکه است و آنچه خاص با دست نشستن در آب
گرم است خصوصا در حمام که فی الحال وجع را تسکین میکند و تا چند روز
حمام رفتن مکرر نافعست و بعد از سکون وجع موضع گزیده را با آب
نمک و آب بسیار گرم بشویند و بعد از آن خاکستر چوب انجیر و آهک کهنه
و سرکه و نمک را با آب بسیار گرم ضماد نمایند و شوره نیز تریاق خاص است

گزیدن زنبور

ذکر گزیدن زنبور علامتش درد و ورم است و سرخی موضع گزیده **علاجش** بعد از معالجات
مشترکه از مکیدن و مالیدن تریاقات مالیدن گل ارمنی است با سرکه

و همچنین نمک است با آب خورده و ضماد سرگین تازه گاو و گذاشتن آب
یخ بر موضع گزیده مکرر و اگر موضع گزیده را در آب بسیار گرم بگذارند چند
دقیقه بعد آب یخ نافعست تسکین وجع میکند و حقیر در تسکین وجع
عقرب گزیدن و زنبور گزیده مالیدن جدوار خطائی را تجربه نموده ام و در وجع
شدید زنبور گزیده خوردن یکدرم مرزنگوش و نیم درم کشنیز خشک
نافع است و استعمال شافه در مقعد از یخ مسکن وجع است و اگر وجع شدید
بطول کشد فصد نافعست و علاج سایر جانورهای گزنده اجمالی است
که در معالجات مشترکه مذکور شد و آنچه از معالجات مختصه که مذکور شد در
جمیع مذکورات نیز کافیست نهایت این بیچاره چون بیشتر حیوانات
سمی دارند بتخصیص مذکور داد علاج آنها را جداگانه ذکر نمود والا اغلب کو
کلا در اینجا بر معنی نهایست که کلیه مذکور شد و اگر که حشرات موذی را
بگریزانند مناسب این مقام است سوختن کشنیز و دود بیخ فیجا کشت در جاها
که باشند حشرات میگریزند و همچنین دود کردن چوب انار و دود کردن
اصل السوس و همچنین دود کردن شاخ و سم حیوانات و مقل
و سکبینج و حبل ریسمانی را بقطران آلوده بدور خود حلقه کنند حشرات

دارند الحکمة نیز شده و با جمع داشتن تریاقات که مذکور شد این اثر دلکه
دعا را از دواهی زهر و عقرب و گزیدگی مار گزیده و اسم علم بحقایق علم موجود جدا آنکه بچه
از معالجات در این اوراق پریشان نگارش یافته اکثر آنها موافق دستور
معاصرین است و از دستورات قدما و آنچه در کتب طبیه مذکور است حذر را اهل
الاطبا سکوت و از این تقریب اطناب و قناعت به بسیار از کثیر نمود و چون
در حین تسوید این اوراق بعضی از حذاق ذیم خواهش ذکر علاج بعضی از امراض
و اطناب در بعضی در علاج بعضی نمود این خادم اتمام جرات در مسئول ایشان
نکرد اگر خطا هر بعضی از موارد و یا موضع کتابت منافات داشته باشد بخشش
ایشان است و فراغ از تسوید این اوراق در هنگام پریشانی حالات و شکستگی
بال و ضعف جان و اسیری مدد وطن در دار الاحزان صفاهان و در ایام حوادث
و اوقات محنت در روز سه شنبه و اعلی الاعقاب و در لیل و زمانی اندک
که آخر عاشر شهر صفر المظفر عام احد و اربعین و مائة بعد الالف ابو الفاق
اتفاق حاضرین این زمان و شرکاء در این احزان بغتکه همو نسیان و معدود
خود چند داشت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده
تمت الکتاب شوی ورنه سخن بسیار است تمت بعون الملک الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم

نقل از خط المرحوم المبرور مؤلف ... در باب ... حب الحیة
منقول از خط امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله مولاه الحرف الف مجرب جهت تنگی
نفس نوشته است زرده تخم مرغ با گلاب بیاشامند رنگ که بینی نمند
در سوختگی ... جهت السودا بطریق ... بود که بعد زنیم ... سل
سرشته مجرب دفع بو ... شیر خشت ... مجرب قسم ذیل ...
... مجرب ... در مقاول ... جهت دفع درد
مجرب دفع ... بادت ... دفع ... بعد از استخوان
منعقد ... از دست ... مجرب ... طرف چپ و از دست چپ
مجرب دفع ... از طرف دست راست ... دفع ... میل
مجرب دفع ... و آب ... مجرب دفع ... جراحات آلات
حتی گلوله تفنگ و شمشیر و غیر ذلک که در یک شب ... تمام شود و ...
و از ... و آنکه هر یک از قروح ... ... دست که در
یک شب ... قلع ... زهره مار ... گندم مخلوط ... بعد از خشک
شدن ... ضبط نمایند و در وقت حاجت استعمال نمایند

مجرب جهت تنگی نفس

جهت دفع ...

مجرب ... مجرب ...

جهت دفع ...

دفع ...

مجرب دفع ...

دفع ...

جراحات

نسخه حب جوارا مجرب قریب الاعتدال است سنبل الطیب عود قماری
زرنباد از هر یک سه مثقال افیون صمغ عربی از هر یک پنج مثقال
بذر البنج قاقله سیاه از هر یک پنج مثقال کافور قرنفل هفت مثقال
و گاهی زیاده کرده میشود موجب انقطاع سراج مریض این ادویه
را از زعفران مشک عنبر ورق طلا ورق نقره از هر یک بقدر حاجت

نسخه دیگر ایضا مجرب مانعی حرارت قلقل زنجبیل دارچینی قاقله
قرنفل تخم کرفس رازیانه انیسون [illegible] شقاقل سنبل
خصیة الثعلب مغز تخم خیار مغز تخم خربزه زعفران مصطکی جدوار
خولنجان کثیرا صمغ عربی از هر یک دو مثقال نبات سفید [illegible]
افیون پنج مثقال نسخه اطریفل که [illegible] مجرب دیده است بجهت [illegible]
و تجربه رسیده نافع است [illegible] عناب سپستان [illegible]
کشنیز [illegible] مثقال [illegible] [illegible] [illegible] انیسون رازیانه
گل خطمی سفید گل [illegible] جوش بدهد با آب آن [illegible]
در وقت آن [illegible] حب که [illegible] بجهت [illegible]
سرعت انزال مجرب دیده است عود خام قرنفل زعفران [illegible]

[illegible]

دار فلفل تخم [illegible] بابونه مورد [illegible] با قند سرشته حب کنند هر روز بقدر
دو مثقال فرو برند که نافع است نسخه حب که بجهت اسهال صبیان
مجرب است تخم خشخاش حب الآس کندر سعد کوفی بالسویه کوفته
و بجهت بقدر نیم مثقال با شیر مرضعه بدهند مورد است قرص بجهت اوجاع
اورام و [illegible] حاره [illegible] طباشیر [illegible] صندل سرخ دو مثقال اقاقیا [illegible]
حضض [illegible] افیون زعفران [illegible] مشک [illegible] قرص سازند
ایضا قرص دیگر [illegible] حاجی [illegible] بجهت درد چشم و انواع اورام
حاره و درد [illegible] نافع است ان شاء الله تعالی [illegible] اقاقیا
پنج مثقال حضض [illegible] سه مثقال [illegible] ایضا قرص دیگر
زعفران [illegible] صندل سرخ [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] با آب کشنیز سبز قرص
سازند وقت حاجت [illegible] چشم [illegible] قرص است [illegible]
حب [illegible] که [illegible] اطفال [illegible] نافع [illegible]
انگور [illegible] سرش را محکم [illegible] در تنور گذارند تا بسوزد و بیرون

آورده‌ام چیزی که مناسب آن خلط باشد مرکب نموده حب سازند بقدر
دانگی از پوست انگور سوخته دو درم کثیرا [illegible] بهتر است
شیاف سوزنک از حاجی محمد حسین جراح و از اسرار است قطعه
موش دو مثقال قلقند ملح دو مثقال اقاقیا نیم مثقال دم
الاخوین نیم مثقال صمغ عربی نیم مثقال نشاسته نیم مثقال [illegible]
یک مثقال بعد از سحق با شیر دختران خمیر نموده شیاف سازند و در وقت
حاجت سائیده استعمال نمایند مرهمی که بجهة جمیع جراحات
که از اسباب خارجه حادث شده باشد مناسب و مجرب است
روغن چراغ صاف مرداسنگ دو درم دم الاخوین زرده تخم مرغ
هر یک بقدر کفایت لعوق که از انواع تنگ نفس نافع و در
کهنگی امراض نفع است پوست خشخاش فلفل سیاه
مساوی با یکدیگر کوفته سه نخود هر روز یک نخود آن را
با یکی از گلاب صاف نموده بنوشند [illegible] که هر دو
از کثرت [illegible] ضعف بهم رسد بگیرد [illegible]
سه مثقال [illegible] روغن گوسفند [illegible] روی آتش [illegible]

شیاف سوزنک

مرهم جراحات

[illegible]

[illegible]

و هو الله مثقال عسل بقوام آورده خوب مخلوط و ممزوج نموده
حب ساخته بعد از فراغ از جماع یک حب فرو برند که عوض
منی رفته را دفعتاً حاصل و حاضر مینماید نسخه حب از حکیم
گیلانی از نشاسته صمغ عربی رب السوس ختمی [illegible] افیون
از هر یک پنج مثقال کثیرا [illegible] بریان از هر یک دو مثقال
زعفران [illegible] نیم مثقال با لعاب بذر قطونا حب سازند حب دیگر
دیگر مجرب [illegible] قوی [illegible] نافع [illegible] کثیرا [illegible] بذر البنج [illegible] لفاح
صمغ عربی کثیرا نشاسته [illegible] از هر یک پنج مثقال افیون دو
مثقال عنبر اشهب [illegible] یک دانگ [illegible] یک مثقال [illegible]
[illegible] نسخه [illegible] بذر الخس [illegible]
از هر یک سه مثقال [illegible] از هر یک ده مثقال
[illegible]
[illegible] از هر یک دو مثقال بذر القرع سه مثقال شکر [illegible] قدر
[illegible] نافع [illegible]
[illegible] از هر یک دو مثقال [illegible] نیم مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معتدل از استادی دام ظله اصل السوس بادآورد حمص بذر الکتان بابونه
اکلیل الملک اصل الرازیانه بذر خیار بذر خربزه از هر یک سه مثقال ریوند
دو مثقال شکر و سرکه از هر یک بقدر حاجت سفوف از استادی
بجهة قطع خمر از ابن اندلس و منع خوردن او و گل [illegible] دم [illegible]
[illegible] طین احمر ده مثقال لوبیای هندی و فقیر بتجربه کرده
لعوق آمده حب طباشیر از استادی بجهة جمیع امراض حاره و اسهالات
صفراویه و این نیز از اسرار است طباشیر صندل سفید نشاسته
از هر یک دو مثقال تخم خشخاش نیم مثقال خرفه سفید کرده تخم کاسنی
مغز تخم خیار مغز تخم کدو گل سرخ از هر یک سه مثقال کافور بلعاب
بذر قطونا بقدر نخودی حب سازند و تا ده دانه بخورند و این حب از او در تجربه
که بغایت بضعف قلب و سوء مزاج و غیر امراض جگر که ضعفش از تاثیر حرارت
و [illegible] ازدواج و حرارت غریزیه و مقوی دماغ و دافع امراض
اوست و بغیر نفع دارد در جمیع امراض حاره و در اول حمیات عفونیه
و نافع است در توقف حیض مجرب [illegible] و نفث الدم و [illegible] حب
سموم [illegible] و فقیر [illegible] که نفع میکند در سل و دق حب

سفوف [illegible]

حب طباشیر

حب [illegible]

از تراکیب

از تراکیب جدید خطاب تراه نافع است در جمیع اقسام سعال و درد صدر
خود بجا آورده ام در میان ترکیبها در این باب انفع از این حب دیگر
دارم که جهت عدیل او برای او در سل و در دفع سرفه مثل این
حب ملکه عدیل ندارد خصوص در سل کثیرا نبات سفید نشاسته باقلا
مقشر موم مصطکی خشخاش پوست خشخاش از هر یک دو مثقال
بهدانه گل ارمنی مغز بادام مقشر از هر یک دو مثقال افیون یک مثقال
بلعاب بهدانه سرشته حبها بمقدار [illegible] ساخته وقت خواب در
زیر زبان نگاه دارند و یکی را فرو برند طبیخ [illegible] دیگر [illegible] حیض [illegible]
[illegible] فراسیون از هر یک دو مثقال لوبیای سرخ چهار
مثقال نیم کوب کرده [illegible] و با قدری شکر شربت کرده بنوشند
شراب عجیب النفع از استادی دام ظله مقوی جگر و معده
و در جمیع تبها نافع خصوص در تب ربع و فقیر در تب بلغم و صفرا
کرات مرات بتجربه کرده ام و نافع است در سوء القنیه و سده و شقیقه
و جمیع امراض داء الاستسقاء دفع میکند [illegible] و [illegible] اول
است و رفع میکند و در صداع و سدر و شقیقه و جمیع امراض

[illegible] حیض

شراب [illegible]

سرکه از هر یک ده عدد باشد و این فقیر در اکثر اسهالات
نافع است و جهت قطع الادرار بین اسهال الاکثار به و غیره من المشایخ
لا یخلو و هو مجرب اکثرا و صفته علی نسخة الاستاد زرشک سیاه
گل گرنه ریشه کشوث تخم کشوث گل سرخ از هر یک
ده مثقال کرم از ده مثقال مقل سفید بقدر حاجت و مقدار
خوراک ده مثقال نوع دیگر از جهت استادیم افسنتین تخم کشوث
ریشه کشوث گل گرنه از هر یک ده مثقال زرشک سیاه
دو کرم زنجبیل و فقیر نسخه اول بتجربه رسانده و این دوا شربت [illegible] و دوس
استطوخودوس از حکیم [illegible] اقراص ده مثقال [illegible]
گل گاو زبان دو دانه باد [illegible] تخم خطمی از هر یک [illegible]
بنفشه هشت مثقال سپستان سی دانه مویز منقی جهت الله
گل سرخ هشت مثقال سیاه دانه [illegible] اصل السوس
دو مثقال شکر بطریق معمول شربت سازند علاج مجرب
بجهت سوء القنیه و تهیج اطراف و فقیر بارها بتجربه رسانیده
آب بهی شیرین گرم کرده [illegible] بنوشند مجرب بجهت قطع رعاف

اصل السوس

[illegible]

اصل السوس تخم [illegible] مجرب بجهت اربع ابیون سه مثقال نیم زعفران
قند [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible] از هر یک مثقال [illegible]
سه مثقال [illegible] سه مثقال سنبل الطیب سه مثقال نیم قسط
یک مثقال [illegible] قبل از [illegible] نیم [illegible] علاج مجرب موافق
مشهور [illegible] زعفران مصطکی از هر یک یک مثقال [illegible]
نیم [illegible] از [illegible] علاج از خطا [illegible]
[illegible] مجرب [illegible] از [illegible]
زعفران از هر یک سه مثقال [illegible] بخور و [illegible]
اعضا مجرب [illegible] مجرب که [illegible]
باد [illegible] بجهت خروج [illegible] و ازاله [illegible]
و انبات الصحیح [illegible] سنون [illegible]
استادی [illegible] مجربات [illegible]
و قطع نزف دم آن [illegible] نافع است جهت قروح [illegible]
آن و نزف خون و ازاله گوشت [illegible] و انبات الصحیح صفت [illegible]
[illegible] الکثیره گل سرخ از هر یک یک مثقال [illegible]

[illegible]

۲۹۰

بسیار دهان [illegible] مرجان بزر قطونا کافور هندی [illegible] احمر
از هر یک مثقال خوب [illegible] کرده [illegible] جهت استعمال نمایند قرص رادع
بجهت ردع اورام حاده در هر عضوی که باشد و در هر جا که محتاج بتبرید و ردع
باشد از حکیم حاذق محمد اشرف رحمه الله و این نسخه از اسرار و مجربات
اوست گل سرخ [illegible] بقدر حاجت با سرکه خمیر نمایند و اقراص نمایند
طین احمر بقدر حاجت استعمال نمایند و این قرص را قرص احمر مینامند
صفات حب اخراج خیره و بلغم سریع الاثر بجهت اخراج خیره و بلغم
دماغ و امثال [illegible] بکار داده [illegible] مسامات دماغ [illegible]
[illegible] که بسیار بسیار خسته مانده بود پس شکم او [illegible]
[illegible] اگر هم [illegible] نمایند که در [illegible] حب [illegible]
که دافع [illegible] باشد و از اسرار است [illegible] [illegible] [illegible]
نماید [illegible] صحت و [illegible] فراق از جماع اخراج [illegible]
و این دفعه [illegible] و این [illegible] [illegible] دیگر
میکنند و باید [illegible] این حیله [illegible] اما در [illegible] سنون
مجرب استعمال [illegible] [illegible] باشد و این [illegible]

قرص رادع [illegible]
نافع
صفت [illegible] اخراج [illegible]
حب [illegible]
سنون [illegible]

و از اسرار است ادویه جهت قطع رعاف [illegible] بحکم [illegible]
در آب سرد که [illegible] و در [illegible] سرکه و سر [illegible]
و سر [illegible] اصل السوس سنون جهت اسهال و خصوص
اگر با طفل باشد و اسهال [illegible] اطراف باشد و این مجربات
مکتوبه است [illegible] چهار مثقال گل سرخ [illegible]
تخم گشنیز از هر یک دو مثقال [illegible] یک مثقال مصطکی [illegible]
یک مثقال [illegible] و [illegible] نمایند مقدار یک مثقال
استعمال نمایند [illegible] جهت چشم و اکثر امراض [illegible] و این
از اسرار است مجرب [illegible] نماید و [illegible] کند و [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] است [illegible] گل [illegible] مثقال
[illegible] چهار مثقال [illegible]
[illegible] استعمال نمایند قرص [illegible] و از اسرار است
گل سرخ شش مثقال [illegible] مثقال سنبل الطیب یک مثقال
عصاره [illegible] چهار مثقال اصل السوس [illegible] مرهم جهت جراحات
کهنه [illegible] هر یک بقدر مناسب موم زرد روغن زیتون

قطع رعاف
سنون [illegible]
[illegible]
قرص جهت [illegible]
مرهم جهت جراحات [illegible]

بستمک دوا جهت آکله و القروح ده مثقال نمک دو دانگ [illegible]
با هم کوبیده بنند ولته را کوب بسته دهان یا هر جا که باشد
با این بشویند و اگر دهان باشد بعد از آن با آب گشنیز سبز
یا برگ شفتالو یا جلو مضمضه نمایند و اگر رطب انفیها بهم رسد
خشک نهار اکو سیده زرور نمایند دوا جهت آکله و تعفن اللثه
سر که ضعف لثه را برطرف کند [illegible] مجرب استاد ام
[illegible] جهت [illegible] طعام باشند طلا
مجرب جهت جرب و از اسرار است مکتوم است زرنیخ سرخ
کبریت زرد شیطرج هندی گندنا زراوند مدحرج از هر یک
یک مثقال گرد مازو اجزا را کوبیده و روغن زیتون سرشته شب مالند
و صبح حمام روند طلا جهت حکه ازو جوارو با قلی اسفیداب با آب گشنیز
سبز مالند طلا جهت جرب نفط سفید زرنیخ یک مثقال نمک سنگ
چهار دانگ و نیم نشاسته نیم مثقال دهن [illegible] سرخ مجرب نافع ثبت
المجربات والمرکبات والاسرار دوا مجرب جهت [illegible]
در اول حدوث انفع است و بسیار اتفاق افتاده که در [illegible]

دوا جهت آکله

دوا جهت [illegible] تعفن لثه

طلا جهت جرب

طلا جهت حکه

طلا جهت جرب

دوا جهت [illegible]

حدوث در یک هفته خوب شد و از خواص این دوا آنکه بعد از حصول
عافیت اثری و داغی باقی نمی ماند دوا او ضرر ازو دیر تر صحت
حاصل شود اگر چه باشد تا جهت ورم ممتد شود طریق ساختن دوا
اول املج را بقدر حاجت گرفته در ظرف مس تازه قلع کرده طبخ
دیگ [illegible] نه داشته باشند کرده با آتش ملایم مانند چراغ بجوشانند
تا نصف برسد پس از آتش برداشته در ظرف شیشه ضبط نمایند
و اگر [illegible] شیاف سفیداب قلعی [illegible] مثقال دوا اول را
یک صد مثقال در دیگ تازه قلع جوش دهند تا نصف برسد
دوا دویم را مرهم ساخته دوا سیم را با آب گشنیز سبز نرم صلایه کرده
در ظرف زجاجی با یکدیگر مخلوط نموده در ظرف زجاجی مضبوط نمایند
نهایت تجربه رسیده و جهت [illegible] دیگر خبیث دوا اول را
بکیفیتی که مذکور شد بجوشانند و استعمال نمایند نافع و مشهور تر [illegible] است
در طریق استعمال آنکه هر روز صبح را با آب گشنیز سبز سائیده
بر کنار طلا نمایند یک شبانه روز و روز دیگر دوای [illegible] را طلا کنند
برگ سبزی مثل [illegible] یا اسفناج [illegible] که چرک کنند

شرح طریق ساختن دوا

دشب بزوری پر سه دفعه طلا را بگذارند تا بیست دفعه طلای فادزهر در همان
دفعه اول ضرور است و در دفعات دیگر ضرور نیست مگر آنکه درجه دیوی شان
زیادتی داشته باشد که طلای مذبور را در هر سه دفعه که طلای را حبات ا
استعمال بنمایند استعمال نمایند و اگر طلای مذبور را در ظرفی که هست
خشک شود آب کشنیز سبز را بر او بریزند تا سیاهی بیرون آید و آب
قروح در اسپیج حالت استعمال نمایند و این نسخه از اسرار مکنونه است
و ادویه مجرب است جناب بحر العلوم آقا محمد صادق خلف علامه اعرا
شیخ محمد جعفر شیخ الاسلام سابق اصفهان در تحریر مطلع و خلق کثیر
ادیان معالجه نموده در تعلیم کمی نهایت مضایقه داشت الانفراد باقر جمیع
که دو کوشش للازم نیست معلوم حقیر گردید و العلم به عند الله العلی نعال
بسم الله الرحمن الرحیم والا اولاد نسخه مجرب شربت بزوری
از مخترعات حکیم اشرف اکثر حمیات حاره شدیده را انواع حرارت کبد
نافع و مجرب است تخم خیار تخم خربزه کرنک تخم کاسنی از هر یک
ده مثقال پوست ریشه کاسنی چهار مثقال شیره خشک جهت ربع
مثقال قند سفید ده مثقال طریق معمول شربت ساخته قدر شربت

شربت بزوری در تب ربع

از چهار

از چهار مثقال تا ده مثقال نسخه مضمضه به جهت خربزه که حاجی حسین جراح
بجهت جراحتی که در لثه و کام و حلقوم بوده باشد مجرب است سماق کلنار
فارسی پوست انار جلبه سیاه هم جوش نیل اصاف
نموده مکرر مضمضه به جهت خربزه نمایند جسته از آن را بر شته کند قوی
که قهوه را بر شته میکنند و موم کوچیده بر بن دندانها پاشند به جهت
ککنید و درد مواد ترشحا و اورام حاره لثه نافع و از جاع دندان
مجرب است نسخه معجونی که گفته استعمال کسی از مجربات و کافه
که مطلقا نوان نشود مصلحا کند جهت بلغم و رنج اجزای اربعه
مساوی زرم کوچیده با سه برابر مجموع عسل المقوم آورده بسر شند
قدر شربت تا دو مثقال بیش از صبا شربت سه ساعت فاصله
و از ترشی و ماست اجتناب للازم است از مجربات والد حکیم ابراهیم
قمی است در قطع تب ربع بی نظیر است و مکرر بتجربه رسیده است
اسارون شکاعی کندر ترکی جند بیدستر میعه سائله بذر البنج افیون
از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته با یک وزن ادویه عسل کف گرفته
معجون ساخته قدر شربت از یک کف تا دو کف دو ساعت قبل از نوبه

سفوف مخصوص [illegible]

[illegible]

معجون [illegible]

معجون در قطع تب ربع

حب تب نوبه از مجربات حکیم علاء الدین محمود است روز نوبه دو ساعت
قبل از نوبه یک یک نخود حب بلع نمایند در روز نوبه یا دو نوبه سیم تب رفع
میشود و این نسخه بتکرار مجرب است حب [illegible] جهت سرفه
حلتیت فلفل دارچینی [illegible] از هر یک [illegible] مثقال
افیون یکمثقال کوفته و بیخته با یک وزن عسل بقوام آورده حب سازند
و چون نخود سازند حب جهت اشتها و تقویت معده بسیار مفید است
حب [illegible] ورق گل سرخ از هر یک هفت مثقال [illegible] یکدانگ و نیم
گل [illegible] چهار دانگ و نیم [illegible] کبابه دو دانگ و نیم مصطکی دو دانگ و نیم
کوفته و بیخته با وزن ادویه قند سفید سرشته چون نخود سازند قدر شربت
دو مثقال با آب سیب یا آب به میل نمایند نسخه شربت دینار از [illegible]
قدر شربت از [illegible] مثقال تا [illegible] مثقال با آب عنب الثعلب [illegible] شود
پوست بیخ کاسنی چهار مثقال گل گاوزبان [illegible] گل سرخ
تخم کاسنی [illegible] از هر یک ده مثقال ریوند چینی [illegible] مثقال
با قند طبخ نمایند [illegible] قدر شربت [illegible] بقوام آورده
ادویه مجرب [illegible] در حین مباشرت بر قضیب طلا نمایند

[illegible]

بادیان فلفل زنجبیل [illegible] قرنفل دارچینی از هر یک یکمثقال و نیم مجموع
اجزا را صلایه نموده از حریر گذرانیده با آب [illegible] سرشته در ظرف شیشه
که خشک شود و در حین مباشرت قدری [illegible] بر قضیب طلا نمایند
مجربات از خط مرحوم حکیم [illegible] نوشته شده [illegible] تقویت قضیب
و ضعیف قوه بر مباشرت [illegible] که قادر بر ازالة البکارت
نباشد و سبب عدم اقتدار [illegible] حرارت و برودت باشد
از جمله مجربات مکرره [illegible] روغن سرخ شش مثقال
گوگرد ده مثقال [illegible] سم الفار از هر یک چهار مثقال اجزا را نرم
صلایه کرده با روغن گاو سحق نمایند و پارچه [illegible] را بروغن تر کرده [illegible]
ادویه را [illegible] پارچه [illegible] بآتش روشن نمایند
[illegible] قطره روغن بچکد [illegible] نگاه دارند
تا آتش در گیرد [illegible] قطره دیگر بچکد
و همچنین باین دستور تا تمام [illegible] روغن بچکد و در وقت
حاجت بر قضیب طلا نمایند [illegible] از سه روز مباشرت نمایند
[illegible] طلا نمایند مجرب است [illegible]

و بعد دست بر پشت ما مالیده و مکرر این دعا را بخوانند تا خوب
درد سر رفع شود و دست بردارد و بگوید اقبل ولا تخف
انک من الامنین لا تخف نجوت من القوم
الظالمین لا تخاف لنی معکما اسمع واری
لا تخاف درکا ولا تخشی الذی اطعمهم من جوع
وآمنهم من خوف فسیکفیکهم الله وهو السمیع
العلیم اسکن ایها الوجع بحرمة الذی سکن ا
السموات والارض وهو السمیع العلیم برای درد دندان
قدری سکنجبین بر آتش و چهار مثقال هلیله زرد کوفته و [illegible] بجوشند
و [illegible] [illegible] بگیرد درد سر زعفران [illegible] افیون [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] دست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از هر یک شش مثقال [illegible] افیون از هر یک
چهار مثقال تخم کرفس [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] حب [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible] هندی [illegible]

حب درد [illegible]

[illegible]

بر موضع وجع گرم بمالند تمت المجربات بتاریخ ۱۹ شهر رمضان المبارک

بسم الله تعالی

بجهة آزار تب و لرز هر قسمی که بوده باشد خواه نوبه بگیرد در یک روز
و خواه نوبه هر روزه و نوبه ربع بسم مفید خواهد بود این تعویذات
تعویذ روز اول بسم الله الرحمن الرحیم لا تخف انک
انت الاعلی روز دوم بسم الله الرحمن الرحیم لا تخف
نجوت من القوم الظالمین روز سیم بسم الله الرحمن الرحیم
الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین
عمل تعویذ هر کس از برادران بخواهد بشرط طهارت بدن و
طهارت ظروف در ظرف چینی بنویسد روز اول تعویذ روز اول را
با آب پاک بشوید و چون حضور نوبه گیرد او را بنوشد و همچنین
روز دوم تعویذ دوم را و روز سیم تعویذ سیم را البته تحقیق حاصل
کرده باذن الله تعالی و چیزی بطریق هدیه باید گرفت از مریض رفع
دفع صداع این سطر را نوشته در پیشانی صاحب صداع با آب بچسبانند
ب ت ث ج خ د ذ ش ض ط ظ ع غ ف ق ن ی

ابجد

اجزا را کوبیده با عسل معجون سازند قدر شربت دو مثقال و نیم مناسبست
خنازیر که بگلو حلقه و رقبه نافع است قسطین مصطکی از هر یک ده
مثقال صبر زرد سه مثقال اجزا را کوبیده با گلاب خمیر سازند و
بر غده ضماد نمایند لقوه قهوه چینی که باوری بگفته نادر شاه تجربه
نموده یک مثقال چوب چینی و یک مثقال بسفایج باهم جوشانیده و صاف
حالی و با قند شیرین نموده و بجای قهوه بنوشند دفع سودا و استسقا نماید
و قوت باه آورد و اخلاط فاسده را دفع نماید و اشتها آورد و معده
را از خلط پاک کند و رنگ رو را صاف نماید و بعد از خوردن تا ساعتی
غذا میل نفرمایند و بعد از سه ساعت آنچه خواهند تناول نمایند و بیکبارگی
نیز همین فایده دارد و بجای بسفایج نیلوفران جوشانیده شربت قند را
سفید کند و سینه را از خلط بلغم پاک نماید و دفع بلغم نماید حکما گفته‌اند
در خواص کبک بسیار نوشته‌اند اگر گوشت او را بریان کنند و اهل جگر بخورند و همچنین ساده
و او جوشانیده و آب آنرا حقنه کنند یا پیت نماید [illegible]
کبک بزرگ و هر گاه که گوشت را در سرکه [illegible] شربت
خشخاش خشخاش پوست دانه [illegible] اصل السوس ده مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجرب

هفت مثقال تخم خیارین خیار مثقال صمغ عربی ده مثقال
کثیرا ده مثقال تخم خطمی ده مثقال ایسانه ده مثقال اجزا را کوبیده
صاف نموده با ضافه چند و [illegible] شکر بقوام آورند و هر روزه خوراک
بقدر سه مثقال میل نمایند [illegible] تریاق فاروق هر دو طریق اول قلیل [illegible]
بکرده و بعد از آن قلیل تریاق میل کنند اگر بوی سیر را آورد [illegible] از دهن
کرده باشد خوبست والا فلا و دیگر آنکه قدری تریاق را با ربع آن سیر کوفته
بر جسم زنند و بعد از یک شب اگر رایحه سیر در حلقوم خوبست والا فلا
[illegible] سه سوره است در قرآن که کاف ندارد و در وسطه هفت که
بر خنده و در وقت [illegible] سه مرتبه این سوره را بخوانند که قل [illegible]
قل [illegible] برب الفلق و لایلاف و والعصر که دفع وسواس از [illegible]
بر سفال آب ندیده بنویسند یا بر ورق
و [illegible] او بدهند و بر بازو یا بپهلوی حامله گذارند

۴		۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

باید در دو خانه نوشت و ابتدا با اول عدد و ترتیب تا آخر منتهی است
تکون [illegible] را فرزند نشود مجربست باین نوع عمل نماید
البته فرزند بهم خواهد رسید میباید که تا یکماه زن و شوهر با هم مباشرت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نمایند و هر شب از معجونی که ذکر میشود نیم مثقال صبح و نیم مثقال [illegible]
تناول نمایند و غذا مثلث شکر پلاو قلیه نخودک و حلیم و هریسه [illegible]
تخم مرغ نیم برشت و شیر برنج و فرنی تناول نمایند و بعد از یکماه
زن از حیض پاک شده شبها جماع نمایند صفت معجون بهمن سرخ
و سفید حب الصنوبر قند [illegible] دارچین از هر یک چهار مثقال [illegible]
نانخواه [illegible] زنجبیل قرنفل [illegible] [illegible] هندی [illegible]
اجزا را جوز بوا زعفران از هر یک یکمثقال اجزا را کوبیده و بیخته با سه برابر
اجزا عسل کف گرفته معجون سازند حب تقویت باه خصیة الثعلب خولنجان
از هر یک سه مثقال [illegible] قرنفل [illegible] از هر یک
یکمثقال [illegible] سه مثقال اجزا را کوفته و بیخته با گلاب حب سازند
از یک دانگ تا نیم مثقال [illegible] بعد از خوردن حب یک
پیاله شیر گاو [illegible] و هرگاه عنبر در میان اجزا باشد بهتر است
هرکس [illegible] بگیرد [illegible] سر را [illegible] خشک [illegible]
از سر پاک کند برگ [illegible] [illegible] سیاه شود
و [illegible] سیر را [illegible] [illegible]

صفت معجون بهمن سرخ

حب تقویت باه

[illegible]

سم نماید سیر را با زهره گوسفند بجوشانند و در گوش نهند کر را
[illegible] هرکه سیر در زیر [illegible] که کمتر از [illegible] شده باشد دود نماید در حال
[illegible] قوی [illegible] در دهم تخم [illegible] با روغن تازه بجوشانند
و [illegible] بسته [illegible] صفت معجون ممسک مجربست [illegible]
مروارید [illegible] مثقال زعفران یکمثقال ورق طلا دو مثقال
ورق نقره دو مثقال فلفل سفید سه مثقال [illegible] سفید سه مثقال [illegible]
[illegible] دو مثقال [illegible] سه مثقال [illegible] دو مثقال افیون یکمثقال
[illegible] دو مثقال عسل سه برابر معجون نمایند

[illegible]

صفت معجون ممسک

[illegible]

رنجه میدارد و از کثرت مباشرت لاغر شده بود علاج او شربت
نیلوفر و شیره تخم کاهو و کافور کردم **بجهة صداع** صعب مزمن
آب توت سیاه یا رب توت را قدری آب داخل کرده
حنای کرمانی در آن خمیر کرده شب در سر بندند و صباح با آب
گرم بشویند صداع برطرف شود **ایضا** صداع صفراوی را بذرقطونا
با سرکه بسیار [illegible] کرده بکتانی انداخته بر سر صاحب صداع گذارند
که البته دفع میشود و تجربه شده **بجهة رعاف** نام صاحب رعاف
را از همان خونی که از او می آید بر جبهه او بنویسند خون بند
می آید و مکرر تجربه شده **سنون** و دندانی که بن دندانها قوی کند
و سفید کند کف دریا نمک اندرانی شب یمانی از هر یک یک درم
بکوبند و ببیزند در شب بچسبانند و بامداد آن شب با آب تر
کنند و در بن دندانها بمالند نافع خواهد بود **بجهة مرض لکنت**
پسته مثقال ۱ [illegible] را جوش دهند تا با یک مثقال شود
و هفت مثقال سکنجبین علاوه نموده و نیم مثقال [illegible]
کوبیده بر روی او بپاشند و میل نمایند و چند روز مداومت نمایند

که ال

که البته دفع میشود **دیگر** جهة امساک و استرخاء و بزرگ [illegible]
زرنیخ زرد سه مثقال شنجرف سه مثقال سم الفار سه مثقال
حب السلاطین پانزده مثقال زرده تخم مرغ ده عدد [illegible] مثقال
و اگر [illegible] نباشد بعوض عاقرقرحا بطریق تکلیس روغن بگیرند
روغن مرهم جهة نضج دمامیل و جراحات بغایت مفید است
کثیر الحشم مرد کتان سریش موم جدید ملح بابونه گل خطمی بالسویه
کوبیده با شیر بچه شیر گرم مکرر استعمال نمایند و بعد از آن [illegible]
بجهة دفع تب سه ربع باید که دو رکعت نماز گذارد و بعد از نماز [illegible]
از نماز [illegible] و یک جو بکف دست گرفته و هفت مرتبه این
آیه را بخواند و بر جو دمد ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها
ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا و هفت مرتبه سوره قل اعوذ برب الناس نیز
بخواند و بر جو دمد و بعد جو را در [illegible] آب نهند [illegible]
[illegible] بسم الله [illegible] فلان ابن فلان بعون الله تعالی
[illegible]
[illegible]

دعا نیز که ببندد بیاوردنی باره و گویند این که باشد قدش موافق آن کس باشد و باید
از میان نی را دو حصه کند و بعد از آن صاحب نزله مربع نشیند و نصف نی را
بیک دست گرفته در سر بالای نی این اسم را در میان بالا در یک نی باید نوشت
اسرافیل و عزرائیل و در سر میان نی دیگر جبرئیل و میکائیل این اسما صاحب نزله
حاضر آسمان و در برابر خود نگاه دارد و بعد از آن نزدیک هر دعا باید کرد و الفاتحه باید
خواند و سر نی ها باهم بیاید و بعد از آن هم اینکه صاحب نزله بگوید صد سال نزله
ترا ببندم و ضربت که میگوید و ریسمان گره به بندد تا برابر بگویند که این دعا
نزله نشود اگر بتم نماز و عده شود در زبند و بعد از آن نی را الحای محفوظ کنم
بای گور زود و در وقت خواندن حمد یک ردای آن را دارا آخر بخواند اینست

بسم الله الرحمن الرحيم يا من هو كش اما نوش يقاش يقاش
شاطر كبوش الوحا بمرقاه انه من سليمان وانه
بسم الله الرحمن الرحيم الا تعلوا علي واتوني مسلمين حب
يا جبرائيل انت وخدامك اللهم صل على محمد وآل محمد
برحمتك يا ارحم الراحمين هر که خواند دعا طمع دارم [illegible]

للحفظ البدن وحفظ المتاع في جمعه آخر ماه رمضان المبارک بسم الله الرحمن الرحيم
لا الا الا الا الا اوك يا الله محيط به علاك لك س لم ون
وبالحق انزلناه وبالحق نزل وما ارسلناك الا رحمة
للعالمين فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين
يا تراب يا تراب يا تراب ٨ ااا ببه ☰ ٨ ٥
ولو ان قرآنا سيرت به الجبال او قطعت به
الارض او كلم به الموتى بل لله الامر جميعا
مجرب [illegible]
يا خالق النفس من النفس يا مخرج النفس
من النفس خلص النفس من النفس ومخلص النفس
من النفس في الحرات [illegible]

از جمله مجربات است یکدانه لیمو را گرفته و [illegible] سعید
دریاب که مشهور [illegible] کرده است در میان آب لیمو انداخته [illegible]
که بخانه و صبح البته حاصل شده خواهد بود و تا سه یوم هر روز [illegible] از آن

ازان آب قدری در ظرف بول ریخته گذاشته بعد بر دو در تمام آن سنگ
بر طرف شود بعد از بول اخراج خواهد شد و این از مجربات است

دفع ثالیل که آنرا زگیل و ستاره گویند آنست که هفت نوبت
بر هفت دانه جو بخوانند و هر دفعه بر دو جو بدمانند و با آن جو همه را آن
پارچه و ستاره سفید پارک ببندند و در میان ریگ کنند تا بپوسد چنین
به پوسد انها بر طرف شود   اقتعنها کاقا وطرحها عوجا
ولا امتیکا

ان كان مريضا لا يبرء حتى يلعه او يوهبه
غير مبارك   تداوله الاضراح ويزول
عمه   ليسرق او يغرق او يحرق
يدرّ ماله ويكثر رزقه   ان كان زا علله
وان كان عذبا تزوج   يزيد في عمره ومنه
وفرحه ودولته

دفع تب از نوشته با رجر چوب بنویسد در زیر دامن بپوشد کند

فرعون نمرود هامان   هامان نمرود
فرعون   نمرود فرعون هامان
ابوبکر عمر عثمان   عمر عثمان ابابکر
عثمان ابابکر عمر   معویه یزید اباسفیان
یزید ابوسفیان معویه   ابوسفیان یزید معویه
عایشه حفصه هند ام الحکم
هند ام الحکم عایشه حفصه   حفصه
ام الحکم هند عایشه   ام الحکم هند حفصه عایشه

[illegible]

٢،٥٠

٢٥٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ان كان [illegible]

وان كان [illegible] [illegible]

وجهه ودولته

[illegible]